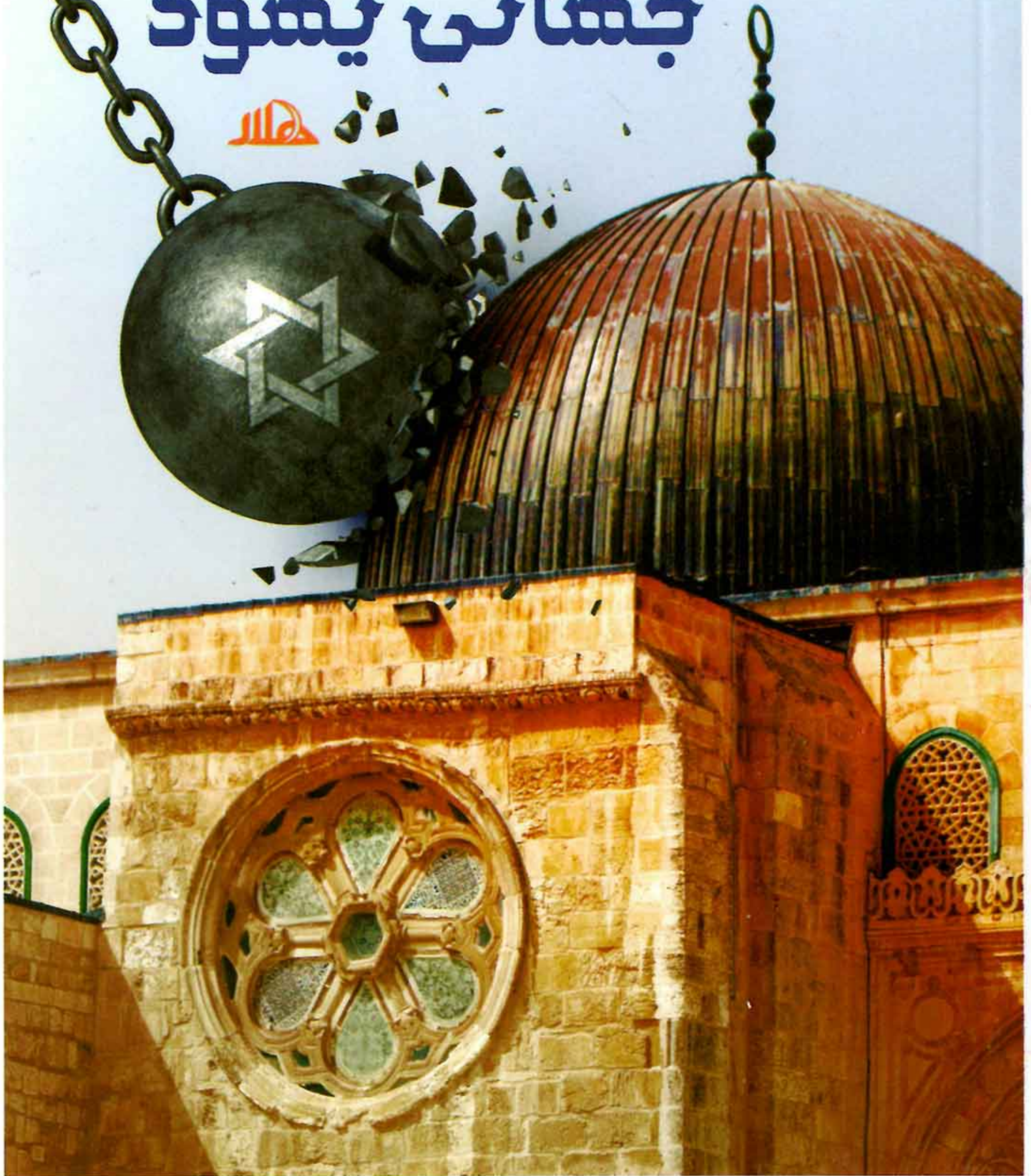


اسماعیل شفیع سرورستانی

پایتختی قدس، زمینہ ساز جوالت جہانی یہود

حلال



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقدیم به ساحت مقدس بانوی دو سرا

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

پایتختی قدس، زمینہ ساز جوت جهانی یهود

اسماعیل شفیعی سروستانی

سرشناسه: شفیعی سروستانی، اسماعیل، ۱۳۳۶ -
عنوان و نام پدیدآور: پایتختی قدس، زمینه‌ساز جولت جهانی یهود/ اسماعیل شفیعی
سروستانی؛ ویرایش واحد پژوهش موعود(عج).
مشخصات نشر: تهران: هلال، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری: ۲۹۵ ص. : ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.
شابک: ۴۰۰۰۰۰ ریال ۷-۲۴-۹۵۶۵-۶۲۲-۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
یادداشت: کتابنامه: ص. [۲۸۵ - ۲۹۵]؛ همچنین به صورت زیرنویس.
موضوع: یهود و عرب.
موضوع: Jewish-Arab relations
موضوع: بیت‌المقدس در اسلام
موضوع: Jerusalem -- In Islam
موضوع: بیت‌المقدس در یهودیت
موضوع: Jerusalem -- In Judaism
موضوع: یهودیت و اسلام
موضوع: Judaism -- Relations -- Islam
موضوع: صهیونیسم مسیحی
موضوع: Christian Zionism
موضوع: آخرالزمان (اسلام)
موضوع: End of the world (Islam)
شناسه افزوده: موسسه فرهنگی موعود عصر(عج)
رده‌بندی کنگره: DS119/7
رده‌بندی دیویی: ۹۵۶/۹۴۰۵
شماره کتابشناسی ملی: ۷۳۸۸۱۸۴
وضعیت رکورد: فیپا

پایتختی قدس، زمینه‌ساز جولت جهانی یهود

نویسنده: اسماعیل شفیعی سروستانی

ناشر: هلال

ویرایش: واحد پژوهش موعود(عج)

شابک: ۷-۴-۹۵۶۵۲-۶۲۲-۹۷۸

سال و محل نشر: تهران، ۱۴۰۱

نوبت چاپ: سوم

شمارگان: ۱۰۰

قیمت: ۱،۰۰۰،۰۰۰ ریال

نشانی ناشر: تهران، صندوق پستی ۱۴۱۵۵-۸۳۴۷

تلفن: ۶۶۴۵۹۰۲۶ نمابر: ۶۶۴۵۹۰۲۳

فروشگاه اینترنتی: shop.mouood.com

فهرست منابع

- دیباجه ۷
- فصل اول: راه روشن، راه تاریک ۱۳
- نقش آفرین‌ترین مکان در آخرالزمان ۱۵
- غرب، شریک و رقیب بر نمی‌تابد! ۱۹
- چرا تحریف و دستکاری در نگارش تاریخ دیروز؟ ۲۵
- مسابقه دو آراه در جاده تاریخ ۳۸
- ادوار رفته بر امت‌ها ۴۲
- یهود در حجاز به دنبال چه می‌گشت؟ ۵۳
- فصل دوم: رد پای یهود در فتنه‌ها و انحراف‌ها بعد از شهادت رسول اکرم صلی الله علیه و آله ۸۹
۱. نفوذ یهود در صفوف مسلمانان ۹۱
۲. انحراف از محجة البیضاء (راه روشن خاندان وحی) ۹۹
- فصل سوم: یهود از سلطنت تا پراکندگی ۱۳۹
- محکوم به بلا ۱۴۱
- فرمان پراکندگی و سرگردانی ۱۴۷
- فصل چهارم: فروپاشی امپراتوری عثمانی ۱۵۳

۱۵۵	تأسیس امپراتوری عثمانی
۱۷۳	دونمه‌ها در امپراتوری عثمانی
۱۷۹	فروپاشی و تقسیم
۱۸۷	فصل پنجم: اندیشه مسیحیایی و اشغال صهیونیستی فلسطین
۱۸۹	مسیحیت صهیونیستی و پروژه سرزمین انجیلی
۱۹۳	عقیده مسیحیایی یهود
۲۰۳	فصل ششم: انگلستان، مسیحیان صهیونیست و پروژه سرزمین انجیلی
۲۰۵	فرقه‌های مهم در مسیحیت
۲۲۷	و اما تقدیر کلی الهی
۲۳۵	فصل هفتم: سرانجام بیت المقدس
۲۳۷	مقدس و نامقدس
۲۴۳	بیت المقدس، نقطه‌ای کانونی در آخرالزمان
۲۵۱	ضرورت آشنایی با اخبار آخرالزمانی
۲۷۹	عاقبت سفیانی و یهود
۲۸۵	فهرست منابع

دیباچه

در گذشته‌های دور و هم امروز، با اقوام بسیاری مواجه بوده یا دربارهٔ آنها مطالعه کرده‌ایم. اگرچه از برخی، تنها یادی و نشانی در گسست تاریخ بر جا مانده، اما برخی دیگر از همهٔ تنگناها و بحران‌ها عبور کرده و از پس هزاره‌ها خود را به امروز رسانده‌اند و در تلاش با مجموعهٔ بحران‌ها سعی در ماندن تا فردا دارند. حسب سنت تاریخی، هیچیک از اقوام فارغ از بحران، نبرد و جنگ نبوده و همواره ناگزیر از درگیری با مجموعه‌ای از عوامل طبیعی و غیرطبیعی بوده‌اند.

دولت‌ها و خاندان‌های صاحب کرسی و مسند امارت و حکمرانی، به نحو خاص، بیش از سایرین مبتلای نبردهای پی‌درپی و جنگ‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای بوده‌اند؛ به عبارتی، نبرد و جنگ، همزاد با امر حکومت و ملکداری بوده و هست.

شناسایی هر یک از اقوام و دولت‌های ماضی، از مسیر مطالعهٔ نبردها و جنگ‌هایی که تجربه کرده‌اند و تعدد پیروزی‌ها و شکست‌های میدانی آنها، یکی از طرق مطالعه و شناسایی میزان بزرگی یا کوچکی آنها در مقاطع مهم تاریخی و توانایی آنان در پشت سرگذاردن نقطه‌عطف‌ها و

میدان‌داری‌هاست.

این معنا درباره‌ی شناسایی موقعیت کنونی هر یک از اقوام ماندگار و تأثیرگذار در عرصه‌ی مناسبات کلان سیاسی، امنیتی صادق است. مطالعه‌ی استراتژی‌های اتخاذ شده‌ی بزرگان آن اقوام و ملل در وقت مواجهه با مهاجمان و تاکتیک‌های میدانی‌اشان، پرده از توانایی ملکداری، قدرت تفکر و تدبیر امیران و فرماندهان آنان برمی‌دارد. بدون این شناسایی و مطالعه، شناسایی موقعیت گذشته‌ی آنان و اهداف بزرگی که مطابق خاستگاه فرهنگی‌اشان دنبال می‌کنند، ممکن نیست.

اقوام فاقد تفکر استراتژیک و اهداف بزرگ، مرگ خویش را قبل از تجربه‌ی بلوغ شاهد خواهند بود. در مقابل، اقوام و فرماندهان واجد تفکر استراتژیک، به دلیل توجه به نقطه‌ی پایان همه‌ی نبردها و امید پیروزی نهایی، به رغم تجربه‌ی بسیاری از شکست‌ها و فراز و نشیب‌های میدان نبرد، دیگر بار و دیگر بار از جای برخاسته و راه خویش را ادامه داده‌اند.

تأکید و تفکیک دو واژه‌ی نبرد و جنگ، بدین منظور بود تا اعلام شود، جنگ، ترکیب یافته از مجموعه‌ای از نبردهاست و آنچه که مهم می‌نماید، باخت یا برد هر یک از نبردها حین جنگ نیست؛ بلکه این پایان جنگ و نتیجه‌ی نهایی میدان‌داری است که پرده از توانایی فرماندهان و لیاقت ملک‌داران هر قوم برمی‌دارد.

جناب سون وو در کتاب گران‌سنگ «آئین رزم»،^۱ در توصیف فرمانده‌ی ماهر می‌نویسد:

فرمانده‌ی ماهر، نخست خود را در موقعیت شکست‌ناپذیری قرار داده، انگار هیچ موقعیتی را برای شکست دادن دشمن از دست نمی‌دهد. یک

۱. این کتاب از منشورات انتشارات هلال است.

سپاه پیروز، نخست پیروز شده، آنگاه به نبرد می‌پردازد؛ در حالی که یک سپاه محکوم به شکست، نخست به نبرد پرداخته و آنگاه پیروزی می‌جوید.

فرمانده لایق، ابتدا سپاهیان و رعایای زیردست را از هر حیث (سیاسی، اقتصادی و امنیتی) در موقعیتی امن و آسیب‌ناپذیر از حمله‌ها قرار می‌دهد و با سنجش موقعیت‌ها و فرصت‌سنجی، به دشمن ضربه وارد می‌سازد. از نظر سون وو، پیروزی سپاهیان، قبل از آنکه در میدان نبرد اتفاق بیفتد، بر روی میز نقشه و با محاسبات دقیق موقعیت‌های خودی و خصم معلوم می‌گردد و میدان نبرد، پیروزی را به منصه ظهور می‌رساند.

چگونه ممکن است بدون این تمهیدات و به امید شانس و اقبال، سربازان را در میدان نبرد وارد ساخته و در صحنه واقعی، امید و چشم به پیروزی داشت.

شکی نیست که گاه در حرکت‌های تاکتیکی و در کوتاه‌مدت، امکان وصول به پیروزی‌های مقطعی فراهم می‌آید؛ اما این پایان جنگ است که بازنده و برنده نهایی را معلوم می‌سازد.

این قاعده در همه امور و مناسبات قابل مطالعه است. هر یک از میدان‌های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی، شباهت شگفتی با میادین نبرد و جنگ دارند. از این رو، تفکرات استراتژیک در همه مناسبات و میادین باید مرعی داشته شود.

اصرار ورزیدن بر برد در نبردی سخت، گاه به باختنی بزرگ در پایان جنگ می‌انجامد. از این رو، فرماندهان و امیران صاحب تفکر استراتژیک، ضرورتاً قید پیروزی در نبردهای مقطعی را زده و با واگذاری میدان و مستقر کردن سپاهیان در موقعیتی امن و آسیب‌ناپذیر، متکی به استراتژی

و تفکر خاص آن، دربارهٔ ضربه وارد کردن به خصم اندیشه می‌کند. برای فرمانده لایق و واجد تفکر استراتژیک، پیروزی نهایی معنایی ژرف و مهم دارد؛ در حالی که ظاهر بینان کوتاه‌اندیش با دلخوش کردن به بردهای زودهنگام و ملموس، اهداف استراتژیک را از دست داده و شکست غایی در جنگی بزرگ را پذیرا می‌شوند.

متأسفانه، سنت تفکر استراتژیک در میان عموم اقوام، مورد غفلت واقع شده است. این غفلت و ابتلا به تاکتیک‌ها، آنان را به اقوام منفعل و کوچ‌نشین تبدیل کرده و بازیچهٔ حوادث و فراز و نشیب‌هایی قرار داده است که عموماً خصم متفکر بر آنها تحمیل می‌نماید. این اقوام همهٔ سال‌های عمر خویش را در میان تغییرات پی‌درپی و بحران‌ها سپری می‌سازند و به عنوان اقوامی بحران‌زی قابل شناسایی‌اند.

در جغرافیای تفکر استراتژیک، جنگ‌آور پیروز، دشمن را منفعل ساخته و به حرکت وا می‌دارد؛ اما خود، توسط دشمن به حرکت در نمی‌آید. بدین سبب، فرمانده و جنگ‌آوری این چنین، فردای حیات فرهنگی و تمدنی قوم خویش را امروز پی می‌افکند؛ چنان‌که امیران نام‌آور، برای نیل به موقعیت‌های امروزین، سال‌ها و گاه قرن‌ها پیش از این اندیشه کرده و با تدبیرگری و سماجت، برای دستیابی به آن تلاش کرده‌اند.

به طور شاخص، دو قوم را می‌توان در متابعت از تفکر استراتژیک و هنر غفلت نکردن از اهداف کلان، شناسایی و انگشت اشاره به سویشان دراز کرد: یهودیان و چینی‌های زردپوست؛ به رغم آنکه کم نبودند اقوامی که از استعدادها و قابلیت‌های مثال‌زدنی و شاخصی برخوردار بودند، اما در موقعیت‌های انفعالی و به دلیل غفلت از اهداف فاخر و متعالی و یله کردن تفکر استراتژیک، میدان‌های بسیاری را به خصم واگذارند.

تاریخ اندیشه و عمل یهود، تاریخ حرص سیری ناپذیر قومی سمج و متکی به استراتژی ناصواب جولت جهانی است. آنچه رساله حاضر عهده‌دار آن است، بیان این استراتژی، مبانی نظری حمایت‌کننده آن و نقطه‌عطف‌های مهمی است که با فراهم آمدن فرصت‌ها، یهود سعی در محقق کردن آن استراتژی و تجربه اهداف مرحله‌ای خود در میان سایر اقوام و ملل، داشته است.

آخرین فصل از این مجموعه، به سرانجام «بیت‌المقدس» و عاقبت جولت یهود در فراخنای زمین اختصاص داده شده است و به اتکای منابع دینی و روایی قابل استناد از دولت جهانی مهدوی به منزله فصل تحقق اراده خداوندی در جعل خلیفه و تأسیس دولت حق پرده‌برداری شده است.

عبارت جولت جهانی در عنوان، مأخوذ از این کلام امیرالمؤمنین (علیه السلام) است که فرمودند:

«لِلْحَقِّ دَوْلَةٌ. لِلْبَاطِلِ جَوْلَةٌ [ثُمَّ يَضْمَحِلُّ]؛^۱»

حق دولتی دارد و باطل جولانی؛ [آنگاه نابود می‌شود].»

هر گاه قوم و طایفه‌ای با ادبار و پشت کردن به حق و به قصد تمامیت‌خواهی در جاده‌ای رویارو با منویات الهی و مقدرات آسمانی در کار خلق عالم فتنه کند، جولانی بی‌سرانجام و آزاردهنده و ناروا را در پی گرفته است که لا جرم، حسب سنت آسمانی، پایانی نامیمون خواهد یافت؛ اگر چه به دلایلی، از جمله استضعاف مؤمنان و کاهلی اهل ایمان، برای مدتی، به نوعی سروری بر اهل زمین برسد.

۱. لیشی واسطی، علی بن محمد، «عیون الحکم و المواعظ»، قم، چاپ اول، ۱۳۷۶، ص ۴۰۳.
 ۲. عبارت «ثُمَّ يَضْمَحِلُّ» به صورت عبارتی مشهور و ادبی در احادیث علوی در کتب لغات آمده است. از جمله ن. ک به: راغب اصفهانی، حسین بن محمد، «مفردات ألفاظ القرآن»، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۲ ق، ص ۶۲۳.

۱۲ ■ بایختی قدس، زمین‌ساز جولد جهانی یهود

این اثر را به تمامی تقدیم ساحت قدسی بانوی دو سرا، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام کرده‌ام. امید که طبع لطیف ایشان را بیاراید؛ ان شاء الله.

سالروز میلاد مسعود امام حسن عسکری علیه السلام

آذرماه ۱۳۹۹

فصل اوّل:

راه روشن، راه تاریک

نقش آفرین‌ترین مکان در آخرالزمان

طی یکی دو سال اخیر و ضمن برگزاری سلسله نشست‌های ماهانه فرهنگ مهدوی در شهر «تهران»، چند بار از غرب، آخرالزمان و منجی‌گرایی سخن به میان آمد و به طور خاص، عنوان «غرب و آخرالزمان» برای یکی از سخنرانی‌های من، انتخاب و ذیل آن از علت توجه ویژه مغرب‌زمینیان (اعم از سیاست‌مداران، مبلغان مذهبی و سینماگران) به «بیت المقدس» و از تلاش بی‌وقفه آنان برای تصرف تمام‌عیار این مکان مقدس، به عنوان نقش‌آفرین‌ترین مکان در رخدادهای آخرالزمانی، سخن به میان آمد.

پرواضح است که بیت‌المقدس برای همه پیروان ادیان ابراهیمی، اعم از کلیمیان، مسیحیان و مسلمانان از جایگاهی ویژه و مقدس برخوردار بوده و هیچ‌کس منکر نقش این مکان در تحولات فرهنگی و سیاسی جهان قدیم و جدید و حتی تاریخ فردا نیست؛ اما در عصری آکنده از سوء تفاهم، دسیسه و حيله، جریان‌اتی این مکان مقدس و رؤیای تصرف آن را هدف استراتژی‌های سیاسی، فرهنگی و حتی نظامی خود قرار داده‌اند که از باوری اصیل و تعهدی مؤمنانه برای مشی بر جاده باورمندان ادیان توحیدی، تهی و به عکس، با رویکردی سلطه‌جویانه و دنیاطلبانه غیرالهی،

گفت‌وگو از این مکان مقدس را منظور نظر خویش قرار داده‌اند. بدین سبب، موضوع و محتوای آن سخنرانی و این رساله پژوهشی، پیش از آنکه ناظر بر گفت‌وگو درباره رویکرد اصیل و کلامی ساکنان غرب مسیحی به آخرالزمان و انتظار عیسی مسیح (علیه السلام) باشد، توجه به رویکرد صهیونیستی جریاناتی خاص و البته صاحب نفوذ و قدرت به آخرالزمان و تصرف «بیت المقدس» و دسیسه‌های آنان برای گشودن چتر سیطره جهانی از کانون توجه همه ادیان، یعنی بیت المقدس دارد؛ جز این در سال ۱۳۹۰ ه. ش. کتابی به قلم نگارنده، با عنوان «غرب و آخرالزمان» توسط انتشارات هلال منتشر و به بازار ارائه شد.

در آن اثر، مجموعه عوامل مؤثر در بسط گفت‌وگو از آخرالزمان و بحران‌های فراگیر فرهنگی و تمدنی در غرب، از زبان و قلم اندیشمندان و متفکران غربی مورد مطالعه واقع شده و با ذکر آثار و آرای منتقدان جدی غرب از سرانجام بحرانی و آخرالزمانی قابل پیش‌بینی، سخن به میان آمده بود.

آنچه که نگارنده بر آن اصرار می‌ورزد، بیان ضرورت ارتقای دانش و بینش فرهنگی مخاطبان پژوهشگر و پرسشگر در شرایط تاریخی ویژه‌ای است که در آن به سر می‌بریم و ایجاد امکان لازم برای تحلیل مجموعه‌ای از رخدادهای سیاسی و اجتماعی (و به تبع آن نظامی، امنیتی) منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای تهدید کننده مؤمنان؛ البته پیراسته از سوگیری‌های سیاسی احزاب جویای قدرت می‌باشد.

آنچه امروزه در میان جمع بزرگی از صاحب‌منصبان سیاسی، اجتماعی حوزه بزرگ ساکنان کشورهای شرق و غرب آسیا و مناطق مسلمان‌نشین مغفول است، عبارتند از:

* ضرورت شناخت شرایط تاریخی ویژه‌ای که در آن، به سر می‌بریم؛
* شناسایی سابقه دشمنی‌ها و کین‌ورزی‌های غرب و یهود (عبری،
غربی) علیه مسلمانان مستضعف؛

* شناسایی استراتژی‌های کلان و بلند مدت دشمنان انسان و ادیان
برای سیطره و سلطه؛

* شناسایی مجموعه پیش‌بینی‌ها و راهبردهای ارائه شده در منابع و
مصادر وحیانی (قرآن و حدیث) درباره رویدادهای سخت آخرالزمانی در
سال‌های پیش از ظهور مصلح کل در غرب آسیا و به نحو خاص، در
جغرافیای کشورهای مسلمان‌نشین.

شایان توجه است که ابتلای جمع کثیری از صاحبان امضا و مسئولیت
در حوزه‌های سیاسی، اجتماعی و حتی فرهنگی به مسائل مقطعی و نیز
تحلیل‌های ضعیف (غیر استراتژیک) آنان از وقایع و رخدادها و همچنین
نوعی وابستگی حزبی و قبیله‌ای به جریاناتی که تنها چشم به منافع مادی
کوتاه‌مدت دارند، مجال درک ژرف از شرایط و اتخاذ موضع حکیمانه و
مدبرانه را از آنان سلب نموده است.

دوره‌های صدارت چهار تا هشت ساله دولت‌های مستعجل و قرار گرفتن
مناصب در دست نوظهورهای سیاسی را به این مجموعه اضافه کنید تا به راز
آشفته‌گی احوال ساکنان سرزمین‌های اسلامی پی ببرید.

در چنین موقعیتی، سوابق دوستی‌ها و دشمنی‌ها از یاد می‌رود، عقل
و خرد سیاسی لازم در امر ملک‌داری جای خود را به هواجس و حوادث
سیاسی رفته بر صاحبان مناصب می‌سپارد، مطالعات و برنامه‌ریزی‌های
استراتژیک جای خودش را به برنامه‌ریزی‌های کوتاه مدت و مقطعی
می‌دهد و در نتیجه، همه فرصت‌ها از دست رفته و خصم بیدار، گام به

گام به مقصود غایی خود، نزدیک و نزدیک‌تر می‌شود. از همین جاست که مسلمانان همواره، در شرایط انفعالی و تأثیرپذیر در وقت مواجهه با خصم قرار می‌گیرند.

از عمر رفته بر مستضعفان که در یکی دو بند، به اختصار ویژگی‌های آن را عرض کردم، قریب به دویست سال می‌گذرد.

به همین نسبت، شاهد آن بوده‌ایم که طی همین دو قرن، حوزه فرهنگی و تمدنی از شرق دریای مدیترانه به غرب آن منتقل شده و مشرق‌زمینیان، در سایه حوزه فرهنگی و تمدنی غرب الحادی روزگار می‌گذرانند و تجربه مدرنیته ناقص را امام و مطلوب نظر خویش در امر ملک‌داری، شناسایی و در پیاپی روانه گشته‌اند. بدین ترتیب، آنان همه بزرگی و مجد و شکوه عهد کهن را به منش رعیتی در برابر غرب و یهودیت صهیونیستی تبدیل کرده‌اند.

غرب، شریک و رقیب بر نمی‌تابد!

هیچگاه به کین جویی پایان‌ناپذیر غرب در معنی مقابله با حوزه فرهنگی و تمدنی و به تبع آن، حاکمان سیاسی، اجتماعی و اقتصادی این حوزه درباره سرزمین فراخ شرقی، در وسعتی به بزرگی شرق و غرب آسیا و سرسختی زایدالوصف آنان، به ویژه درباره مسلمانان اندیشه کرده‌اید؟

کین و حسدی مزمن درباره کهنسال‌ترین حوزه تمدنی در شرق دریای مدیترانه (ایران و چین) با تجربه بسیاری از شکست‌ها در میادین نظامی، فرهنگی و سیاسی در برابر ایرانیان (پیش از اسلام) و مسلمانان پس از آن؛ ترس از آینده پیش‌بینی شده درباره تاریخ فردا، تاریخ پسامدرن و عاقبت، آقای بنی‌اسماعیل بر همه حوزه‌های فرهنگی و تمدنی و تأسیس دولت جهانی مهدوی، واسپس انهدام و انعدام پس‌مانده‌های حوزه‌های مادی و فرهنگی الحادی؛

تمامیت‌خواهی و انحصارطلبی و پس‌زدن هرگونه رقابت و شراکت شرقیان در حوزه تمدنی غرب مدرن را به عنوان دلایل پوشیده و مهم در این دشمنی پایان‌ناپذیر باید شناخت.

مرحوم ادوارد سعید^۱ در مقاله‌ای با عنوان «اسلامیان و غربیان» می‌نویسد: مشرق زمین در حالی بخش پست‌تر جهان قلمداد می‌شود که از موهبت وسعت پهناورتر و پتانسیل بیشتری برای قدرت نسبت به غرب برخوردار است؛ از این رو، اسلام همیشه متعلق به مشرق زمین در نظر گرفته شده است و نگاه به آن، با دشمنی و ترس همراه بوده است.

برای این وضعیت، دلایلی سیاسی و روانشناختی و مذهبی می‌توان برشمرد؛ ولی همه این دلایل از برداشتی نتیجه می‌شود که اسلام را رقیبی وحشتناک و چالشی آخرالزمانی در برابر مسیحیت می‌داند.^۲

به دلایل ذکر شده، تفکر توحیدی و ولایی خاص حوزه فرهنگی مسلمانان را به این مطلب اضافه کنید تا عرض و طول ماجرا به دستتان بیاید. پیش از آنکه سرمایه‌ستریگ ساکنان سرزمین‌های اسلامی را منابع زیرخاکی و روخاکی‌اش و آن‌همه را نشان و دلیلی برای طمع‌ورزی و

۱. ادوارد سعید، فیلسوف آمریکایی فلسطینی‌تبار، منتقد، نویسنده ادبی، سیاسی (۱۹۲۵م. - ۲۰۰۳م.). او کتاب‌های بسیاری به رشته تحریر درآورده است که از مهم‌ترین آنها می‌توان به «شرق‌شناسی»، «مسئله فلسطین»، «نقش روشنفکر» و «گفتارهایی در باب فلسطین و فرآیندهای صلح خاورمیانه» اشاره کرد.

کتاب شرق‌شناسی سعید مورد تحسین و توجه دنیای آکادمیک و حوزه عمومی قرار گرفت. مسئله فلسطین را می‌توان مهم‌ترین و بنیادی‌ترین دغدغه و دل‌مشغولی ادوارد سعید دانست. به قول رابرت فیسک، سعید صدای سیاسی قدرتمند فلسطین بود. صدای سعید در تلویزیون، رادیو و در مقالاتی که در مجلات و نشریات ادواری می‌نگارد پادزهری برای اتفاق نظر در مورد حماقتی فراهم ساخته است که عموماً در هر رسانه مهمی که به بحث فلسطین می‌پردازد، شیوع دارد. آراء و آثار سعید تأثیرات فراوانی بر حوزه‌های تاریخ، انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، علوم سیاسی، ادبیات و فلسفه داشت.

نظریه شرق‌شناسی (اورینتالیسم) از ابتکارات فکری اوست. ادوارد سعید به عنوان یک فعال طرفدار فلسطین، سال‌ها برای ایجاد یک کشور مستقل فلسطینی تبلیغ می‌کرد. او از سال ۱۹۷۷ تا ۱۹۹۱م. عضو مستقل مجلس ملی فلسطین بود. وی از سوی جامعه مدافع یهودیان (JDL) نازی خوانده شد و دفتر کارش در دانشگاه در سال ۱۹۸۵م. به آتش کشیده شد (منبع: خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران (ایرنا)، ویکی‌پدیا، دانش‌نامه آزاد ذیل نام ادوارد سعید).

۲. سعید، ادوارد، «اسلامیان و غربیان»، مترجم: حمید پشتوان، باشگاه اندیشه.

سیری ناپذیری غرب مدرن و سرمایه‌سالاری امپریالیستی در برابر شرق به شمار آوریم؛ تفکر توحیدی (در معنی مرگ‌اندیشی، معاداندیشی و...)، نفی سکولاریسم (در معنی دنیاطلبی و اصالت‌بخشی به گیتی)، رد لیبرالیسم (در معنی اباحت اخلاقی و اجتماعی) و تقدس‌بخشی به آموزه‌های وحیانی را به عنوان ارکان حوزه فرهنگی و فکری معارض با غرب در همه ساحات فرهنگی و مادی‌اش باید شناخت؛ همان که فی‌نفسه و در بنیاد، ارکان حوزه فرهنگی و تمدنی غرب را مورد بازخواست قرار داده و به لرزه می‌اندازد. چنانچه این تفکر و ارکان وابسته‌اش مجال ظهور و بروز بیابد و موجب تربیت انسان‌هایی شود که پوست‌ترکانده و با یادآوری همه بزرگی‌ها در گذشته خود، تن به مجاهدت بی‌پایان فکری و عملی علیه کفر و شرک و نفاق فرهنگی و تمدنی دهند، دیگر بار، نه تنها همه حوزه فرهنگی و تمدنی سترگ پیشین را احیا می‌سازد؛ بلکه غرب و تمامیت حوزه تمدنی‌اش را به محاق و تاریکی قرون وسطایی خواهد راند.

بدین سبب بود که عرض کردم غرب، رقیب و شریک برنمی‌تابد و با تمامی قوا از قد کشیدن نهالی از دشت بزرگ شرقی ممانعت به عمل می‌آورد و از این روست که با همه توان، مانع بیداری و خودآگاهی مسلمانان و مانع از شکل‌گیری دولت‌های مستقل و بنیاداندیش مذهبی، در این بخش فراخ از زمین خدا شده‌اند و با سرکوب و تخطئه، هر حرکتی را در نطفه کشته‌اند. حال اگر به همه آنچه که ذکر شد، وجود پتانسیل عظیم و سرمایه‌های مادی موجود در این سرزمین، همچون نفت، گاز، معادن و موقعیت خاص ژئوپولیتیک، ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک سرزمین‌های اسلامی و به ویژه «ایران» را در غرب آسیا اضافه کنید، به بخشی از رازهای کین‌جویی، حسادت و ترس غرب در مقابل شرق پی می‌برید و در می‌یابید که اساساً

در سر غرب و غربیان صاحب جاه و نام و نشان، هیچ انگیزه‌ای برای پذیرا شدن مسلمانان و مشارکت با آنان وجود ندارد.

چنان‌که پیش‌تر در کتاب «غرب و آخرالزمان» متذکر بوده‌ام، به اقرار بسیاری از متفکران، شاعران، نویسندگان و حتی سیاست‌مداران صاحب‌فکر، زنگ مرگ تاریخ غربی، به صدا درآمده است و سر و صدای تکنولوژیک و بوق و گرنای سیاست‌مداران مستغنی از فکر و ذکر، حکایت از وجود استعدادی برای ماندگاری این تاریخ نمی‌کند؛ به عکس به دست و پا زدن بی‌اراده مستحضر می‌ماند که آخرین دقایق حیات خود را پست سر می‌گذارد.

به موازات این واقعه، «زنگ تاریخ فردا» در سوی دیگر زمین، در شرق اسلامی به صدا درآمده است؛ به مثابه جوانه‌ای نورسته در میان برف و یخبندان آخرین روزهای زمستان.

شایان ذکر است که در غرب (اندیشمندان، نظریه‌پردازان، شاعران و برخی سیاست‌مداران هوشمند) پیش‌تر از عموم مسلمانان، صدای این زنگ را شنیده‌اند؛ صدایی که شمارش معکوس انهدام و انهدام حوزه فرهنگی و تمدنی عصر مدرن و پسامدرن را فریاد می‌زند. به همین سبب، در تلاشی مذبوحانه سعی در به تأخیر انداختن این واقعه از مسیر موضع‌گیری‌های سخت و متعصبانه دارد که در صورت‌های گوناگون برخورد نظامی، انقلاب مخملی، تحریم‌های اقتصادی و ترور نام‌آوران مسلمان جلوه کرده است.

به صراحت باید اعلام داشت که:

راز این همه کین‌ورزی به رابطه و نسبت ریشه‌دار شرق اسلامی و ساکنان آن با موعود آخرالزمان، از نسل اسماعیل نبی (علیه السلام) برمی‌گردد و وعده‌ای که خداوند به ابراهیم خلیل الرحمن (علیه السلام) فرمود تا در آخرالزمان و از نسل پیامبر

آخرالزمان، مولودی خجسته، ناجی و منجی همه مستضعفان و رهایی بخش آنان از همه ظلم و ستم رفته در هزاره‌ها باشد.

موضوع و محتوای این مقاله، بررسی رویکرد سیاسی، اجتماعی غرب مدرن به موضوع موعودگرایی است؛ همانان که همه تلاش خود را مصروف مصادره به مطلوب دریافت‌های اصیل ادیان ابراهیمی کرده و سعی در پنجه افکندن بر آریکه قدرت و سیطره آخرالزمانی با محوریت «اورشلیم» و «بیت المقدس» دارند. البته با مستمسک قرار دادن موضوع آخرالزمان و موعود مقدس نجات بخش.

چرا تحریف و دستکاری در نگارش تاریخ دیروز؟

«بنی اسرائیل» با استناد به چند آیه از تورات محرف، تصرف صهیونیستی «فلسطین» و تملک سرزمین بین دو رود نیل و فرات را وعده خداوند متعال به خودشان اعلام و با دسیسه و حمایت استعمار «انگلستان»، اقدام به تصرف عدوانی سرزمین مقدس کردند و رؤیای دورخیز به سوی تأسیس دولتی جهانی را در سر پرورده و مقدمات آن را فراهم آوردند:

در آن روز، خداوند با ابرام عهد بست و گفت: «این زمین را از نهر مصر تا نهر عظیم فرات به نسل تو بخشیدم.»^۱

در در و نقد این برداشت انحرافی و تمامیت خواهانه گروهی خاص از بنی اسرائیل، تا کنون آثار بسیاری به رشته تحریر درآمده است و از آنجا که این امر نقشی تعیین کننده در بررسی و تحلیل همه وقایع و چالش های مهم در تاریخ دیروز و امروز جهان اسلام، به نحو خاص دارد، به اجمال عرض می کنیم که:

اولاً جناب اسحاق علیه السلام تنها فرزند و نخست زاده از فرزندان حضرت ابراهیم علیه السلام نبود و وعده خداوند متعال، اگر نگوییم ابتدائاً مشمول

۱. «کتاب مقدس»، سفر پیدایش، ۱۵: ۱۸

اسماعیل (علیه السلام) و فرزندان ایشان است، حداقل ایشان را نیز شامل شده و منحصر به «بنی اسرائیل» که خود را از فرزندان اسحاق (علیه السلام) می‌دانند، نمی‌شود؛ زیرا اسماعیل نیز از فرزندان ابراهیم و تداوم‌بخش نسل ایشان است؛

ثانیاً) این وعده مشروط به احراز شرایط لازم، دوری از گناه و عصیان بوده و صرفاً متکی به دریافت غیرالهی و متعصبانه قومی و قبیله‌ای نمی‌باشد؛
ثالثاً) جز این احراز شرایط لازم برای تأسیس دولتی در ابعاد جهانی و ادعای جهان شمول فرهنگی و تمدنی یک دین، در گروهی تحقق دین کامل، کتاب کامل و ختم پیامبری در میان آنهاست؛ در صورتی که هیچیک از این شرایط و مقدمات برای بنی اسرائیل جمع نبوده و نخواهد بود.

جز این نیست که «تورات» و آئین موسوی، کتاب و دین کامل نبود و حضرت موسی (علیه السلام) نیز خاتم الانبیاء نبودند. (آن حضرت چنین ادعایی نداشتند.) پر واضح است تا آن زمان که باب ارسال رسل و انزال کتب مفتوح باشد، بدان معنی است که هنوز بخش‌هایی ناگفته و اخباری نارسیده و مورد نیاز برای سیر و سفر در جاده درازی که به انتهای عالم می‌رسد، وجود داشته که ضرورتاً از مسیر دو امر مهم تداوم ارسال رسل و انزال کتب محقق می‌شده است. «انتظار ظهور مسیح (علیه السلام)» برای رد این ادعا کافی است.

تحریف‌کنندگان ادیان آسمانی و کلام و حیانی انبیای الهی، با طرحی از پیش و با خود بنیادی تاریخ گذشته بر انبیاء را به گونه‌ای نوشتند که بر مبنای آن، به تاریخ آینده شکل دلخواه بدهند. این عمل یادآور فرازی از رمان معروف «۱۹۸۴» جورج اورل است. آنجا که می‌نویسد:

کسی که گذشته را کنترل کند، آینده را کنترل می‌کند و کسی که حال را کنترل کند، گذشته را کنترل می‌کند.

بنی اسرائیل مزورانه، از مسیر تحریف تاریخ، سعی در شکل دادن به گذشته، به گونه‌ای کردند که امکان کنترل آینده برایشان فراهم شود. بدین سبب است که گفت‌وگو درباره این قوم، پیش از آنکه متوجه عملکرد امروزین و دسیسه‌چینی آنان برای آینده باشد، متوجه تحریف انجام شده درباره تاریخ گذشته توسط ایشان است.

بیان مصادیقی از این عمل مذبحخانه، بیش از پیش، از دسیسه‌مزبور پرده برمی‌دارد. چنان که در «سفر پیدایش» در بیان زندگی حضرت نوح (علیه السلام) پس از طوفان آمده است:

و نوح به فلاحت زمین شروع کرد و تاکستانی غرس نمود و شراب نوشیده، مست شد و در خیمه خود عریان گردید.

و حام، پدر کنعان برهنگی پدر خود را دید و دو برادر خود را بیرون خبر داد و سام و یافث ردا را گرفته برکتف خود انداختند و پس پس رفته و برهنگی پدر خود را پوشانیدند و نوح از مستی خویش به هوش آمده، دریافت که پسر کهترش با وی چه کرده بود. پس گفت: کنعان ملعون باد! برادران خود را بنده بندگان باشد و گفت: متبارک باد یهوه خدای سام! و کنعان بنده او باشد. خدا یافث را وسعت دهد و در خیمه‌های سام، ساکن شود و کنعان بنده او باشد.^۱

بدین ترتیب و با این مقدمه‌چینی، از بنیاد و از سوی نوح نبی (علیه السلام)، سام و فرزندان متبارک شده، سرور برگزیده معرفی شدند و ضرورتاً شایسته سروری بلامنازعه بر جمیع اقوام برآمده از سایر فرزندان حضرت نوح (علیه السلام)، یعنی فرزندان حام و یافث.

از اینجا، با تهمت بستن به پیامبر اولوالعزم و ملوث ساختن دامن ایشان

۱. «کتاب مقدس»، سفر پیدایش، باب نهم، ۲۰-۲۷.

به گناه، سنگ بنای کج و به دلخواه یهود گذارده می‌شود. اسائۀ ادب حام دربارهٔ پدرش، جناب نوح (عليه السلام) به همین جا ختم نمی‌شود. این واقعه، دستاویزی برای بسیاری از جنایات رفته بر بشر قرار گرفته است. از پیامدهای نفرین پدر بر حام، به اسارت برده شدن فرزندان وی^۱ و سیاه‌پوست شدن ایشان است.

مورخان اسلامی نیز همهٔ انسان‌ها را پس از طوفان، از نسل سام و حام و یافث و حام را جدّ سوم سودانیان و بربرها و قبطنی‌ها می‌دانند.^۲ این افسانه‌های ساخته شده بر پایهٔ «تورات» محرّف، قرن‌ها بعد، دست‌مایهٔ عملکرد مسیحیان سفید پوست و استعمارگران (به ویژه یهودیان برده‌دار) برای مرجعیت و برتری سفید پوستان بر سیاه‌پوستان، به جرم رفته بر پدرشان حام گردید.

ساکنان آمریکای جنوبی با این رویکرد در زمرهٔ مردمی نژادپرست و برده‌دار معرفی شده و ظلم‌های بسیاری بر سیاه‌پوستان روا داشتند. شایان ذکر است که حضرت نوح (عليه السلام) صاحب چهار فرزند بود و چون کنعان در جریان طوفان به هلاکت رسید، زمین میان سه فرزند دیگر تقسیم شد.

سهام سام، «آنقره»، اراضی بین دجله و فرات و «عراق» عرب و عجم و «خراسان»، سهام حام، اراضی «مغرب»، «مصر»، «سودان»، «حبشه»، «هند» و «سند» و سهام یافث، اراضی «چین» و «تبت» و اراضی مشرق مقرر گردید.^۳

۱. «کتاب اشعیا نبی»، ۴: ۲۰.

۲. «ویکی فقه» دانش‌نامهٔ حوزی، ذیل حام؛ به نقل از ابن سعد، «الطبقات الکبری»، بیروت، ج ۱، ص ۴۳.

۳. آذرمی، «قصه‌های قرآن» (از تولّد تا رحلت خاتم)، ص ۶۲-۶۴؛ مجلسی، محمدباقر،

جناب سام، بنا به روایات و منابع اسلامی، جانشین پدر، بزرگ قوم و وصی حضرت نوح علیه السلام بود. حضرت ابراهیم علیه السلام و تمامی اولاد ایشان از حضرت اسماعیل علیه السلام (بنی اسماعیل) و همچنین حضرت اسحاق علیه السلام (بنی اسرائیل) از نسل جناب سام شمرده شده‌اند.^۱

حضرت ابراهیم علیه السلام میراث بر جناب سام بن نوح و فرزندان ایشان نیز وارث برکت الهی حاصل آمده از دعای نوح علیه السلام می‌باشند؛ چنان که در «کتاب مقدس» آمده است:

و چون ابرام نود و نه ساله بود، یهوه بر ابرام ظاهر شده، گفت: من هستم خدای قادر مطلق، پیش روی من بخرام و کامل شو... و نام تو بعد از این ابرام خوانده نشد. [پدر سرافراز] بلکه نام تو ابراهیم [پدر قوم‌ها] خواهد بود؛ زیرا تو را پدر امت‌های بسیار گردانیدم... و عهد خویش را میان خود و تو و ذریت بعد از تو استوار گردانم که نسلاً بعد نسل، عهد جاودانی باشد تا تو را بعد از تو، ذریت تو را خدا باشم.

و زمین غربت تو، یعنی تمام زمین کنعان را به تو و بعد از تو به ذریت تو به ملکیت ابدی دهم و خدای ایشان خواهم بود...^۲

در این مرحله، با منحصر شدن امر وراثت در فرزندان سام (ابراهیم و فرزندان او) و خارج شدن سایر اعقاب همه فرزندان نوح علیه السلام، نوبت به خارج ساختن اسماعیل علیه السلام، فرزند ارشد و نخست‌زاده حضرت ابراهیم علیه السلام از این حق موروثی می‌شود تا تاریخ ماضی بنا به روایت «بنی اسرائیل» نگاشته

«بحار الأنوار»، ج ۱۱، ص ۲۸۸.

۱. «ویکی فقه»، ذیل سام بن نوح؛ به نقل از طوسی، محمد بن حسن، «التبیان فی تفسیر القرآن»، مقدمه شیخ آقا بزرگ تهرانی، تحقیق احمد قصیر عاملی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۷، ص ۱۳۵.

۲. «کتاب مقدس»، سفر پیدایش، باب ۱۷: ۱-۸.

شده و صاحب حق وراثت، تنها و تنها بنی اسرائیل شناخته شود. بر اساس سنت یهود، نخست‌زادگی جایگاه خاصی در خاندان دارد؛ چنان‌که همین امروز نیز این سنت در میان یهودیان مرعی داشته می‌شود. در آوردن نوبر غله و عصیر رز خود تأخیر منما. و نخست زده پسران خود را به من بده.^۱

تقدیس نخست‌زادگان برای خداوند

حال باید دید که جدّ اعلاّی بنی اسرائیل، یعنی جناب یعقوب نبی (علیه السلام) واجد مقام نخست‌زادگی بوده است؟

یهودیان با آگاهی از این سنت ثابت و در ادامه تحریف، با دست‌کاری ماجرای برکت دهی و تقدیس دست‌ساز، با حيله ای جناب یعقوب را به مقام نخست‌زادگی نائل می‌سازد.^۲

شایان ذکر است که یهود هیچ شأن والایی، همچون علم و عصمت برای انبیای الهی قائل نیست. آنان، همگی در زمره خدمتگزارانی شناسایی می‌شوند که در خدمت قوم برگزیده درآمده‌اند. در واقع، آنچه که اصالت دارد، قوم است.

اولین واقعه‌ای که در «کتاب مقدس» از زندگی یعقوب (علیه السلام) نقل شده، حيله او برای به دست آوردن حق نخست‌زادگی است:

روزی یعقوب، آش می‌پخت و عیسو و امانده از صحرا آمد و عیسو به یعقوب گفت: از این آش ادوم (یعنی سرخ) مرا بخوران؛ زیرا که امانده‌ام

۱. «کتاب مقدس»، سفر خروج، ۲۲: ۲۹.

۲. «کتاب مقدس»، انجمن پخش کتب مقدسه، تهیه و تنظیم بانک جامع اطلاعاتی صهیونیسم.

- از این سبب او را ادوم نامید - یعقوب گفت: امروز نخست‌زادگی خود را به من بفروش. عیسو گفت: اینک من به حال موت رسیده‌ام. پس مرا از نخست‌زادگی چه فایده؟ یعقوب گفت: امروز برای من قسم بخور. پس برای او قسم خورد و نخست‌زادگی خود را به یعقوب فروخت.^۱

در گام بعدی، یعقوب با حیلۀ مادرش، رفقه، که فرزند کوچکتر، یعنی یعقوب را بیشتر دوست می‌داشت،^۲ برکتی را که حق عیسو بود، از وی می‌رباید.

سرقه برکت

جناب اسحاق (علیه السلام) در کهنسالی چشمانش تار و نابینا می‌شود. پسر بزرگتر (نخست‌زاده صاحب حق تقدّم) عیسو را طلبیده و از او می‌خواهد که به صحرا رفته و شکاری بیاورد تا پس از خوردن خورشی دوست‌داشتنی، به وی برکت عطا کند. مادر ایشان، رفقه، یعقوب را صدا کرده و او را از ماجرای برکت‌دهی پدر باخبر می‌سازد و به او حیلتی می‌آموزد تا برکت را از پدر نابینای کهنسال، به جای عیسو دریافت کند.

در این ماجرا، می‌بینیم که چگونه از منظر یهود، نخست‌زادگی که اساساً شأنی ذاتی و درونی است، با این رویکرد، قابلیت خرید و فروش می‌یابد و خداوند نیز ناگزیر به تأیید و قبول این معامله و سر فرود آوردن در برابر این خواسته نامشروع است.

در بخش بعدی، خواهیم دید که انبیاء نیز در برابر برکت‌دهی نابه‌جا سر تسلیم فرود می‌آوردند.

۱. «کتاب مقدس»، سفر پیدایش، ۲۵: ۲۹-۳۳.

۲. همان، ۲۵: ۲۸.

رفقه یعقوب را به سوی گله می‌فرستد تا دو بزغاله را ذبح و برای تهیه کردن غذا نزد او بیاورد.

یعقوب به مادر خود، رفقه گفت: برادرم عیسو، مردی مودار است و من مردی بی‌موهستم. شاید که پدرم مرا لمس نماید و در نظرش، مثل مسخره‌ای بشوم و لعنت به عوض برکت، بر خود آورم. مادرش به وی گفت: ای پسر من! لعنت تو بر من باد! فقط سخن مرا بشنو...

آنگاه رفقه جامهٔ فخر پسر بزرگ خود، عیسو را که نزد او در خانه بود، گرفته، به پسر کهنتر خود، یعقوب پوشانید و پوست بزغاله‌ها را بر دست‌ها و نرمهٔ گردن او بست و خورش و نانی که ساخته بود، به دست پسر خود، یعقوب سپرد.

پس او نزد پدر خود آمده، گفت: ای پدر من! گفت: لَبیک! تو کیستی ای پسر من؟

یعقوب به پدر خود گفت: من نخست‌زادهٔ تو، عیسو هستم. آنچه به من فرمودی، کردم. الآن برخیز، بنشین و از شکار من بخور تا جانت مرا برکت دهد.

اسحاق به پسر خود گفت: ای پسر من! چگونه بدین زودی یافتی؟ گفت: یهوه خدای تو به من رسانید.

اسحاق به یعقوب گفت: ای پسر من! نزدیک‌تر بیا تا تو را لمس کنم که آیا تو پسر من، عیسو هستی یا نه؟

پس یعقوب نزد پدر خود اسحاق آمد و او را لمس کرده و گفت: آواز، آواز یعقوب است؛ لیکن دست‌ها، دست‌های عیسوست.

و او را نشناخت؛ زیرا که دست‌هایش مثل دست‌های برادرش عیسو،

مودار بود. پس او را برکت داد.^۱

عیسو، نخست زاده اسحاق محروم از برکت پدر از وی طلب برکت می‌کند؛ اما اسحاق اعلام می‌دارد که برادرت به حيله آمد و برکت تو را گرفت.^۲ عیسو، به سوی اسماعیل (عمویش) رفته، دختر وی را به زنی می‌گیرد. یعقوب به «حران»، نزد دایی خود می‌رود و در عالم خواب، نردبانی را مشاهده می‌کند که سرش به آسمان می‌رسد و فرشتگان را در حال صعود و نزول بر نردبان و خداوند را بر سر نردبان ایستاده، می‌بیند که خطاب به یعقوب می‌فرماید: من هستم یهوه، خدای پدرت، ابراهیم و خدای اسحاق. این زمینی را که تو بر آن خفته‌ای، به تو و ذریت تو می‌بخشم.^۳ پس از برخاستن از خواب، محلّ خفتن خود را «بیت‌الله» قرار داده و آن را «بیت‌ئیل» می‌نامد.^۴

حيلة رفقه و یعقوب، (نعوذ بالله) دستان خداوند را هم می‌بندد و ایشان را ناگزیر به عمل در مسیری می‌سازد که با حيله طراحى شده است. آن همه تهمت و افترا به انبیای الهی، انعکاس ناتوانی، جهالت و کوردلی‌اشان در وقت حيله‌گری پسری جاه‌طلب، موضع و مقام پیامبر، علم انبیاء، تقدیر الهی و سرنوشت آینده بشر را نزد یهود معلوم می‌سازد؛ اما ماجرا به همین جا ختم نمی‌شود.

۱. «کتاب مقدس» (گروسی)، باب پیدایش، باب ۲۷: برکت اسحاق، ۱۱-۲۳.

۲. همان، باب ۲۷، ۳۵.

۳. «کتاب مقدس»، سفر پیدایش، باب ۲۸: ۱۳.

۴. «کتاب مقدس»، سفر پیدایش، باب ۲۸: ۱۹-۲۲.

سرقت نخست‌زادگی

موضوع سرقت برکت به جای خود؛ اما بر همگان معلوم است که مقام نخست‌زادگی را نمی‌توان سرقت کرد و در این باره هم باید چاره‌ای اندیشید تا همه سطور دفتر تاریخ گذشته، به گونه‌ای نگاشته شود که پایه‌های تاریخ فردا فرو نریزد.

پس از سرقت برکت الهی از نبی، یهود نیازمند غصب مقام نخست‌زادگی نیز هست. از این رو، دیگر بار، دستگاه تحریف تاریخ به کار افتاده و این مشکل را هم حل می‌کند.

یعقوب در ادامه مسیر پرخطر، نیازمند مرتبه بالاتری از برکت^۱ بوده؛ لذا چشم به دریافت برکت مستقیم از خداوند است.

داستان کشتی گرفتن او با خداوند خواندنی است:

... و یعقوب، تنها ماند و مردی [خداوند] با وی تا طلوع فجر کشتی می‌گرفت و چون او دیدی که بر وی غلبه نمی‌یابد، کف ران یعقوب را لمس کرد و کف ران یعقوب در کشتی گرفتن با او فشرده شد. پس [خداوند] گفت: مرا رها کن؛ زیرا که فجر می‌شکافد. گفت: تا مرا برکت ندهی، تو را رها نمی‌کنم. به وی گفت: نام تو چیست؟ گفت: یعقوب. گفت: از این پس نام تو یعقوب خوانده نشود؛ بلکه اسرائیل؛ زیرا که با خدا و با انسان مجاهده کردی و نصرت یافتی.^۲

دریافت یهود از خداوند، مردی است مغلول‌الید، دست‌بسته و ناتوان،

۱. برکت در لغت، نیک‌بختی، سعادت، خیر کثیر [دهخدا، علی اکبر، «لغت‌نامه»] و در اصطلاح قرآنی، برکت ثبوت خیر الهی است [ویکی‌فقه، ذیل واژه برکت؛ به نقل از طوسی، محمد بن حسن، «التبیان»] و برکات، نعمت‌های دائمی و خیر ثابت هستند. [ویکی‌فقه؛ به نقل از طبرسی، فضل بن حسن، «مجمع البیان»]

۲. «کتاب مقدس» (گروسی)، سفر پیدایش، باب ۳۲: ۲۴-۳۳.

بی‌هیچ علمی و قدرتی برای تشخیص و عمل. از اینجاست که یعقوب بر وی فائق آمده، برکت گرفته و سرخود به پیش می‌رود تا تاریخ را آن‌چنان که می‌خواهد، رقم بزند.

این آموزه محرف، مجوز لازم را برای دروغ‌گویی، حيله‌گری، غصب حقوق دیگران و نسبت ناروا دادن به انبیاء صادر می‌کند.

تحریف در واقعه ذبح و قربانی

اسماعیل علیه السلام در سن هشتاد و شش سالگی پدر، از هاجر (س) متولد شده و پای به خانه ابراهیم خلیل الرحمن علیهما السلام می‌گذارد و اسحاق علیه السلام آن زمان که حضرت ابراهیم علیه السلام یکصدمین سال حیات خود را سپری می‌ساخت، به ایشان اعطا شد. هنگام تولد اسحاق، ابراهیم صد ساله بود.^۱

و لذا اسماعیل علیه السلام نخست‌زاده و چهارده سال از اسحاق علیه السلام بزرگتر بود و حسب سنت یهودی، قربانی از نخست‌زاده‌ها انتخاب می‌شود و نخست‌زادگان برای خداوند تقدیس می‌شوند.

در عهد عتیق، برکت بر استمرار حیات انسانی و کثیر شدن فرزندان تطبیق شده است.^۲

خداوند، نوح و پسرانش را برکت داده، بدیشان گفت: بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید.^۳

بر اساس این مقدمات، آنگاه که ابراهیم علیه السلام مأمور اهدای قربانی می‌شود، طبیعی است که باید اسماعیل علیه السلام را آماده ذبح کند؛ اما دست تحریف این

۱. همان، باب ۲۱: ۵.

۲. رضوی، رسول، «نژادپرستی و تحریف در تنخ (عهد عتیق)»، مقاله علمی - پژوهشی، فصلنامه علمی - پژوهشی کلام اسلامی، صص ۳۷-۴۷.

۳. «کتاب مقدس»، سفر پیدایش، ۹: ۱.

داستان را تغییر داده، می‌نویسد:

و واقع شد بعد از این وقایع، که خدا ابراهیم را امتحان کرده، بدو گفت: ای ابراهیم! عرض کرد: لبیک! گفت: اکنون پسر خود را که یگانه‌توست و او را دوست می‌داری؛ یعنی اسحاق را بردار و به زمین «موریا» برو و او را در آنجا، بر یکی از کوه‌هایی که به تو نشان می‌دهیم، برای قربانی سوختنی بگذران.^۱

ابراهیم، به اتفاق نوکران و هیزم و الاغ راهی محل قربانگاه می‌شود؛ اما قبل از آنکه کارد برگلوی قربانی (پسر) فرود آورد، فرشته‌ای از سوی خداوند فرود آمده، خطاب به ابراهیم می‌گوید:

خداوند می‌گوید: به ذات خودم قسم خورده‌ام که چون مرا اطاعت کردی و حتی «یگانه‌پسرت» را از من دریغ نداشتی، تو را آن‌چنان برکت دهم که نسل تو، مانند ستارگان آسمان و شن‌های دریا بشمار گردند...^۲

در توضیح این تحریف باید گفت:

تعبیر فرزند یگانه، جز اسماعیل علیه السلام شامل دیگر فرزندان ابراهیم علیه السلام نمی‌شود؛ زیرا دیگر فرزندان با وجود اسماعیل، یگانه نبودند؛ ولی اسماعیل علیه السلام در آن زمان، چهارده سال داشت و فرزند یگانه ابراهیم بود. بنابراین هر خواننده‌ای با شنیدن عنوان «فرزند یگانه» آن را بر اسماعیل حمل می‌کند. برای جلوگیری از این تبادل ذهنی، جاعلان، کلمات «یعنی اسحاق» را در متن اضافه می‌کنند تا این افتخار از اسماعیل علیه السلام به اسحاق علیه السلام منتقل شود و به راحتی ادعا کنند که برکت نه به اسماعیل علیه السلام

۱. «کتاب مقدس»، سفر پیدایش، ۲۲: ۱-۲.

۲. همان، ۲۲: ۱۹-۱۷.

بلکه به اسحاق (علیه السلام) رسیده است.^۱

بدین ترتیب، تحریف‌کنندگان وقایعی را جعل و قلب کردند تا همه رخدادهای پیشین، به نفع بنی‌اسرائیل طاعنی رقم خورده و ثبت شود. به رغم همه دستکاری‌های صورت گرفته در «کتاب مقدس»، در فرازهای بسیاری از این کتاب، دو اصل ثابت پنداشته شده درباره بنی‌اسرائیل رد و خدشه‌دار می‌شود:

اول، «برگزیدگی ذاتی»؛

دوم، «بلا شرط بودن واگذاری سرزمین مقدس».

تهدید و تنبیه و وعده و وعید خداوند متعال در لابلای کتاب مقدس فعلی موج می‌زند و اثبات می‌کند که این دو فرض در اساس و برپایه کتاب مقدس مردود است و عواقب سرکشی و عصیان، به خوبی در منابع و مصادر موجود در میان یهودیان، قابل مطالعه است.

۱. رضوی، رسول، «نژادپرستی و تحریف در تنخ»، صص ۳۷-۴۷.

مسابقه دو آرابه در جاده تاریخ

رقابت دو آرابه، یکی از قبيله «بنی اسماعیل» و دیگری از «بنی اسحاق» یا همان «بنی اسرائیل»، در جاده‌ای به بلندای بیش از چهار هزار سال گذشته، رو به آخرالزمان و آخرین فصل از حیات فرزندان آدمی - پیش از واقعه شریف ظهور حضرت موعود علیه السلام - از شگفت‌انگیزترین، بزرگ‌ترین و مؤثرترین رقابت‌های صورت‌گرفته در میان انسان‌ها، قابل شناسایی است. در کتاب «بنی اسماعیل، بنی اسرائیل و آخرالزمان»^۱ به صورت مفصل و مستند به این موضوع و رقابت پرداخته شده و قابل مراجعه است.

حضرت ابراهیم علیه السلام در بخشی از سرزمین فراخ «ایران» عهد کهن، در «بین‌النهرین» و در شهر «اور» به دنیا آمد و با پشت سر گذاردن دوران جوانی در عصر نمرود و پس از واقعه بت‌شکنی در بتکده بابلی و با خانواده خویش به سوی «فلسطین» امروزی مهاجرت فرمود.

آن حضرت از دو همسر خویش، یکی ساره و دیگری، هاجر که کنیز ایشان بود، صاحب دو فرزند شد؛ اولی اسماعیل علیه السلام که به اذن الله و به اتفاق هاجر، به سرزمین «حجاز» کوچ داده شد و دومی اسحاق علیه السلام که به اتفاق

۱. این کتاب از دیگر آثار نگارنده است که توسط انتشارات هلال چاپ و منتشر شده است.

ساره در کنار جناب ابراهیم علیه السلام ماندند.

اسماعیل علیه السلام، نخست‌زاده^۱ از خاندان ابراهیم علیه السلام بود که حسب تقدیر کلی الهی، اساس اسلام را بنیان گذارد.

از تنه سترگ درخت طیبه ابراهیم علیه السلام دو شاخه نبوت، یکی شاخه پیامبران بنی اسرائیلی و دیگری شاخه پیامبران بنی اسماعیلی برکشیده شد. شاخه کوتاه‌تر، شاخه پیامبران بنی اسرائیلی بود که از حضرت اسحاق نبی علیه السلام آغاز و تا بعثت حضرت عیسی بن مریم علیه السلام ادامه یافت.

از شاخه بلندتر، انبیاء و اوصیای بنی اسماعیلی برکشیده شدند؛ همان که از حضرت اسماعیل نبی علیه السلام آغاز شده و با به برگ و بار نشستن رسالت و بعثت حضرت محمد صلی الله علیه و آله به سلسله اوصیای الهی رسید تا در آخرین منزل، با دست با کفایت آخرین وصی از خاندان اسماعیل علیه السلام، دولت کریمه جهانی برکشیده شود.

خداوند متعال استعداد، استحقاق و مأموریتی در شاخه بلند بنی اسماعیل علیه السلام جعل کرده و آنان را روانه فرموده بود تا با گذار از فراز و فرودها در عرصه تاریخ، آن مأموریت را محقق و به انجام رسانند. بی‌گمان، هیچ‌کس از راز و حکمت پوشیده مقدرات الهی آگاهی ندارد و اعتراض و اظهار نظری هم در این باره نمی‌تواند داشته باشد. آنچه مقدر شده بود، عبارتند از:

۱. انتخاب پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله از خاندان اسماعیل علیه السلام؛
۲. معرفی دین کامل توسط پیامبر خاتم، حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله؛
۳. عرضه کتاب کامل، قرآن، بر قلب آن پیامبر رحمت و نزول آن از زبان

۱. نخست‌زادگی، ارشدیت و حق ارشادی در برخی نظام‌های حقوقی و از جمله بنی اسرائیل قاعده‌ای است، مبنی بر اینکه زمین و امتیازات خانوادگی به پسر ارشد خانواده تعلق می‌گیرد.

ایشان برای جمله خلاق؛

۴. عرضه دین جهانی و جاویدان، از سرزمین «حجاز» و بسط آن در سراسر عالم طی مراتب و منازل؛
۵. تأسیس دولت جهانی و کریمه آخرالزمانی به دست آخرین وصی پیامبر آخرالزمان (از بنی اسماعیل).

این پنج امر مهم را به مثابه «مخ» گفتمان مهدوی باید شناخت. خداوند متعال براساس اراده متعالی خود و برای تأسیس این آئین و تحقق نقشه کلی، اسماعیل علیه السلام را در کودکی، به دست پدر گرامی‌اش در «جزیره العرب»، مستقر ساخت تا نهال بنی اسماعیل در «حجاز» به برگ و بار نشسته و میوه خوشاب خود را بارز سازد.

اگرچه در شاخه پیامبران بنی اسرائیلی، دو پیامبر اولی‌العزم و صاحب کتاب موسی کلیم‌الله و عیسی روح‌الله علیهما السلام قرار داشتند، اما هیچیک از آن انبیای عظام الهی، صاحب کتاب کامل، دین کامل و دین جهانی نبودند. این امر ضرورت هم نداشت و شرایط تاریخی و فرهنگی و حتی مادی لازم در آن اعصار نیز فراهم نبود و بنی اسرائیل، در آن موقعیت فرهنگی و تمدنی نیز از استعداد لازم برای پذیرش دین کامل و در ابعاد جهانی برخوردار نبودند.

ضرورتاً باید همه مراتب و مدارج مستتر طی می‌شد تا آسمان و زمین مهیا و مستعد حضور خارجی و مادی اشرف انبیاء و اولیاء، بلکه خیر خلق‌الله و پایان‌بخش این دایره خلقت، یعنی محمد و آل ایشان علیهم السلام شود و به همین نسبت، فراهم شدن زمینه لازم برای انزال آخرین و کامل‌ترین کتاب، در دستان کامل‌ترین و شریف‌ترین اولاد آدم علیه السلام.

در این موقعیت و وقت، زمین و زمان واجد استعداد لازم برای پذیرش

بار سنگین رسالت محمدی و ولایت علوی گردید. بحمدالله رب العالمین.
حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

«خداوند یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر آفریده و من گرامی‌ترین
آنان نزد خداوند هستم... و یکصد و چهار هزار وصی آفریده که علی علیه السلام
گرامی‌ترین آنها نزد خداوند و بهترین ایشان است.»^۱

گرامی‌ترین رسول و گرامی‌ترین ولی، در معنی اشرف و افضل بودن در
مراتب نوری، اولویت در خلقت روحی، قرابت به ذات حضرت باری و کمال
در صفات و خصایل است.

۱. عن النبی صلی الله علیه و آله قال: «خَلَقَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ مِائَةَ أَلْفِ نَبِيٍّ وَ أَرْبَعَةَ وَ عِشْرِينَ أَلْفَ نَبِيٍّ أَنَا أَكْرَمُهُمْ عَلَى
اللهِ وَ لَا فَخْرَ وَ خَلَقَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ مِائَةَ أَلْفِ وَصِيٍّ وَ أَرْبَعَةَ وَ عِشْرِينَ أَلْفَ وَصِيٍّ فَعَلِيٌّ أَكْرَمُهُمْ عَلَى
اللهِ وَ أَفْضَلُهُمْ.» (ابن بابویه، محمد بن علی، «الخصال»، قم، جامعه مدرسین، چاپ اول، ۱۳۶۲ ه. ش.،
ج ۲، ص ۶۴۱)

ادوار رفته بر امت‌ها

ادوار رفته بر امت‌های پیشین، به مثابه مدارج و مراتبی هستند که ناگزیر می‌بایست پشت سر هم طی شوند تا انسان‌ها سیر اکمالی را طی کرده و به بلوغ و کمال برسند.

از سماعة بن مهران روایت شده است، خدمت امام جعفر صادق علیه السلام شرفیاب شدم و در باب قول خدای عزوجل «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعِزْمِ مِنَ الرُّسُلِ»^۱ پس صبر کن، چنان‌که صاحبان عزم و اراده از پیغمبران مرسل صبر کردند.» سؤال نمودم. حضرت فرمودند:

«ایشان، نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمدند علیهم السلام».

عرض کردم: چگونه ایشان اولوا العزم شده‌اند؟

حضرت فرمودند:

«نوح علیه السلام با کتاب و شریعت مبعوث شد و هر که بعد از نوح علیه السلام آمد، به کتاب و شریعت و طریقه نوح عمل کرد تا آنکه حضرت ابراهیم علیه السلام با صحیفه‌ها [کتاب‌ها] و عزیمت آمد و بعد از آنکه آمد، کتاب نوح علیه السلام را

وا گذاشت؛ نه از روی نگرویدن به آن؛ بلکه به جهت مصلحت مردمان و زمان؛ پس هر پیغمبری که بعد از ابراهیم علیه السلام آمد، شریعت و طریقه ابراهیم علیه السلام و به صحف آن حضرت عمل کرد تا آنکه حضرت موسی علیه السلام با «تورات» و شریعت و طریقه و عزیمتی که داشت، آمد و صحف ابراهیم علیه السلام را ترک کرد.

پس هر پیغمبری که بعد از موسی علیه السلام آمد، به تورات و به شریعت و طریقه موسی علیه السلام عمل کرد تا آنکه حضرت مسیح عیسی بن مریم علیه السلام با «انجیل» و عزیمت آمد و شریعت و طریقه موسی علیه السلام را ترک نمود. پس هر پیغمبری که بعد از مسیح علیه السلام آمد، به شریعت و طریقه آن حضرت عمل کرد تا آنکه حضرت محمد صلی الله علیه و آله آمد. پس «قرآن» و شریعت و طریقه خویش را آورد و حلال آن حضرت، تا روز قیامت حلال است و حرام او تا روز قیامت، حرام.»^۱

با گسترده و پیچیده شدن شرایط تاریخی و تغییر صورت حیات امت‌ها، شرایع انبیاء نیز لزوماً از بساطت خارج و متناسب با شرایط زندگی مردم، پیچیده‌تر، ژرف‌تر و وسیع‌تر شد.

اسماعیل جعفری از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که حضرت فرمودند:

۱. عده من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن خالد عن عثمان بن عيسى عن سماعة بن مهران قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام قول الله عز وجل: «فأصبر كما صبر أولوا العزم من الرسل.» فقال عليه السلام: «نوح وإبراهيم وموسى وعيسى ومحمد عليهم السلام» قلت: كيف صاروا أولي العزم؟ قال عليه السلام: «لأن نوحاً بعث بكتاب و شريعة و كل من جاء بعد نوح أخذ بكتاب نوح و شريعته و منهاجه حتى جاء إبراهيم عليه السلام بالصحف و بعزيمة ترك كتاب نوح لا كفرأ به فكل نبي جاء بعد إبراهيم عليه السلام أخذ بشريعة إبراهيم و منهاجه و بالصحف حتى جاء موسى بالتوراة و شريعته و منهاجه و بعزيمة ترك الصحف و كل نبي جاء بعد موسى عليه السلام أخذ بالتوراة و شريعته و منهاجه حتى جاء المسيح عليه السلام بالإنجيل و بعزيمة ترك شريعة موسى و منهاجه فكل نبي جاء بعد المسيح أخذ بشريعته و منهاجه حتى جاء محمد ص فجاء بالقرآن و بشريعته و منهاجه فحلاله حلال إلى يوم القيامة...» (كليني، محمد بن يعقوب، «الكافي»، تهران، اسلاميه، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ هـ.ق، ج ۲، ص ۱۷).

«شریعت (و دین) نوح علیه السلام این بود که باید خدا را به یگانگی و از روی اخلاص پرستید و از پرستش اشباه و امثالی که برای او ساخته‌اند، دست کشید و این همان سرشتی است که مردم بر آن سرشته شده‌اند و خداوند از نوح و از دیگر پیامبران علیهم السلام پیمان گرفته است که خدای تبارک و تعالی را پرستند و چیزی را شریک با او نسازند و دستور فرموده به نماز و امر به معروف و نهی از منکر و حلال و حرام؛ ولی بر او (نوح علیه السلام) احکام حدود و مواردی را فرض و مقرر نکرد و شریعت نوح همین بود.»^۱

شرایع به تدریج کامل شدند و پاسخگوی همه ساحت‌ها و همه سؤال‌ها و نیازهای هر دوره، متناسب با شرایط فرهنگی و مادی اقوام. پرواضح است که میان انبیای بزرگ، فاصله‌های طولانی وجود داشته است و ضرورتاً با وجود این فاصله زمانی، تغییرات زیادی در کمیت و کیفیت حیات اقوام به وجود می‌آمده و لزوماً چنان که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

«همانا ما، جملگی انبیاء بر آنیم که با مردم به اندازه عقل‌هایشان سخن بگوییم.»^۲

شرایع و طریقت انبیاء، متناسب با رشد عقول مردم کامل شدند.

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند:

«بین نوح و ابراهیم علیهم السلام هزار سال فاصله بود و شریعت ابراهیم علیه السلام بر پایه توحید و اخلاص و برانداختن شرک بود و این همان فطرت انسانی

۱. عَنْ إِسْمَاعِيلَ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: «كَانَتْ شَرِيعَةُ نُوحٍ علیه السلام أَنْ يُعْبَدَ اللَّهُ بِالتَّوْحِيدِ وَ الإِخْلَاصِ وَ خَلْعِ الأَنْدَادِ وَ هِيَ الْفِطْرَةُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا وَ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَهُ عَلَى نُوحٍ علیه السلام وَ عَلَى النَّبِيِّينَ علیهم السلام أَنْ يُعْبُدُوا اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ لَا يُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ أَمَرَ بِالصَّلَاةِ وَ الأَمْرِ بِالمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ المُنْكَرِ وَ الحَلَالِ وَ الحَرَامِ وَ لَمْ يَفْرِضْ عَلَيْهِ أَحْكَامَ حُدُودٍ وَ لَا فَرَضَ مَوَارِيثَ فَهَذِهِ شَرِيعَتُهُ...» (كليني، محمد بن يعقوب، «الكافي»، ج ۸، صص ۲۸۲-۲۸۳).

۲. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِنَّا أَمَرْنَا مَعَاشِرَ الأنْبِيَاءِ أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ بِقَدْرِ عُقُولِهِمْ.» (طوسی، محمد بن الحسن، «الأمالي»، قم، دار الثقافة، چاپ اول، ۱۴۱۴ ه.ق.، ص ۴۸۱).

است که بر آن خلق شده و خداوند بر این مطلب پیمان گرفته است که جز خدا را نپرستد و چیزی را شریک او قرار ندهد.

و نیز ابراهیم را فرمود که نماز گزارد و امر به معروف و نهی از منکر کند و احکام ارث را بر او نفرستاد و به دین حنیف (حق) او ختنه و زدن شارب و ستردن موی‌های زیر بغل و گرفتن ناخن و تراشیدن موی‌های عورت را اضافه کرد و به او فرمود که خانه «کعبه» را بسازد و حج و مناسک را به جای آورد و اینها همه از شریعت ابراهیم (علیه السلام) بود.^۱

«بنی اسرائیل» از نظر تعداد، معدود و از حیث جغرافیای خاکی، محدود به پهنه‌های معینی بودند و لذا از نظر حوائج مادی و فرهنگی نیز در مقایسه با ادوار پیشین گسترده‌تر و ژرف‌تر و نسبت به ادوار بعدی، محدودتر و بسیط‌تر بودند. تنها درباره پیامبر خاتم و دین اوست که خداوند در «حجة الوداع» به پیامبر مکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»^۲

امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما [به عنوان] آئین برگزیدم.

۱. عَنِ الصَّادِقِ (عليه السلام) قَالَ: «كَانَ بَيْنَ نُوحٍ (عليه السلام) وَ إِبْرَاهِيمَ (عليه السلام) أَلْفُ سَنَةٍ وَ كَانَتْ شَرِيعَةُ إِبْرَاهِيمَ بِالتَّوْحِيدِ وَ الإِخْلَاصِ وَ خَلْعِ الأَنْدَادِ وَ هِيَ الفِطْرَةُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا وَ هِيَ الحَنِيفِيَّةُ وَ أَحَدَ عَلَيْهِ مِيثَاقُهُ وَ أَنْ لَا يُعْبَدَ إِلا اللَّهُ وَ لَا يُشْرَكَ بِهِ شَيْئًا قَالَ وَ أَمَرَهُ بِالصَّلَاةِ وَ الأَمْرِ وَ النَّهْيِ وَ لَمْ يَخْكُمُ عَلَيْهِ أَحْكَامَ فَرَضِ المَوَارِيثِ وَ زَادَهُ فِي الحَنِيفِيَّةِ الخِتَانُ وَ قَصَّ الشَّارِبَ وَ نَتَفَ الإِبْطِ وَ تَقْلِيمَ الأظْفَارِ وَ خَلَقَ العَانَةَ وَ أَمَرَهُ بِبِنَاءِ البَيْتِ وَ الحَجِّ وَ المَنَاسِكِ فَهَذِهِ كُلُّهَا شَرِيعَتُهُ (عليه السلام)» (طبرسی، حسن بن فضل، «مکارم الأخلاق»، قم، الشریف الرضی، چاپ چهارم، ۱۴۱۲ هـ. ق. / ۱۳۷۰ هـ. ش.، ص ۶۰).

۲. سورة مائده، آیه ۳.

پیامبران بشارت‌دهنده

عموم پیامبران، به ویژه پیامبران بنی اسرائیلی در عهد خود، بشارت‌دهنده به بعثت پیامبر خاتم و فرا رسیدن عصر آخرین، یعنی آخرالزمان بودند و دعوت‌کننده به انتظار تا رسیدن عصر پیامبر آخرالزمان.

امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام فرمودند:

«همانا خداوند تعالی به رسولش خبر داد که یهودیان پیش از آمدن محمد صلی الله علیه و آله به او ایمان داشتند و بر دشمنانشان با ذکر ایشان و صلوات بر او و خاندانش علیهم السلام ظفر می‌یافتند.»^۱

چنان که در «قرآن کریم» از زبان حضرت عیسی علیه السلام آمده است:

«وَ إِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ»^۲

و هنگامی را که عیسی پسر مریم گفت: ای فرزندان اسرائیل! من فرستاده خدا به سوی شما هستم. «تورات» را که پیش از من بوده است، تصدیق می‌کنم و به فرستاده‌ای که پس از من می‌آید و نام او «احمد» است، بشارت می‌دهم. پس وقتی [پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله] برای آنان دلایل روشن آورد، گفتند: این سحری آشکار است.»

یهودیان و مسیحیان پیش‌تر، از زبان انبیای خویش از آمدن این پیامبر باخبر بودند:

۱. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَخْبَرَ رَسُولَهُ بِمَا كَانَ مِنْ إِيْمَانِ الْيَهُودِ بِمُحَمَّدٍ ص قَبْلَ ظُهُورِهِ، وَ مِنْ انْسِيفَتَاحِهِمْ عَلَيَّ أَعْدَائِهِمْ بِذِكْرِهِ، وَ الصَّلَاةِ عَلَيْهِ وَ عَلَيَّ آلِهِ.» (حسن بن علی، امام یازدهم علیه السلام، «التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري علیه السلام»، قم، چاپ اول، ۱۴۰۹ هـ.ق.، ص ۳۹۳.)

۲. سورة صف، آیه ۶

«الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ»^۱

همانان که از این فرستاده، پیامبر درس نخوانده - که [نام] او را نزد خود، در «تورات» و «انجیل» نوشته می‌یابند - پیروی می‌کنند؛ [همان پیامبری که] آنان را به کار پسندیده فرمان می‌دهد و از کار ناپسند باز می‌دارد و برای آنان، چیزهای پاکیزه را حلال و چیزهای ناپاک را بر ایشان حرام می‌گرداند و از [دوش] آنان قید و بندهایی را که بر ایشان بوده است، برمی‌دارد...»

آنان حتی صفات و مشخصات ظاهری و باطنی آن پیامبر وعده داده شده را می‌دانستند:

«الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ»^۲

کسانی که به ایشان کتاب [آسمانی] داده‌ایم، همان‌گونه که پسران خود را می‌شناسند، او [محمد ﷺ] را می‌شناسند و مسلماً گروهی از ایشان حقیقت را نهفته می‌دارند و خودشان [هم] می‌دانند.»

در تفسیر این آیه مبارکه، روایات بسیاری از ائمه معصومان (علیهم‌السلام) نقل شده است که همگی دلالت دارند بر اینکه، آنان که کتاب به ایشان رسیده و از پذیرش آن سر باز زدند، یهود و نصارا هستند که پیش‌تر در «تورات» و «انجیل»، از آمدن پیامبر آخرالزمان اطلاع یافته بودند.

۱. سوره اعراف، آیه ۱۵۷.

۲. سوره بقره، آیه ۱۴۶.

امام باقر علیه السلام فرمودند:

«آنها رسول خدا صلی الله علیه و آله را شناخته و به وصی او معرفت پیدا کردند؛ ولی از روی حسد و ستم، حق را منکر شدند. پس خداوند هم روح ایمان را از آنها سلب کرد و تنها سه روح قوت، شهوت و بدن را در آنان باقی گذاشت و آنان را (در مقام مقایسه) به گروه چهارپایان اضافه کرد و فرمود:

«إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا»^۱

آنان فقط همچون چهارپایانند؛ بلکه گمراه‌ترند.»

زیرا چهارپایان به واسطه روح قوت بار می‌کند، به کمک روح شهوت علف می‌خورند و به مدد روح بدن حرکت می‌کنند.»^۲

محدث بزرگ، شیخ صدوق، در نقل مناظره امام رضا علیه السلام با رأس الجالوت، رهبر بزرگ مسیحیان در مجلس مأمون همین موضوع را بیان و مستدل ساخته است. حضرت امام رضا علیه السلام فرمودند:

«آیا منکر آن هستی که در تورات آمده است که نوری از کوه «طور سینا» جلوه‌گر می‌شود و نیز از کوه «ساعیر» نوری ظاهر می‌شود و مردم را به نورانیت خود جلوه‌گر می‌سازد و از کوه «فاران» هم نوری هویدا می‌گردد و روشن‌گر حقایق الهی است.»

رأس الجالوت گفت: با کلمات مزبور آشنایی دارم؛ ولی از تفسیر آنها

بی‌خبرم.

۱. سوره فرقان، آیه ۴۴.

۲. «...عَرَفُوا رَسُولَ اللَّهِ وَ الْوَصِيَّ مِنْ بَعْدِهِ وَ كَتَمُوا مَا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ بَغِيًّا وَ حَسِداً فَيَسْلُبُهُمْ رُوحَ الْإِيْمَانِ وَ جَعَلَ لَهُمْ ثَلَاثَةَ أَرْوَاحٍ رُوحَ الْقُوَّةِ وَ رُوحَ الشَّهْوَةِ وَ رُوحَ الْبَدَنِ ثُمَّ أَضَافَهُمْ إِلَى الْأَنْعَامِ فَقَالَ: «إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا»؛ لِأَنَّ الدَّابَّةَ إِنَّمَا تَحْمِلُ بِرُوحِ الْقُوَّةِ وَ تَغْتَلِفُ بِرُوحِ الشَّهْوَةِ وَ تَسِيرُ بِرُوحِ الْبَدَنِ.» (صفار، محمد بن حسن، «بصائر الدرجات في فضائل آل محمد عليهم السلام»، قم، مكتبة آية الله المرعشي النجفي، چاپ دوم، ۱۴۰۴ هـ.ق.، ج ۱، ص ۴۴۸).

حضرت رضا علیه السلام فرمودند:

«من تفسیر آنها را برای تو توضیح می‌دهم؛ نوری که از «طور سینا» درخشید، همانا آن وحی‌ای است که خداوند متعال در طور سینا، برای موسی علیه السلام فرستاد و نوری که از کوه «ساعیر» درخشید و مردم را منور ساخت و آن کوهی است که از آنجا، به عیسی بن مریم علیه السلام وحی شد و کوه «فاران» که حقایق را بر ما آشکار فرمود، کوهی است از کوه‌های «مکه» که یک روز راه تا مکه فاصله دارد و محمد صلی الله علیه و آله در آنجا ظهور کرد...»^۱

اعتراف نجاشی

در سنت خداوند متعال وارد شده بود که آمدن و بعثت هر پیامبر را به پیامبر قبلی اطلاع داده و زمینه‌های پذیرش ایشان را در میان امم فراهم می‌کردند. به نحو خاص و به استناد منابع وحیانی (قرآن، انجیل و تورات) انبیای بنی اسرائیل نیز مطلع و منتظر بعثت پیامبر آخر الزمان بودند. در این باره قرائن بسیاری وجود دارد که نشان می‌دهند، بزرگان اقوام و ملل بزرگ عصر بعثت رسول اکرم صلی الله علیه و آله پس از دریافت نامه دعوت به اسلام، معترف به آگاه بودن درباره آن بعثت پیامبر آخرین بودند.

آن هنگام که رسول خدا صلی الله علیه و آله مبعوث شد و به قصد دعوت عام برای سران دولت‌های مختلف نامه نوشت، یکی از دریافت‌کنندگان نامه دعوت، پادشاه

۱. قَالَ لَهُ الرَّضَاءُ علیه السلام: «هَلْ تُتَكَّرُ أَنْ التَّوْرَةَ تَقُولُ لَكُمْ جَاءَ النُّورُ مِنْ قِبَلِ طُورِ سَيْنَاءَ وَ أَضَاءَ لَنَا مِنْ جَبَلِ سَاعِيرٍ وَ اسْتَعْلَنَ عَلَيْنَا مِنْ جَبَلِ فَارَانَ؟» قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ: أَعْرِفَ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ وَ مَا أَعْرِفُ تَفْسِيرَهَا. قَالَ الرَّضَاءُ علیه السلام: «أَنَا أَخْبَرُكَ بِهِ أَمَّا قَوْلُهُ جَاءَ النُّورُ مِنْ قِبَلِ طُورِ سَيْنَاءَ فَذَلِكَ وَحْيُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى الَّذِي أَنْزَلَهُ عَلَى مُوسَى علیه السلام عَلَى جَبَلِ طُورِ سَيْنَاءَ وَ أَمَّا قَوْلُهُ وَ أَضَاءَ لَنَا مِنْ جَبَلِ سَاعِيرٍ فَهُوَ الْجَبَلُ الَّذِي أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ علیه السلام وَ هُوَ عَلَيْهِ وَ أَمَّا قَوْلُهُ وَ اسْتَعْلَنَ عَلَيْنَا مِنْ جَبَلِ فَارَانَ فَذَلِكَ جَبَلُ مَنْ جَبَسَالِ مَكَّةَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهَا يَوْمَ...» (ابن بابويه، محمد بن علی، «عیون أخبار الرضا علیه السلام»، تهران، نشر جهان، چاپ اول، ۱۳۷۸ هـ. ق.، ج ۱، ص ۱۶۵).

مسیحی «حبشه»، جناب نجاشی بود. وی هنگامی که نامه را دریافت کرد، گفت:

اما بعد؛ نامه شما به من رسید از رسول خدا که در آن، از امر عیسی عليه السلام یاد کرده بودی. پس به خداوند آسمان و زمین قسم! همانا عیسی عليه السلام همان کسی است که تو توصیفش کردی؛ همان‌گونه که تو نیز گفتی، من می‌دانستم که تو برای ما برانگیخته می‌شوی و درباره مسلمانان مهاجر، تا آنجا که می‌توانستم، خدمت کردم. من اکنون با این نامه گواهی می‌دهم که شما فرستاده‌ی خدا و شخص راستگویی هستی که کتاب‌های آسمانی او را تصدیق می‌کنند و من در حضور پسر عموی شما (جعفر بن ابی طالب) و به دست او، اسلام را قبول کردم و با شما بیعت کردم. من به غیر از خودم، ضامن کسی نیستم. شهادت می‌دهم که حق با توست و سلام و برکات و رحمت خداوند بر شما، ای پیامبر خدا!

حاکم روم نیز در پاسخ به نامه دعوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نوشت:

به احمد، پیامبر خدا که عیسی عليه السلام به او بشارت داد، از قیصر، پادشاه روم. نامه تو و قاصدت به من رسید و من گواهی می‌دهم که تو پیامبر خدا هستی. نام تو را در انجیلی که نزد ماست، می‌یابم و تو همان کسی هستی که عیسی بن مریم عليه السلام تو را به ما بشارت داد و من مردم «روم» را دعوت می‌کنم که به تو ایمان بیاورند؛ ولی آنان از این کار سیرپیچی می‌کنند؛ ولی اگر آنان

۱. أَمَا بَعْدُ فَقَدْ بَلَّغْنِي كِتَابِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فِيمَا ذَكَرْتَ مِنْ أَمْرِ عِيسَى فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ عِيسَى مَا يَزِيدُ عَلَيَّ مَا ذَكَرْتَ تُفْرِقًا إِنَّهُ كَمَا قُلْتَ وَقَدْ عَرَفْنَا مَا بَعَثْتَ بِهِ إِلَيْنَا وَقَدِمَ ابْنُ عَمِّكَ وَأَصْحَابُكَ وَأَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ وَقَدْ بَايَعْتُكَ وَبَايَعْتُ ابْنَ عَمِّكَ وَأَسْلَمْتُ عَلَيَّ يَدِيهِ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ وَقَدْ بَعَثْتُ إِلَيْكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ فَإِنْ شِئْتَ أَنْ آتِيكَ فَعَلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَإِنِّي أَشْهَدُ أَنَّ مَا تَقُولُ حَقٌّ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ. (مجلسی، محمد باقر، «بحار الأنوار»، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ هـ.ق.، ج ۲۰، ص ۳۹۲).

از من پیروی می‌کردند، برای آنها بهتر بود و من هر آینه بسیار علاقه‌مند بودم که نزد شما بودم و به شما خدمت می‌کردم و پاهای شما را می‌شستم.^۱ همچنین پادشاه «مصر» که با عنوان مُقوقس خوانده می‌شد، در پاسخ به نامهٔ پیامبر اکرم ﷺ خطاب به قاصد آن حضرت گفت:

همانا این توصیفات که گفתי، اوصاف اوست و می‌دانستم که پیامبری باقی مانده است [که ظهور نکرده]. من گمان می‌کردم که از «شام» ظهور می‌کند؛ همان‌گونه که پیامبران پیشین برای آن منطقه بودند؛ اما حال می‌بینم که از میان سرزمین عرب‌ها در خاک تکاپو و سختی آمده است و سرزمین قبط (مصر) به او ایمان نمی‌آورند و من گمان می‌کنم هنگامی که من از دنیا بروم، او بر کشورم فائق آید و یارانش را در این ساحت وارد سازد تا آنچه را که می‌خواهد، به انجام رساند. بنابراین من به قبطیان، کلمه‌ای از این دعوت و نامه نمی‌گویم و دوست ندارم از مکالمهٔ ما آگاه شوند.^۲

به جز این، جمعی از یهودیان با مقاصد مختلف، بیش از بعثت رسول اکرم ﷺ خود را به حجاز رسانده و در انتظار آن واقعهٔ بزرگ به سر می‌بردند. روایات اهل بیت (علیهم‌السلام) و نوشته‌های مورخان، دلایل این حضور را مورد بررسی قرار داده و درباره‌اش، سخن گفته‌اند.

۱. إلی أحمد رسول الله الذی بشر به عیسی من قیصر ملک الروم: إنه جاءنی کتابک مع رسولک، و إنی أشهد أنك رسول الله، نجدک عندنا فی الانجیل بشرنا بک عیسی بن مریم، و إنی دعوت الروم إلی أن یؤمنوا بک فأبوا، و لو أطاعونی لکان خیرا لهم، و لوددت أنى عندک فأخدمک و أغسل قدمیک. (احمدی میانجی، علی، «مکاتیب الرسول ﷺ»، قم، دار الحدیث، چاپ اول، ۱۴۱۹ هـ.ق.، ج ۲، ص ۴۱۰؛ به نقل از «تاریخ یعقوبی»، ج ۲، ص ۶۲)

۲. هذه صفة، و کنت أعلم أن نبیا قد بقی، و کنت أظن أن مخرجه بالشام، و هناک تخرج الأنبیاء من قبله، فأراه قد خرج فی أرض العرب فی أرض جهد و بؤس، و القبط لا تطاوعنی فی اتباعه، و أنا أظن بملکی أن افارقه، و سیظهر علی البلاد، و ینزل أصحابه من بعد بساحتنا هذه حتی یظهروا علی ما هاهنا، و أنا لا أذكر للقبط من هذا حرفا واحدا، و لا أحب أن تعلم بمحادثتی إیاک. (احمدی میانجی، علی، «مکاتیب الرسول ﷺ»، ج ۲، ص ۴۲۳)

یهود در حجاز به دنبال چه می‌گشت؟

«بنی اسرائیل» در عهد حضرت یعقوب علیه السلام در «کنعان» زندگی می‌کردند و در عصر حضرت یوسف علیه السلام هنگامی که آن حضرت به مقام عزیزی «مصر» رسید، به مصر مهاجرت کرده و برای سال‌ها در آن دیار ساکن بودند تا آن هنگام که به دست فرعونیان در سختی و مشقت افتاده و از خداوند، طالب منجی شدند.

مبعث حضرت موسی بن عمران علیه السلام به عنوان ناجی بنی اسرائیل نقطه عطف مهمی در تاریخ حیات بنی اسرائیل شناخته می‌شود. خروج از مصر با هدایت آن حضرت و نجات، اگرچه بنی اسرائیل را به دروازه‌های شهر شیر و عسل رساند؛ اما سر باز زدن از فرمان حضرت موسی علیه السلام منجر به چهل سال سرگردانی در «وادی تیه» (صحرا) شد تا آنکه در عصر وصی آن نبی گرامی، حضرت یوشع بن نون علیه السلام و پس از اطاعت از ایشان و مجاهدت با قوم سرکش عمالقه، به آن شهر وارد و از نعماتش برخوردار شدند.

سرکشی، ظلم و آلودگی به فسق و فجور، بنی اسرائیل را مستعد و مستحق ابتلائاتی سخت، از جمله حمله بخت‌النصر به «اورشلیم»، ویرانی معبد و سرانجام اسارت بابلی ساخت؛ به عبارتی با از دست دادن همه

عزّشان و تنزل مقامشان نزد خداوند متعال، دیگر هیچگاه «بنی‌اسرائیل» روی آرامش نیافت و زندگی در عین سرگشتگی، روزی مقدر آنها شد.

گرچه حسب وعده انبیای پیشین بنی‌اسرائیل، این قوم چشم به راه بعثت عیسی مسیح (علیه السلام) بودند، اما پس از بعثت آن پیامبر اولوالعزم، به ایشان ایمان نیاورده، و حضرت را به دست امرای رومی حاکم سپرده و رضا به تصلیبش دادند؛ با آنکه آن رسول گرامی از بنی‌اسرائیلیان بود.

سال‌های زیادی گذشت و انبیای بسیاری به دست بنی‌اسرائیل کشته شدند با این آگاهی که خداوند، در آخرالزمان، پیامبر خاتم را از نسل اسماعیل (علیه السلام) مبعوث و از مسیر ایشان دولت جهانی برقرار خواهد کرد و لذا جماعتی از بنی‌اسرائیل، سر در پی شناسایی آن پیامبر و ایمان آوردن به آئین جدید گذاشتند؛ در حالی که جمعی دیگر، امید کشف ایشان و از میان برداشتنش را در دل زنده نگه می‌داشتند.

اگر چه مورخان در شناسایی علت مهاجرت یهودیان به «حجاز»، دلایل گوناگونی را برشمرده‌اند، اما شواهد بسیاری وجود دارد که نشان می‌دهد، یکی از دلایل اصلی این مهاجرت به سرزمین حجاز، همانا شناسایی پیامبر وعده داده شده بود. آنان از این واقعیت آگاهی داشتند که آن پیامبر در «جزیره العرب» ظهور خواهد کرد.

نویسنده کتاب «تاریخ یهود در کشورهای عربی»،^۱ ولفنسون،^۲ مانند برخی دیگر از مورخان، علت اقتصادی و جست‌وجوی منابع غذایی و مهاجرت برای تجارت را در زمره دلایل این کوچ بنی‌اسرائیلی به «جزیره العرب» معرفی می‌کند.

۱. «تاریخ اليهود فی بلاد العرب»

2. Israel Wolfensohn.

مرحوم علامه طباطبایی در «المیزان»، به نقل از «تفسیر عیاشی» ذیل
آیه مبارکه

«وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ
أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»^۱

و آنگاه که فرستاده‌ای از جانب خداوند برایشان آمد - که آنچه را با
آنان بود، تصدیق می‌داشت - گروهی از اهل کتاب، کتاب خدا را پشت سر
افکندند؛ چنان‌که گویی [از آن هیچ] نمی‌دانند.»

درباره چگونگی ورود و سکونت یهودیان در «مدینه»، روایتی از امام
صادق (علیه السلام) نقل شده است. حضرت می‌فرماید:

«یهودیان در کتاب‌های خود، خوانده بودند که هجرت‌گاه محمد (صلی الله علیه و آله)، پیامبر
خدا در میان «عیر» و «احد» خواهد بود؛ از این رو، برای یافتن آن مکان از
سرزمین خود بیرون آمده، به کوهی رسیدند که آن را «حداد» می‌نامیدند.
گفتند حداد و احد یکی است و در همانجا متفرق شدند. بعضی در «تیما»
منزل کردند و بعضی در «فدک» و گروهی در «خیبر».

آنان که در تیما بودند، تصمیم گرفتند به دیدار برادرانشان بروند. در این
اثناء عربی از آنجا عبور می‌کرد که شترانی داشت. یهودیان شترانی از وی
کرایه کردند. عرب گفت: شما را از میان عیر و احد عبور می‌دهم. گفتند:
وقتی به آنجا رسیدی، ما را آگاه کن. عرب، هنگامی که به «یثرب» رسید،
گفت: آن عیر است و این احد. یهودیان پیاده شدند و گفتند: به مقصود خود
رسیدیم و نیازی به شترهایت نداریم. هر جا می‌خواهی برو.

آنان به برادران خود در فدک و خیبر نوشتند: ما محل موعود را یافته‌ایم.

بشتابید و خود را به ما برسانید. یهودیان ساکن فدک و خیبر در پاسخ ایشان نوشتند: ما در اینجا ساکن شده، اموالی فراهم کرده‌ایم و به شما بسیار نزدیکیم. آنگاه که پیامبر اسلام ظهور کرد، بی‌درنگ به سوی شما خواهیم آمد.

یهودیان‌ی که به یثرب آمدند، اموالی برای خود فراهم کرده، به زندگی روزمره پرداختند. «تبع» از این ماجرا آگاهی یافت و با آنان وارد جنگ شد. آنها در قلعه‌های خود متحصن شدند. تبع محاصره‌اشان کرد و امانشان داد تا نزد وی آیند.

تبع به آنها گفت: من سرزمین شما را پسندیده‌ام و دوست دارم، در میان شما باشم.

گفتند: چنین چیزی امکان ندارد؛ زیرا اینجا هجرت‌گاه پیامبری از پیامبران الهی است و تا او هجرت نکند، کسی چنین حقی ندارد.

گفت: پس من کسانی از طایفه‌ام را در میان شما می‌گذارم تا آنگاه که پیامبر آمد، وی را یاری و مساعدت کنند؛ لذا دو قبیله اوس و خزرج را در میان آنها گذاشت. وقتی تبعیان زیاد شدند، بر یهودیان یثرب سلطه یافته، اموالشان را می‌گرفتند و یهودیان به آنان می‌گفتند: سوگند یاد می‌کنیم، آنگاه که محمد ﷺ مبعوث گردد، شما را از سرزمین خود بیرون می‌رانیم؛ لیکن وقتی خداوند پیامبر ﷺ را مبعوث کرد، انصار به او ایمان آوردند و یهود کافر شدند.^۱

۱. «...كَانَتْ الْيَهُودُ تَجِدُ فِي كُتُبِهَا أَنَّ مُهَاجِرَ مُحَمَّدٍ ﷺ مَا بَيْنَ عَيْرٍ وَ أُحُدٍ فَخَرَجُوا يَطْلُبُونَ الْمَوْضِعَ فَمَرُّوا بِجَبَلٍ يُسَمَّى حَدَادًا فَقَالُوا حَدَادٌ وَ أُحُدٌ سِوَاءَ فَتَفَرَّقُوا عِنْدَهُ فَنَزَلَ بَعْضُهُمْ بِتَيْمَاءَ وَ بَعْضُهُمْ بِفَدَكٍ وَ بَعْضُهُمْ بِخَيْبَرَ فَاشْتَاقَ الَّذِينَ بِتَيْمَاءَ إِلَى بَعْضِ إِخْوَانِهِمْ فَمَسَرَّ بِهِمْ أَعْرَابِيٌّ مِنْ قَيْسِ فَتَكَارَوْا مِنْهُ وَ قَالَ لَهُمْ أَمْرٌ بِكُمْ مَا بَيْنَ عَيْرٍ وَ أُحُدٍ فَقَالُوا لَهُ إِذَا مَرَرْتَ بِهِمَا فَأَدِّنَا بِهِمَا فَلَمَّا تَوَسَّطَ بِهِمْ أَرْضَ الْمَدِينَةِ قَالَ لَهُمْ ذَاكَ عَيْرٌ وَ هَذَا أُحُدٌ فَنَزَلُوا عَنْ ظَهْرِ إِبِلِهِ وَ قَالُوا قَدْ أَصَبْنَا بُغَيْتَنَا فَلَا حَاجَةَ لَنَا فِي

این روایت مؤید آن است که یهودیان با مراجعه به منابع توراتی، پیش‌تر، از ظهور پیامبری در «حجاز» با خبر بودند.

مورخان مسلمان در بیان دلایل مهاجرت به «جزیره العرب»، فرار از تیغ تیز بخت‌النصر را ذکر کرده و می‌نویسند:

زمانی که بخت‌النصر بر «شام» تسلط می‌یابد، تعدادی از یهودیان را می‌کشد و شماری از آنان را به اسارت می‌گیرد، عده‌ای از یهودیان از آن سرزمین خارج می‌شوند و پس از عبور از شهرها و اماکنی که میان شام و «عیر» قرار دارد، به سرزمین «حجاز» و شهر «یثرب» (مدینه) می‌رسند و در آنجا ساکن می‌شوند.^۱

طبری این واقعه را چنین آورده است:

بخت‌النصر وقتی به «فلسطین» حمله می‌کند و بر آن تسلط می‌یابد، جنگ جویان یهودی را می‌کشد و تعدادی از آنها را اسیر می‌کند. او در زندان فلسطین، ارمیای نبی (علیه السلام) را می‌بیند و از سرگذشت او جویا می‌شود. ارمیا به او می‌گوید که خداوند وی را به سوی بنی اسرائیل فرستاده است؛ ولی آنان او را تکذیب و زندانی کرده‌اند، بخت‌النصر او را از زندان آزاد

إِبْلَكَ فَأَذْهَبَ حَيْثُ شِئْتَ وَ كَتَبُوا إِلَى إِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ بِقَدَكِ وَ خَيَّرَ أَنَا قَدْ أَصَبْنَا الْمَوْضِعَ فَهَلُمُّوا إِلَيْنَا فَكَتَبُوا إِلَيْهِمْ أَنَا قَدْ اسْتَقَرَّتْ بِنَا الدَّارُ وَ اتَّخَذْنَا الْأَمْوَالَ وَ مَا أَقْرَبْنَا مِنْكُمْ فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَمَا أَسْرَعْنَا إِلَيْكُمْ فَاتَّخَذُوا بَارِضَ الْمَدِينَةِ الْأَمْوَالَ فَلَمَّا كَثُرَتْ أَمْوَالُهُمْ بَلَغَ تَبَعُ فَعَزَّاهُمْ فَتَحَصَّنُوا مِنْهُ فَحَاصِرَهُمْ وَ كَانُوا يَرْقُونَ لَضِعْفَاءِ أَصْحَابِ تَبَعٍ فَيُلْقُونَ إِلَيْهِمُ بِاللَّيْلِ التَّمْرَ وَ الشَّعِيرَ فَبَلَغَ ذَلِكَ تَبَعُ فَرَقَّ لَهُمْ وَ آمَنَهُمْ فَنَزَلُوا إِلَيْهِ فَقَالَ لَهُمْ إِنِّي قَدْ اسْتَطَبْتُ بِلَادَكُمْ وَ لَا أُرَانِي إِلَّا مُقِيمًا فِيكُمْ فَقَالُوا لَهُ إِنَّهُ لَيْسَ ذَاكَ لَكَ إِنَّهَا مُهَاجِرُ نَبِيٍّ وَ لَيْسَ ذَلِكَ لِأَحَدٍ حَتَّى يَكُونَ ذَلِكَ فَقَالَ لَهُمْ إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ مِنْ أَسْرَتِي مَنْ إِذَا كَانَ ذَلِكَ سَاعَدَهُ وَ نَصَرَهُ فَخَلَفَ حَتَّيْنِ الْأَوْسَ وَ الْخَزْرَجَ فَلَمَّا كَثُرُوا بِهَا كَانُوا يَتَنَاولُونَ أَمْوَالَ الْيَهُودِ وَ كَانَتْ الْيَهُودُ تَقُولُ لَهُمْ أَمَا لَوْ قَدْ بَعَثَ مُحَمَّدٌ لِيُخْرِجَكُمْ مِنْ دِيَارِنَا وَ أَمْوَالِنَا فَلَمَّا بَعَثَ اللَّهُ عَسْرًا وَ جَلَّ مُحَمَّدًا ﷺ آمَنْتَ بِهِ الْأَنْصَارُ وَ كَفَرْتَ بِهِ الْيَهُودُ...» (كليني، محمد بن يعقوب، «الكافي»، ج ۸، صص ۳۰۸-۳۰۹؛ طباطبائي، محمد حسين، «الميزان»، ج ۱، ص ۲۲۳).

۱. بلاذري، ابوالحسن، «فتوح البلدان»، بيروت، دارالكتب العلمية، ص ۳۰.

می‌کند و مورد تکریم قرار می‌دهد.

یهودییانی که در شهر باقی مانده بودند، نزد ارمیا می‌آیند و از او می‌خواهند که به درگاه خداوند دعا کند تا گناه یهودیان را ببخشد. خداوند به ارمیا وحی می‌کند که یهودیان باید برای اثبات صدق گفتار خود، با او در شهر «بیت المقدس» بمانند. یهودیان این شرط را نمی‌پذیرند و به ارمیا می‌گویند: در شهری که خداوند به آن غضب کرده و ویران شده است، نخواهند ماند و پس از آن، به طرف «مصر» حرکت می‌کنند.

بخت‌النصر پس از اطلاع، به فرعون مصر نامه‌ای می‌نویسد و خواستار برگرداندن یهودیان می‌شود؛ اما فرعون نمی‌پذیرد. سپاه بخت‌النصر به مصر یورش می‌برد و پس از کشتن فرعون، بسیاری از مصریان را اسیر می‌کند. در این زمان است که «بنی اسرائیل» متفرق می‌شوند و عده‌ای از آنان به سرزمین «حجاز»، «یثرب»، و «وادی القری» می‌آیند و در آنجا، اسکان می‌یابند.^۱

جواد علی در «تاریخ مفصل عرب قبل از اسلام» می‌نویسد:

ما نصوص تاریخی محکمی که بر اساس آن بتوانیم درباره یهود در جزیره العرب بگوییم، نداریم، مانند اینکه در چه زمانی به آنجا آمده و چه کارهایی می‌کردند و...؛ اما به هر حال، اصل وجود یهود در جزیره العرب مسلم است؛ اما احتمالاً ورود یهود به جزیره العرب در عهد بخت‌النصر بوده است. هجرت برخی از یهودیان به اطراف «یثرب» و بلندی‌های «حجاز» در اثر ظهور امپراتوری «روم» و غلبه بر بلاد «شام»

۱. طبری، محمد بن جریر، «تاریخ الرسل و الامم و الملوک»، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دارالسویدان، ج ۱، ص ۵۳۹؛ خوانین زاده، محمدحسین، «دلایل کوچ یهودیان به جزیره العرب»، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۹ ه.ش.، صص ۳۱-۳۲.

بوده است که یهودیان را وادار به فرار به اطراف یثرب کرده است.^۱ برخی دیگر از مورخان، زمان این کوچ یهودیانه را مربوط به ویرانی دوم معبد در سال ۷۰ م. توسط رومیان می‌شناسند. با این همه علی احمد صالح، مؤلف «محاضرات فی تاریخ العرب» می‌نویسد:

ما دقیقاً نمی‌دانیم یهودیان چه زمانی وارد شبه جزیره «عربستان» شده و تطوّر یافته‌اند؛ اما معلوم است که یهودیان در طی چند موج، وارد جزیره شده و در بخش‌های مختلف، مانند «تیمنا»، «خیبر» و... ساکن گشته‌اند.^۲

«مدینه»، نخستین پایتخت حکومت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، محلّ تأسیس پایگاه تمدنی اسلام و پلکان نشر اسلام به اقصا نقاط عالم بود و البته پیراسته از جهالت، تعصب و کفر جاهلی اهل «مکه».

یهودیان از این موضوع اطلاع داشتند که پیامبر آخر الزمان به «یثرب» خواهد آمد.^۳

اگرچه چنین ادعا داشتند که حسب اطلاعات دریافتی از پیامبران خود برای ایمان آوردن به پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله به مدینه و جزیره العرب آمده‌اند؛ اما تجربه قبلی بعثت حضرت عیسی علیه السلام و عناد و کین جویی یهودیان درباره آن پیامبر اولوالعزم و عملکرد بعدی یهود در برخورد با پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله اثبات می‌نمود که آنان، نه برای ایمان آوردن، بلکه برای توطئه و مانع تراشی مقابل رشد اسلام، به این منطقه کوچ کرده‌اند.

۱. خواص، امیر، «یهود در جزیره العرب پیش از اسلام: تحلیلی بر تأثیر و تأثرات یهودیت و عرب جاهلی»، معرفت ادیان، سال پنجم، پاییز، ۱۳۹۳ ه. ش.؛ به نقل از علی، جواد، «تاریخ مفصل عرب قبل از اسلام»، بغداد، دارلعلم، مکتبة النهضة، ۱۹۷۶ م.، ج ۶، صص ۵۱۱-۵۱۴.

۲. خواص، امیر، «یهود در جزیره العرب پیش از اسلام»، معرفت ادیان، سال پنجم، پاییز، ۱۳۹۳ ه. ش.؛ علی احمد، صالح، «محاضرات فی تاریخ العرب، الدول العربیه قبل الاسلام»، بغداد، مکتبة المثنی، ۱۹۶۰ م.، ج ۱، ص ۱۷۱.

۳. کلینی، محمد بن یعقوب، «الکافی»، ج ۸، ص ۳۰۸.

آنان با خبر بودند که پیامبر اسلام، بین دو کوه «عیر» و «احد» مستقر خواهند شد.^۱

اخبار ظهور بعثت پیامبر آخرالزمان در منابع توراتی و انجیلی آمده است و انبیای «بنی اسرائیل» متذکر این بعثت در «حجاز» بودند. از این‌روست که در علت‌یابی سکونت و حضور یهودیان در حجاز، باید متوجه و متذکر همان موضوعی شد که پیش‌تر درباره آن گفت‌وگو شد؛ تغییر مسیر تاریخ و رقم زدن به سرنوشتی دیگر در تأسیس حکومت جهانی، به‌رغم اراده و تقدیر کلی الهی.

سال‌ها پیش از میلاد حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله، هاشم، جد رسول خدا صلی الله علیه و آله، هنگام عبور از مدینه به همسرش فرموده بود که اگر یهودیان این کودک (عبدالمطلب) را بیابند، می‌کشند.^۲

دسیسه قتل اجداد رسول خدا صلی الله علیه و آله

گفت‌وگو درباره تلاش یهود برای به قتل رساندن پدر و اجداد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله، اعم از هاشم، عبدالمطلب و عبدالله صلی الله علیه و آله فصلی دیگر می‌طلبید. در روایت بلندی از امام صادق علیه السلام، داستانی شگفت از ازدواج حضرت هاشم علیه السلام و بانو سلما علیها السلام نقل شده که در طول این داستان، کارشکنی‌ها و توطئه‌افکنی‌های بسیاری از سوی یهودیان افشا شده است. یهودیان از سویی و از سوی دیگر، ابلیس لعین، به شدت خواستار برهم خوردن ازدواج هاشم و سلما(عل) بودند تا جایی که ابلیس، خود را در دو نوبت به شکل

۱. همان.

۲. مجلسی، محمدباقر، «بحار الانوار»، ج ۱۵، ص ۵۱؛ بکری، احمد بن عبد الله، «الأنوار فی مولد النبی صلی الله علیه و آله»، قم، دار الشریف الرضی، چاپ اول، ۱۴۱۱ ه.ق.، ص ۴۰.

دو مرد درآورد و در برابر سلما، شروع به بدگویی از هاشم نمود تا سلما را درباره حضرت بددل گردد و تن به ازدواج با ایشان نسپارد؛ در هر حال، با خواست خداوند، ازدواج حضرت هاشم علیه السلام با سلما علیها السلام انجام شد؛ اما حواشی این ازدواج در میان یهودیان غوغایی بر پا کرد.

در بخشی از این روایت بلند به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است:

هنگامی که یهودیان هاشم علیه السلام را دیدند و او را از صفاتی که در «تورات» برای او ذکر شده بود، شناختند، این قضیه برای آنان سنگین آمد تا جایی بزرگ یهودیان شروع به گریه شدید کرد؛ یهودیان علت گریه اش را پرسیدند. گفت: از این مرد، پسری متولد خواهد شد که خون شما را خواهد ریخت و او همانی است که در کتاب‌های شما، به کُشنده و کارزار کننده با یهودیان معرفی شده است. همین نور اوست که [در چهره] هاشم می‌درخشد و علامات آمدن اوست که ظاهر شده...^۱

پس از این سخنان، یهودیان جلسه‌ای فوری تشکیل دادند تا از ازدواج اجداد رسول خدا صلی الله علیه و آله ممانعت به عمل آورند.

در مراسم خواستگاری هاشم از سلما، برخی از یهودیانی که در «قینقاع» ساکن بودند و از بزرگان شهر محسوب می‌شدند، نزد پدر سلما آمدند و سعی کردند او را درباره مهریه سلما علیها السلام فریب دهند. آنها به او گوشزد کردند که مهریه سلما در شأن او نیست و پدر او می‌بایست، مهریه بیشتری برای دخترش پیشنهاد دهد. پدر سلما، ابی عمرو، که مردی کاردان و پاک بود، با

۱. «... خَرَجَ الْيَهُودُ فَلَمَّا نَظَرُوهُ وَ عَرَفُوهُ بِالصِّفَاتِ الَّتِي فِي التَّوْرَةِ وَ الْعَلَامَاتِ قَالَ فَعَظَمَ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ وَ كَبَّرَ لَدَيْهِمْ وَ بَكَوْا بُكَاءَ شَدِيدٍ فَقَالَ بَعْضُ الْيَهُودِ وَ كَانَ مِنْ أَحْبَابِهِمْ مَا بُكَأُكُمْ؟ قَالُوا مِنْ هَذَا الرَّجُلِ فَإِنَّهُ سَيُظْهِرُ مِنْ صُلْبِهِ غُلامٌ يَكُونُ فِيهِ سَفْكٌ دِمَائِكُمْ وَ قَدْ جَاءَكُمْ السَّفَاكُ الِهْتَاكُ الَّذِي تُقَاتِلُ مَعَهُ الْأَمْلاَكِ الْمَعْرُوفِ فِي كُتُبِكُمْ أَنْوَارِهِ قَدْ ابْتَدَرَتْ وَ عِلَامَاتِهِ قَدْ ظَهَرَتْ...» (بکری، احمد بن عبد الله، «الأنوار فی مولد النبی صلی الله علیه و آله»، ص ۲۶).

دیدن جمال و جلال هاشم (علیه السلام)، به خواست خداوند، به کلی از وسوسه‌های آنان به دور ماند.

پس از انجام خطبه هاشم و سلما(عل)، یهودیان که تعداد آنها در روایت بیش از صد نفر ذکر شده است، در همان قینقاع، شمشیر برکشیدند تا هاشم (علیه السلام) را به قتل برسانند. در این درگیری، که مطلب، برادر هاشم، قائله‌اش را خواباند، تعدادی از یهودیان کشته شدند و پس از آن، هاشم (علیه السلام) بر بلندای این شهر بر سر یهودیان فریاد کشید که بازیچه دست ابلیس گشته‌اند.^۱

هرچند یهودیان در این ماجرا، به اذن الله توفیقی نیافتند، اما توطئه و فتنه‌انگیزی آنان با اجداد رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) پایان نیافت.

در روایتی به این اشاره شده است که چگونه یهودیان در همان کودکی عبدالله بن عبدالمطلب (علیه السلام) خواهان قتل او بودند.
روایت شده است که:

دانشمندان یهودی «شام» جبه‌ای خون‌آلود از حضرت یحیی بن زکریا (علیه السلام) داشتند و در کتاب‌های خود خوانده بودند که هر وقت دیدید این جبه خونین سرخ، سفید شد و خون آن قطره قطره فرو چکید، بدانید که محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) زاده شده است. هنگامی که جبه را چنان دیدند و درباره آن تحقیق کردند و فهمیدند که عبدالله بن عبدالمطلب به دنیا آمده است. همگی به سوی حرم «مکه» شتافتند تا او را بربایند و دسترسی به او را غنیمت شمارند تا بکشندش (و نور پیغمبر را خاموش کنند) و خدا نیرنگشان را تباه ساخت و نومیدانه به شهر خود بازگشتند و هنگامی که از آن ماجرا و از آن حضرت، از آنان پرسش می‌شد، در پاسخ می‌گفتند:

۱. بکری، احمد بن عبد الله، «الأنوار فی مولد النبی (صلی الله علیه و آله)»، صص ۲۷-۳۶.

نوری را ترک کردیم که در میان قریش همانند ماه تابان می‌درخشید. و دانشمندان یهود می‌گفتند: این درخشندگی از خود عبدالله نیست و همانا از فرزندش محمد است و با این حال، باز هم به کفر و عناد خود باز می‌گشتند و وقتی در حال و زندگی عبدالله اندیشه می‌کردند، باز می‌گفتند: به پروردگار موسی که خود او [پدر پیامبر] است!^۱

در سخن دیگری از معصوم علیه السلام آمده است که کاهنان یهود گرد هم آمدند و درباره عبدالله علیه السلام گفتند: ما می‌ترسیم نور عبدالله بر کفایت ما چیره شود و به همین دلیل زنان خود را بر سر راه او قرار می‌دادند تا نور صلب او را به رحم ناپاک زنان یهودی منتقل سازند و بدین طریق، مانع از تحقق شکل‌گیری نطفه رسول خدا صلی الله علیه و آله گردند؛ اما همواره جناب عبدالله علیه السلام از آنان روی برمی‌گرداند و یهودیان تا آن زمان که حضرت با حضرت آمنه علیها السلام ازدواج کرد، هرگز از تلاش خود برای جلوگیری از ایجاد این نطفه مبارک، دست برنداشتند.^۲

پس از آنکه نطفه پیامبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله منعقد گردید نیز یهودیان دست از تلاش برای از میان بردن ایشان برنداشتند.

ابوبصیر از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که حضرت فرمودند:

«هنگامی که پیغمبر صلی الله علیه و آله به دنیا آمد، مردی از اهل کتاب نزد جمعی از

۱. رُوی: «أَنَّ أَحْبَارَ يَهُودِ الشَّامِ كَانَتْ عِنْدَهُمْ جُبَّةٌ مَعْمُوسَةٌ فِي دَمِ بَيْحِي بْنِ زَكْرِيَّا عليه السلام وَ كَانُوا قَدْ وَجَدُوا فِي كَتَبِهِمْ أَنَّ إِذَا رَأَيْتُمْ الْجُبَّةَ بَيْضَاءَ وَ الدَّمُ يَقَطُرُ فَاعْلَمُوا أَنَّ أَبَا النَّبِيِّ مُحَمَّدَ الْمُصْطَفَى قَدْ وُلِدَ فَلَمَّا رَأَوْا ذَلِكَ مِنْ خَالِهَا تَحَقَّقُوا وِلَادَةَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُطَلِّبِ عَمَدُوا بِأَجْمَعِهِمْ إِلَى الْحَرَمِ لِيُعْتَالُوهُ وَ يَغْتَنُمُوا الظَّفَرَ بِهِ فَيَقْتُلُوهُ فَصَرَفَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ عَنْهُ كَيْدَهُمْ وَ رَدَّهُمْ خَائِبِينَ إِلَى بِلَادِهِمْ وَ كَانُوا إِذَا سَأَلُوا عَنْهُ قِيلَ لَهُمْ تَرَكَتَاهُ نُورًا يَتَلَأَلُ فِي قُرَيْشٍ تَلَأَلُو الْقَمَرَ فَيَقُولُ الْأَخْبَارُ لَيْسَ ذَلِكَ النُّورُ لِعَبْدِ اللَّهِ إِنَّمَا هُوَ لَوْلَدِهِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله ثُمَّ تَرَجَّعَ فِي كُفْرَهَا وَ عِنَادِهَا فَإِذَا تَأَمَّلْتَ الْحَالَ وَ أَفَاقْتَ لِلِاسْتِذْلَالِ قَالَتْ هُوَ هُوَ وَ رَبُّ مُوسَى.» (کراجکی، محمد بن علی، «کنز الفوائد»، قم، دارالذخائر، چاپ اول، ۱۴۱۰ هـ.ق.، ج ۱، ص ۱۶۵).

۲. کراجکی، محمد بن علی، «کنز الفوائد»، ج ۱، ص ۱۶۶.

قریش آمد و گفت: دیشب در میان شما نوزادی به دنیا آمد؟
گفتند: نه.

گفت: پس چنین نوزادی باید در «فلسطین» به دنیا آمده باشد و نامش احمد است و خالی در بدن دارد که رنگش چون خز خاکستری است و نابودی اهل کتاب و یهود به دست اوست و به خدا ای گروه قریش! این مولود نصیب شما نشده است!

آنها (که این سخن را شنیدند) از نزد آن مرد پراکنده شده، به جست‌وجو پرداختند و اطلاع پیدا کردند که در خانه عبد الله بن عبد المطلب نوزادی به دنیا آمده است. پس به دنبال آن مرد گشتند و او را دیدار کردند و به او گفتند: چرا به خدا! در میان ما پسری به دنیا آمده است.

پرسید: آیا پیش از آنکه من به شما بگویم یا بعد از آن، به دنیا آمده است؟

گفتند: پیش از آنکه آن سخن را به ما بگویی.

گفت: مرا پیش او ببرید تا او را ببینم. آنها نزد مادر آن حضرت (آمنه) آمدند و به او گفتند: پسر را بیاور تا ما او را ببینیم.
آمنه علیها السلام فرمود:

به خدا این فرزند من وقتی به دنیا آمد، مانند بچه‌های دیگر نبود. او دو دست خود را بر زمین نهاد و سر به سوی آسمان بلند کرد و بدان نگریست. سپس نوری از او ساطع گشت که من کاخ‌های «بصری» را (شهری بوده در سر حد «شام») مشاهده کردم و شنیدم هاتفی در آسمان می‌گفت: «همانا تو بهترین مردم را زادی و چون او را بر زمین نهادی، بگو او را از شر هر حسودی به خدای یگانه پناه دادم و نامش را محمد بگذار.»

آن مرد گفت: او را بیاور و چون آمنه علیها السلام آن حضرت را آورد، آن مرد او را

نگریست و برگردانید و چون آن خال (مهر نبوت) را در میان دو شانه‌اش دید، بیهوش شد و روی زمین افتاد. قریش آن حضرت را گرفته، به مادرش دادند و به او گفتند: خدا این فرزند را بر تو مبارک سازد.

و همین که از نزد آمنه (علیها السلام) بیرون رفتند، آن مرد به هوش آمد. به او گفتند: وای بر تو! این چه حالی بود که به تو دست داد؟

گفت: نبوت بنی اسرائیل تا روز قیامت از بین رفت! به خدا این کودک همان کسی است که آنها را نابود می‌سازد.

قریش از این سخن خوشحال شدند. آن مرد که خوشحالی قریش را دید، بدانها گفت: شادمان شدید! به خدا سوگند! چنان حمله و یورش بر شما برد که اهل شرق و غرب زمین آن را بازگو کنند...^۱

ولفنون می‌نویسد:

یهودیان در میان قبایل عربی، به امید ظهور این پیامبر که طمع داشتند از خود آنان باشد، زندگی می‌کردند و به خلق و خوی اعراب در آمدند و

۱. عَنْ أَبِي بصير عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ: «لَمَّا وُلِدَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه وآله) جَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَى مَلَأٍ مِنْ قُرَيْشٍ فِيهِمْ هِشَامُ بْنُ الْمُغِيرَةِ وَالْوَلِيدُ بْنُ الْمُغِيرَةِ وَالْعَاصِمُ بْنُ هِشَامٍ وَأَبُو وَجْزَةَ بْنُ أَبِي عَمْرٍو بْنِ أُمَيَّةَ وَ عُثْبَةَ بْنُ رَبِيعَةَ فَقَالَ أَوْلِدٌ فِيكُمْ مَوْلُودُ اللَّيْلَةِ فَقَالُوا لَا قَالَ فَوُلِدَ إِذَا بَفَلَسْطِينَ غُلَامٌ اسْمُهُ أَحْمَدُ بِهِ شَامَةٌ كُلُّونَ الْخَزْرَاءِ الْأَذْكَانَ وَ يَكُونُ هَلَاكُ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ الْيَهُودِ عَلَى يَدَيْهِ قَدْ أَخْطَأَكُمْ وَ اللَّهُ يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ فَتَفَرَّقُوا وَ سَأَلُوا فَأَخْبَرُوا أَنَّهُ وُلِدَ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ غُلَامٌ فَطَلَبُوا الرَّجُلَ فَلَقَوْهُ فَقَالُوا إِنَّهُ قَدْ وُلِدَ فِيْنَا وَ اللَّهُ غُلَامٌ قَالَ قَبْلَ أَنْ أَقُولَ لَكُمْ أَوْ بَعْدَ مَا قُلْتُ لَكُمْ قَالُوا قَبْلَ أَنْ تَقُولَ لَنَا قَالَ فَاَنْطَلِقُوا بِنَا إِلَيْهِ حَتَّى نَنْظُرَ إِلَيْهِ فَاَنْطَلِقُوا حَتَّى أَتُوا أُمَّهُ فَقَالُوا أَخْرِجِي ابْنَكَ حَتَّى نَنْظُرَ إِلَيْهِ فَقَالَتْ إِنَّ ابْنِي وَ اللَّهُ لَقَدْ سَقَطَ وَ مَا سَقَطَ كَمَا يَسْقُطُ الصَّبِيَّانُ لَقَدْ اتَّقَى الْأَرْضَ بِيَدَيْهِ وَ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَنَظَرَ إِلَيْهَا ثُمَّ خَرَجَ مِنْهُ نُورٌ حَتَّى نَظَرْتُ إِلَى قُصُورِ بَصْرَى وَ سَمِعْتُ هَاتِفًا فِي الْجَوْ يَقُولُ لَقَدْ وُلِدَتْ لَنَا سَيِّدَةُ الْأُمَّةِ فَإِذَا وَضَعْتَهُ فَقُولِي - أَعِيذُكَ بِالْوَاحِدِ مِنْ شَرِّ كُلِّ حَاسِدٍ وَ سَمِيهِ مُحَمَّدًا قَالَ الرَّجُلُ فَأَخْرَجِيهِ فَأَخْرَجْتُهُ فَنَظَرَ إِلَيْهِ ثُمَّ قَلْبَهُ وَ نَظَرَ إِلَى الشَّامَةِ بَيْنَ كَتِفَيْهِ فَخَرَّ مَغْشِيًا عَلَيْهِ فَأَخَذُوا الْغُلَامَ فَأَدْخَلُوهُ إِلَى أُمِّهِ وَ قَالُوا بَارَكَ اللَّهُ لَكَ فِيهِ فَلَمَّا خَرَجُوا أَفَاقَ فَقَالُوا لَهُ مَا لَكَ وَ يَلُوكَ قَالَ ذَهَبَتْ نُبُوَّةُ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ هَذَا وَ اللَّهُ مَنْ يُبِيرُهُمْ فَفَرَحَتْ قُرَيْشٌ بِذَلِكَ فَلَمَّا رَأَهُمْ قَدْ فَرَحُوا قَالَ قَدْ فَرِحْتُمْ أَمَا وَ اللَّهُ لَيَسْطُونَ بِكُمْ سَطْوَةً يَتَحَدَّثُ بِهَا أَهْلُ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ...» (كَلِينِي، مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، «الكَافِي»، ج ۸، ص ۳۰۰).

سکونت آنها در کشورهای بیابانی عرب، همه تحرکات عمرانی را از آنان سلب و میراث‌های روحانی آنان که همواره با آنان به هر کشوری انتقال پیدا می‌کرد، در آنان ضعیف شد و کم‌کم از اوج مدنیّت و تمدن فاصله گرفته و خلق و خوی بربریت بر آنان چیره گشت و همچون دیگر ساکنان «جزیره العرب» از تمامی جهان جدا شدند و به ساده‌ترین نوع معیشت اکتفا کردند. از این رو هیچ شکلی از نبوغ و نوآوری در یهودیان ساکن کشورهای عربی پدیدار نگشته است.^۱

خاک‌ریزهای مانع‌ساز

با نگاهی به نقشه سکونت یهودیان در «جزیره العرب»، می‌توان دریافت که آنان از «یثرب» تا دیوارهای «قدس» را خاکریز زده بودند. استحکامات نظامی فوق‌العاده و موانعی عظیم و قلعه‌های تو در تو، در سرزمینی لم‌یزرع با قبایلی بدوی که حتی فاقد سلاح و جنگ‌افزار بودند و به ندرت مورد طمع دولت‌های بزرگی، چون رومیان و ایرانیان آن زمان واقع می‌شدند، ما را متذکر نوعی خاص از آگاهی و آمادگی در یهودیان می‌کند. آنان مواضعی را برگزیده بودند که پیش‌بینی می‌کردند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را برای رسیدن به قدس شریف و سلطه بر آن منطقه مهم و استراتژیک در «شامات»، با سختی روبرو می‌سازد:

«بنی قریظه»، «بنی مصطلق»، «بنی نضیر»، «خیبر»، «تبوک»، «موته»

و سرانجام قدس شریف.

۱. رشاد، یوسف، «نقش‌آفرینی یهودیان مخفی در دین اسلام»، ترجمه عباس کسکنی، تهران، هلال، ۱۳۹۳ ه.ش، ص ۴۲؛ به نقل از ولفنسون، اسرائیل، «تاریخ الیهود فی بلاد العرب»، دارالقطر الندی للنشر و التوزیع، ص ۵۴.

در واقع، این مواضع، هفت خاکریز بودند که یهودیان گمان می‌بردند، بدین وسیله، مسیر حرکت بنی‌اسماعیل را تا رسیدن به قدس سد خواهند کرد.

سه خاکریز اول در «مدینه»، برپا شده بود و یهودیان ساکن آن سه موضع، هر یک در زمانی خاص با رسول خدا ﷺ به جنگ پرداختند. طبق اخبار، یهودیان می‌دانستند اگر پیامبر آخرالزمان، سرزمینی را تصرف و در آن مستقر شود، دیگر از دست نخواهد داد و چنانچه پیامبر اسلام ﷺ به قدس دست یابد، یهود باید از آرزوی رسیدن به حرکتی جهانی و حکومتی فرامنطقه‌ای چشم‌پوشی کند.

طبری از ابن عباس نقل می‌کند:^۱

همانا یهود قبل از بعثت رسول خدا ﷺ از خداوند می‌خواستند که آنها را با مبعوث کردن پیامبری از سوی خود، بر اوس و خزرج پیروز گرداند؛ اما هنگامی که خداوند این پیامبر را از میان اعراب برگزید، به او کفر ورزید و منکر سخنان خود درباره او گردیدند.

معاذ بن جبل و بشر بن البراء بن محرور از افراد قبیله «بنی‌سلمه» به آنان گفتند: ای گروه یهود! تقوای خدا پیشه کنید و به دین اسلام در آیید. شما قبل از این، خواهان نصرت خداوند به وسیله محمد بر ما مشرکان بودید و خبر بعثت او را به ما می‌دادید و اوصاف او را برای ما بیان می‌کردید! سلام بن مشکم از قبیله «بنی‌نضیر» گفت: او چیزی از آنچه که ما می‌شناختیم، برای ما نیاورده است. این شخص آن پیامبری نیست که ما آن را برای شما توصیف می‌کردیم.

۱. همچنان بنگرید به: شیخ حرّ عاملی، محمد بن حسن، «إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات»، بیروت، اعلمی، چاپ اول، ۱۴۲۵ هـ.ق.، ج ۱، ص ۲۱۶.

در اینجا، خداوند این آیه را نازل فرمود:

«وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ»^۱

و هنگامی که از جانب خداوند کتابی که مؤید آنچه نزد آنان است، بر ایشان آمد و از دیرباز [در انتظارش] بر کسانی که کافر شده بودند، پیروزی می‌جستند؛ ولی همین که آنچه [که او صافش] را می‌شناختند، برایشان آمد، انکارش کردند. پس لعنت خداوند بر کافران باد!^۲

به هر روی، یهودیان ساکن «جزیره العرب» به پیامبری که مبعوث شده بود، ایمان نیاوردند؛ اما سؤال اینجاست که چرا از اولین روزهای بعثت رسول خدا ﷺ با ایشان از در نزاع، کین‌جویی و قتال وارد شدند و با مشرکان عرب «حجاز» در توطئه‌ها مشارکت مستقیم کردند؟

در روایت احمد بن حنبل آمده است که پیامبر اکرم ﷺ فرمودند:

اگر ده تن از احبار^۳ یهود به من ایمان می‌آوردند، تمامی یهودیان روی زمین به من ایمان می‌آوردند.^۴

۱. سوره بقره، آیه ۸۹

۲. رشاد، یوسف، «نقش‌آفرینی یهودیان مخفی در اسلام»، صص ۴۲-۴۳.

۳. واژه‌شناسان احبار را جمع جبر دانسته و درباره قرائت آن دیدگاه‌های متفاوتی بیان کرده‌اند. حبر در لغت به معنای اثر نیکو، زینت، جمال، بهاء، مداد، نعمت، نوعی لباس و... آمده است و در اصطلاح به هر عالم اهل کتاب، اگر چه بعداً مسلمان شده باشد، می‌گویند.

حبر در زبان فارسی، کاهن، برگرفته از واژه عبری و خاخام و در انگلیسی ترجمه شده از لغت عبری Rabbi، به معنای استاد من گرفته شده است. این واژه امروزه به رهبر روحانی و دینی جامعه یهودی اشاره دارد. (ویکی‌فقه، دانش‌نامه جوزوی، ذیل واژه احبار)

۴. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَوْ آمَنَ بِي عَشْرَةٌ مِنْ أَحْبَارِ الْيَهُودِ، لَأَمَنَ بِي كُلُّ يَهُودِيٍّ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ». (احمد بن حنبل، «مسند»، با تحقیق شعيب الأرنؤوط، عادل مرشد و دیگران، مؤسسة الرسالة، چاپ اول، ۱۴۲۱ هـ.ق.، ج ۱۴، ص ۲۲۹).

این مستندات بیان می‌دارد که اولاً، یهودیان از ظهور پیامبر اسلام ﷺ در «جزیره العرب» آگاهی داشتند؛

ثانیاً، جملگی تحت ستم بخت‌النصر بابلی یا رومیان، به ویژه با سابقه بدی که نزد رومیان حاکم بر «شامات» در قرن اول میلادی داشتند، بنا بر مهاجرت به سرزمینی دیگر گذاشته بودند؛

ثالثاً، امید می‌ورزیدند با پیامبر جدید، به خاستگاه دیرین خود - و نه ایمان آوردن و رستگاری جستن - برسند. آنگاه که نزد پیامبر اکرم ﷺ محملی برای رسیدن به اهداف غیرالهی خویش نیافتند، چونان همه قرون ماضی، بنا را بر ستیزه‌گذارده و راه رسیدن به مقصود را به گونه‌ای دیگر یافتند و به خیال خود، مانع از توسعه اسلام و گسترش آن در تمامی دشت «شامات» و سرانجام «قدس» و «فلسطین» شدند.

ابن اسحاق، افرادی از احبار یهود را که خود را در پناه اسلام قرار داده بودند، ذکر کرده و می‌گوید:

از کسانی که از روی نفاق به اسلام گرویدند و خود را در پناه اسلام قرار داده بودند، احبار یهود از بنی قینقاع، سعد بن حنیف، زید بن اللصیت و نعمان بن اوفی بودند...^۱

در آن عصر، سه طایفه بزرگ یهودی ساکن مدینه، «بنی قینقاع»، «بنی نضیر»، و بنی قریظه بودند.

بنی قینقاع از شجاع‌ترین قبایل یهودی بودند و از جهت مال و ثروت نیز غنی‌ترین محسوب می‌شدند و در صدر اسلام، از جهت کینه علیه اسلام

۱. قَالَ ابْنُ إِسْحَاقَ: وَكَانَ مِمَّنْ تَعَوَّذَ بِالْإِسْلَامِ، وَدَخَلَ فِيهِ مَعَ الْمُسْلِمِينَ وَأَظْهَرَهُ وَهُوَ مُنَافِقٌ، مِنْ أَحْبَارِ يَهُودٍ. مِنْ بَنِي قَيْنِقَاعَ: سَعْدُ بْنُ حَنِيْفٍ، وَزَيْدُ بْنُ اللَّصِيْتِ، وَنُعْمَانُ بْنُ أَوْفَى بْنِ عَمْرٍو، وَعُثْمَانُ بْنُ أَوْفَى. وَزَيْدُ بْنُ اللَّصِيْتِ... (الحميري، ابن هشام، «سيرة ابن هشام»، تحقيق طه عبدالرؤوف سعد، ج ۲، ص ۱۲۵).

پیش‌رو بودند.

بنی‌نصیر، قبیله بزرگی از یهود بودند و منسوب به هارون عليه السلام، برادر حضرت موسی عليه السلام که در اطراف مدینه زندگی می‌کردند... و در ناحیه «عوالی مدینه»، نزدیک «قبا» می‌زیستند و اهل زراعت و زمین بودند و بهترین مزارع خرماي مدینه مربوط به ایشان بود.

بنی‌قریظه در فاصله دورتری نسبت به سایر قبایل مدینه زندگی می‌کردند.

برخی نویسندگان، مانند جواد علی، طوایف دیگری از یهود را نام می‌برند که در اطراف مدینه ساکن بودند.^۱

عده‌ای از یهودیان هم در «خیبر» زندگی می‌کردند. یهودیان خیبر معروف به شجاعت بودند. گمان می‌رود ایشان از نسل رکاب که در «تورات» آمده است، باشند که پس از خراب شدن هیکل، به خیبر مهاجرت و در آنجا مستقر شده و به زراعت نخیل و حبوب می‌پرداختند.^۲

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از تثبیت موقعیت مسلمانان و قبایل ساکن در «مدینه»، با سه طایفه بزرگ نام‌برده پیمان‌نامه‌ای امضا کردند. مفاد آن پیمان‌نامه چنین است:

به موجب این قرارداد، پیامبر با هر یک از سه گروه پیمان می‌بندد که هرگز به ضرر پیامبر و یاران آن حضرت گام برندارند و به وسیله زبان و دست، ضرری به او نرسانند؛ سلاح و مرکب در اختیار دشمنانش نگذارند و اگر به خلاف متن این قرارداد رفتار کردند، دست پیامبر در ریختن خون و ضبط اموال و اسیر کردن زنان و فرزندانشان باز خواهد بود.

۱. علی، جواد، «تاریخ مفصل عرب قبل از اسلام»، ج ۶، صص ۵۲۵-۵۲۶.

۲. همان، ج ۶، ص ۵۲۴؛ به نقل از «فتوح البلدان»، ج ۳، ص ۴۹۷.

این قرارداد از سوی «بنی قینقاع» به امضای مُخیرِیق و از سوی «بنی نضیر» به امضای حُیی بن اخطب و از سوی «بنی قریظه» به امضای کعب بن اسد رسیده است.^۱

آنچه در این میان، خشم و کینهٔ یهود را نسبت به اسلام و پیامبر اکرم ﷺ فزونی بخشید، دعوت آن حضرت از یهودیان برای پذیرش دین اسلام بود که چنین امری بر آنها سخت گران آمد و این امر را به منزلهٔ زیر سؤال بردن سیادت و برتری خود قلمداد می‌کردند و بر آنها که خود را اهل کتاب می‌نامیدند، بسیار ناگوار بود که مردی برخاسته از میان مردمی بی‌تمدن و مشرک، ایشان را به اسلام دعوت کند.^۲

اگرچه پیامبر اکرم ﷺ چندین مرتبه با یهودیان پیمان منعقد کرد و حتی آنان را در دین و اموالشان آزاد گذارد؛ اما آنان هر بار پیمان را نقض و بنا بر بدعهدی و آزار و اذیت مسلمانان گذاردند.

اولین خیانت و بی‌وفایی از سوی یهودیان مدینه، نسبت به مسلمانان و رسول خدا ﷺ از سوی قبیلهٔ «بنی قینقاع» یهود و پس از نبرد بزرگ جنگ بدر بود. زهری تاریخ آن را در ماه شوال سال دوم هجرت ذکر کرده است.^۳ یهودیان در جنگ بدر، به‌رغم پیمانی که با رسول خدا ﷺ منعقد کرده و متعهد به دفاع از مسلمانان شده بودند، همراهی نکردند؛ بلکه منافقانه، شایعهٔ شکست مسلمانان و کشته شدن پیامبر ﷺ را در میان مردم پراکنده ساختند.

۱. سسبحانی، جعفر، «فروغ ابدیت»، ج ۱، ص ۴۶۶؛ به نقل از مجلسی، محمدباقر، «بحار الانوار»، ج ۱۹، صص ۱۱۰-۱۱۱.

۲. قاسمی، حمید محمد، «اسرائیلیات و تأثیر آن بر داستان‌های انبیاء در تفاسیر قرآن»، تهران، سروش، ۱۳۸۰، ص ۵۳؛ به نقل از مصطفی، حسین، «اسرائیلیات فی التراث الاسلامی»، ص ۸۹.

۳. رشاد، یوسف، «نقش‌آفرینی یهودیان مخفی در اسلام»، ص ۶۷.

آیات زیادی در «قرآن کریم»، دربارهٔ سست‌عهدی و پیمان‌شکنی این قوم وارد شده است.

ابوداود از ابوهریره نقل کرده است:

هنگامی که ما در مسجد بودیم، رسول خدا ﷺ ناگهان به نزد ما آمده و فرمودند: «عازم دیدار با یهودیان شوید.» ما همگی با او عازم شدیم. هنگامی که به آنان رسیدیم، رسول خدا ﷺ در حالی که ایستاده بودند، خطاب به آنها فرمودند:

«ای گروه یهودیان! اسلام بیاورید تا در امان بمانید.» آنها پاسخ دادند: ای ابوالقاسم! سخن خویش را رساندی.

مجدداً رسول خدا ﷺ به آنان فرمودند: «اسلام بیاورید تا در امان بمانید.» آنها باز هم پاسخ دادند: ای ابوالقاسم! سخن خویش را رساندی. رسول خدا ﷺ فرمودند: «این همان چیزی بود که می‌خواستم.»

سپس برای بار سوم فرمودند: «بدانید که زمین از آن خدا و رسول اوست و من قصد دارم، شما را از این سرزمین دور نمایم. بنابراین هرکس از شما مالی در اینجا دارد، آن را به فروش رساند و بدانید که زمین از آن خدا و رسول اوست.»^۱

آنچه یهودیان انجام دادند و پس از نقض عهد، موجب آزار و اذیت رسول خدا ﷺ و مسلمانان شدند، باعث تبعید آنان و اخراجشان از «مدینه» شد و

۱. رشاد، یوسف، «نقش‌آفرینی یهودیان مخفی در اسلام»، ص ۶۸؛ به نقل از «سنن ابن داود»، کتاب الخراج و الإمارة و الفی، ج ۳، ص ۴۰۳، ح ۳۰۰۳؛ به تصحیح البانی. (عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، أَنَّهُ قَالَ: بَيْنَمَا نَحْنُ فِي الْمَسْجِدِ إِذْ خَرَجَ إِلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: «انْطَلِقُوا إِلَى يَهُودَ» فَخَرَجْنَا مَعَهُ حَتَّى جِئْنَاهُمْ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَنَادَاهُمْ، فَقَالَ: «يَا مَعْشَرَ يَهُودَ، أَسْلَمُوا تَسْلَمُوا» فَقَالُوا: قَدْ بَلَغْتَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ. فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَسْلَمُوا تَسْلَمُوا»، فَقَالُوا: قَدْ بَلَغْتَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «ذَلِكَ أُرِيدُ.» ثُمَّ قَالَهَا الثَّلَاثَةَ: «اعْلَمُوا أَنَّمَا الْأَرْضُ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ، وَإِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُجْلِبِكُمْ مِنْ هَذِهِ الْأَرْضِ، فَمَنْ وَجَدَ مِنْكُمْ بِمَالِهِ شَيْئًا فَلْيَبِغْهُ، وَإِلَّا فَاغْلَمُوا أَنَّمَا الْأَرْضُ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ ﷺ.»

اموال و سلاح‌های آنان به رسم غنیمت به تملک مسلمانان درآمد.
کعب بن اشرف، دشمنی کین جو و رئیس قبیله بنی نضیر، شاعری
طنزپرداز و با خصومتی شدید نسبت به اسلام بود. او پس از پیروزی
مسلمانان در جنگ بدر گفت:

اگر محمد این قوم را شکست داده باشد، درون زمین بهتر از روی آن
است.^۱

کعب در خصومت‌ورزی نسبت به مسلمانان، آزدن رسول خدا ﷺ اهانت
به ایشان در اشعار و سرودها چنان پیش رفت که در پاسخ به گستاخی‌های
وی، رسول الله ﷺ فرمودند:

«چه کسی خبر مرگ ابن اشرف را برای ما خواهد آورد؟ او عداوت و
اهانت به ما را آشکار نموده و به سوی قریش رفته و آنها را برای پیکار
علیه ما متحد و خدای متعال مرا از آن آگاه کرده است.»^۲

ابن حجر عسقلانی، علت کشتن این طاغی یهودی توسط یاران رسول
خدا ﷺ را ذکر کرده و می‌نویسد:

او طعامی را آماده کرد و با جماعت یهودیان به توافق رسید که پیغمبر ﷺ
را برای غذا دعوت کنند و هنگامی که رسول خدا ﷺ در آنجا حضور پیدا
کرد، به یکباره بر او هجوم برند و او را به قتل برسانند.

رسول خدا ﷺ با گروهی از اصحاب خود وارد شد و جبرئیل (علیه السلام) پیامبر
را از طرح و نقشه آنان آگاه کرد. ایشان برخاست و در حالی که جبرئیل
او را با بال‌های خود پوشانده بود، از آن مکان خارج شد و هنگامی که

۱. رشاد، یوسف، «نقش‌آفرینی یهودیان مخفی در اسلام»، ص ۷۶؛ به نقل از «سیره ابن هشام»،
ج ۳، ص ۵۱.

۲. رشاد، یوسف، «نقش‌آفرینی یهودیان مخفی در اسلام»، ص ۷۶؛ به نقل از ابن سید الناس،
«عیون الاثر»، ج ۱، ص ۳۹۳؛ «سیره ابن هشام»، ج ۳، صص ۵۱-۵۲.

یهودیان او را نیافتند، متفرق شدند.^۱

پس از کشته شدن کعب به دست مسلمانان، رسول الله ﷺ دیگر بار پیمان خود را با بنی‌نضیر تجدید کرد؛ اما ادامهٔ خیانت و نقض عهد بنی‌نضیر و هم‌دستی آنان با کفار قریش برای جنگ با مسلمانان، مقدمات غزوة بنی‌نضیر فراهم آمد و سرانجام آنان ناگزیر به ترک «مدینه» شدند.

مسئله ترور رسول خدا ﷺ

جمع ستمکاران و حسودان بنی‌اسرائیلی، به انکار رسول خدا ﷺ و اوصیای ایشان کتفا نکردند و به منظور از میدان بیرون راندن فرزندان اسماعیل (علیه السلام)، شروع به دسیسه، جدال و سرانجام به شهادت رساندن یک به یک ستوده‌ترین و برگزیده‌ترین مردان از قبیلهٔ ایمان کردند و اهداف پلید خود را با دستیاری بنی‌امیه و بنی‌عبّاس و سپس سلاطین جور پی گرفتند. دستیاران و عمده‌های «بنی‌اسرائیل»، ابتدا با مسلمانان، از در دوستی درآمده و به ظاهر اسلام آوردند؛ اما امید منحرف کردن جریان رسالت و خلافت را از خاندان وحی به بنی‌امیه، در دل زنده نگه داشتند.

آنان با تشکیل سازمانی تروریستی و منافقانه، پس از واقعهٔ «حجة الوداع» نزدیک «عقبهٔ هرشی»، سعی در ترور رسول خدا ﷺ کردند، وقتی که در این حرکت، نتیجه‌ای حاصل نکردند، هم‌عهد شده و در شکستن عهد بیعت با امام علی (علیه السلام) هم‌رأی شدند و صحیفه‌ای میان خود، تنظیم و به مثابه یک پیمان‌نامه در «کعبه» مدفون ساختند.^۲

۱. رشاد، یوسف، «نقش‌آفرینی یهودیان مخفی در اسلام»، ص ۷۹.

۲. برای مطالعهٔ بیشتر ن.ک. به: قمی، علی بن ابراهیم، «تفسیر القمی»، قم، دارالکتاب، چاپ سوم، ۱۴۰۴ ه.ق.، ج ۱، ص ۱۷۴.

پیکر رسول خدا ﷺ به خاک سپرده نشده بود که امضاکنندگان آن پیمان شوم، با تحریف حدیث نبوی، شورای «سقیفه» را تشکیل و زمام شتر خلافت را به خانه خلفای سه‌گانه پیچاندند.

حذیفه بن یمان در روایتی بلند و طولانی از نقشه قتل پیامبر اکرم ﷺ توسط گروهی از منافقان پرده برمی‌دارد و می‌نویسد:

هنگامی که پیامبر ﷺ به همراه کاروان از «تبوک» به «مدینه» باز می‌گشتند، در بین راه، گروهی از منافقان توطئه کردند که هنگام عبور حضرت از عقبه که راه باریکی بوده است، شتر حضرت را رم دهند تا حضرت به دره سقوط کند و کشته شود.

پیامبر ﷺ با سر و شوی وحی، از این توطئه مطلع شدند؛ بنابراین به عمار فرمودند تا زمام شترشان را بگیرد و آن را براند. در همان حال که می‌رفتند، صدای هجوم آن گروه را که صورت خود را پوشانده بودند، از پشت سر شنیدند که ایشان را محاصره کرده بودند. پیامبر ﷺ خشمگین شدند و به حذیفه دستور دادند تا آنها را شناسایی کند. حذیفه با عصای سرکچی که داشت، به سر و صورت شترهای منافقان حمله‌ور گردید.

آنها ترسیدند؛ بنابراین با شتاب گریختند و خود را در میان مردم انداختند. حذیفه بازگشت و به رسول خدا ﷺ ملحق شد. پیامبر فرمودند:

«ای حذیفه! آیا کسی از آنها را شناختی؟»

حذیفه گفت: شتر فلانی و فلانی را شناختم؛ ولی تاریکی شب زیاد بود و آنها روی خود را پوشانده بودند.

پیامبر ﷺ فرمودند: «آیا دانستی که ماجرای آنها چیست و چه می‌خواهند؟»
عرض کرد: نه یا رسول الله!

حضرت فرمودند: «آنها تصمیم داشتند تا با من حرکت کنند و هر وقت به

گردنه وارد شدم، مرا از آن به پایین بیندازند و بکشند.»

حذیفه گفت: آیا وقتی مردم رسیدند، آنها را مجازات نمی‌فرمایی؟
پیامبر فرمودند: «خوش ندارم که مردم هر جا نشستند، بگویند: محمد
اصحاب خود را کشت.»

آنگاه رسول خدا ﷺ آنان را یک‌یک نام بردند که چهارده نفر بودند.
پس از ناموفق ماندن ترور، سالم غلام ابو حذیفه در راه «مکه»، به این
گروه از منافقان پیوست و تعهدنامه آنان را برای غصب خلافت پذیرفت.^۱

صحیفه ملعونه و طمع خلافت

پس از شکست پروژه ترور، پانزده نفر از منافقان شرکت کننده در این
توطئه و سوء قصد به جان رسول خدا ﷺ در خانه ابوبکر جمع شده و
پیمان‌نامه‌ای برای شکستن بیعت با امام علی (علیه السلام) امضا کردند.
از این پیمان‌نامه، با عنوان «صحیفه ملعونه» یاد می‌شود. پیامبر ﷺ
در خطبه «غدیر»، اصحاب صحیفه را اهل آتش دانسته و از آنان بیزاری
جستند.

به باور سید بن طاووس، واقعه صحیفه ملعونه بعد از ایام حج و قبل از
حرکت پیامبر به سوی غدیر خم در «مکه» اتفاق افتاد.^۲
اعضای این صحیفه در کنار «کعبه» با هم عهد بستند که پس از پیامبر
نگذارند خلافت به خاندانش برسد و امر خلافت را خود به عهده بگیرند.^۳

۱. برای مطالعه بیشتر ن. ک به «خبر حذیفه بن الیمان من تأمر القوم و نکثهم البيعة و تخلفهم عن جيش أسامة» (دیلمی، حسن بن محمد، «إرشاد القلوب إلى الصواب»، قم، الشریف الرضی، چاپ اول، ۱۴۱۲ ه. ق، ج ۲، صص ۳۲۱-۳۴۳).

۲. سید بن طاووس، «طرف الانبیا و المناقب»، نشر تاسوعا، ص ۵۶۴.

۳. مجلسی، محمدباقر، «بحار الانوار»، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ه. ق، ج ۲۸، ص ۸۶.

این پیمان نامه توسط همه اعضا امضا شد. ابو عبیده جراح کاتب این قرارداد بود و آن را در کنار کعبه دفن کرد.^۱

شیخ عباس قمی معتقد است نویسنده این صحیفه، سعید بن عاص بود.^۲ در ماجرای نقشه ترور رسول خدا ﷺ حذیفه بن یمان می نویسد:

پس از بیت مردم با علی (علیه السلام) در «غدیر خم»، رسول خدا ﷺ حرکت کرد تا آنکه نزدیک «عقبه هرشی» رسید. آن منافقان زودتر بر سر عقبه رسیده بودند و با دبه‌هایی پر از سنگ منتظر آمدن رسول خدا ﷺ بودند. وقتی به عقبه رسیدیم، دبه‌ها را رها کردند؛ به گونه‌ای که زیر پای ناقه رسول خدا ﷺ فرود آمد. ناقه ترسید و نزدیک بود، رم کند و حضرت را بیندازد. حضرت خطاب به ناقه فرمودند: «آرام باش!»

امام سجاد (علیه السلام) در «کعبه»، مکان جلسه صحیفه ملعونه را به امام باقر (علیه السلام) نشان داد و نام اصحاب صحیفه را بیان کرد.^۳

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در پاسخ به عمل منافقان اصحاب صحیفه فرمودند:

«خوب به پیمان خود که آن را در کعبه گذاشتید، وفا کردید.»

در این هنگام، ابوبکر گفت: تو از کجا دانستی و چه کسی تو را به آن مطلع ساخته است؟

امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز ابوذر، سلمان، زبیر و مقداد را شاهد گرفتند بر اینکه پیامبر اکرم ﷺ خبر صحیفه را به ایشان گفته است و ایشان نیز بر آن شهادت دادند.^۴

۱. مجلسی، محمدباقر، «مرآة العقول»، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوم، ۱۴۰۴ ه.ق.، ج ۵، ص ۵۰.

۲. قمی، عباس، «سفینه البحار»، قم، نشر اسوه، چاپ اول، ۱۴۱۴ ه.ق.، ج ۵، ص ۵۶.

۳. امینی گلستانی، محمد، «آیا و چرا»، ص ۹۲.

۴. قَالَ لَهُمْ عَلِيُّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) «لَقَدْ وَفَيْتُمْ بِصَحِيفَتِكُمْ [الْمَلْعُونَةِ] الَّتِي تَعَاقَدْتُمْ عَلَيْهَا فِي الْكُفْبَةِ اِنْ قَتَلَ اللهُ

اگرچه رسول الله ﷺ از مفاد صحیفه ملعونه اول و همچنین شرکت‌کنندگان در ماجرای ترور (عقبه هرشی) آگاه بودند؛ اما برای جلوگیری از دامنگیر شدن فتنه و ایجاد نفاق بین صفوف مسلمانان در آن شرایط حسّاس و به هنگامه اعلام ولایت و امامت حضرت امام علی (علیه السلام) با آن اصحاب درگیر نشدند. با این همه، پس از بازگشت پیامبر ﷺ و اصحاب از حجة الوداع، دیگر بار آن اصحاب شرّ و پلیدی، در خانه ابوبکر تجمع کرده و مقدمات انعقاد پیمان نامه دیگری را فراهم آوردند و صحیفه ملعونه دوم را باعث شدند. هنگام فجر، پیامبر ﷺ نماز جماعت صبح را به جا آورده و در محراب نشستند و مشغول ذکر شدند تا آنکه آفتاب طلوع کرد. پس از طلوع آفتاب، حضرت رو به ابو عبیده جراح کرده و فرمودند:

خوشا به حال تو که امین این امت شده‌ای!

سپس این آیات را تلاوت فرمودند:

«فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَيْسَتْ رِوَايَةٌ بِهٖ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ!»^۱

وای بر کسانی که نوشته‌ای را به دست خویش می‌نویسند و سپس می‌گویند:

این از سوی خداست تا با آن مبلغ کمی به دست آورند. وای بر آنان، از

آنچه دستانشان می‌نویسد و وای بر آنان، از آنچه کسب می‌کنند.»

آنگاه فرمودند:

مُحَمَّدًا أَوْ مَا تَلَزَمَ هَذَا الْأَمْرَ عَنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ.» فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: فَمَا عَلِمَكَ بِذَلِكَ مَا أَطْلَعْنَاكَ عَلَيْهَا؟ فَقَالَ (عليه السلام) «أَنْتَ يَا زُبَيْرُ وَ أَنْتَ يَا سَلْمَانَ وَ أَنْتَ يَا أَبَا ذَرٍّ وَ أَنْتَ يَا مَقْدَادُ أَسْأَلُكُمْ بِاللَّهِ وَ بِالْإِسْلَامِ [أَمْ مَا] سَمِعْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ ذَلِكَ وَ أَنْتُمْ تَسْمَعُونَ إِنَّ فُلَانًا وَ فُلَانًا حَتَّى عَدَّ هَؤُلَاءِ الْخَمْسَةَ قَدْ كَتَبُوا بَيْنَهُمْ كِتَابًا وَ تَعَاهَدُوا فِيهِ وَ تَعَاهَدُوا [أَيْمَانًا] عَلَيَّ مَا صَنَعُوا [إِنْ قَتَلْتُ أَوْ مِتُّ]» فَقَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ قَدْ سَمِعْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ ذَلِكَ لَكَ إِنَّهُمْ قَدْ تَعَاهَدُوا وَ تَعَاهَدُوا عَلَيَّ مَا صَنَعُوا وَ كَتَبُوا بَيْنَهُمْ كِتَابًا إِنْ قَتَلْتُ أَوْ مِتُّ... (هلالی کوفی، سلیم، «کتاب سلیم بن قیس»، ج ۲، صص ۵۸۹-۵۹۱).

«کسانی که در این امت چنین نوشته‌اند، شباهت دارند به آنان که خداوند می‌فرماید:

«يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَ لَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَ هُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا»^۱

از مردم مخفی می‌کنند؛ اما از خدا مخفی نمی‌کنند و خدا ناظر آنان است؛ هنگامی که شب را سحر می‌کنند در سخنی که خدا راضی نیست و خداوند به آنچه انجام می‌دهند، احاطه دارد.»

سپس فرمودند: امروز گروهی در امت من تشکیل یافته‌اند که در صحیفه نوشتنشان، مانند سردمداران زمان جاهلیت شده‌اند که صحیفه‌ای علیه ما نوشتند و در کعبه آویزان کردند. خداوند به آن عده امکان می‌دهد تا آنها و کسانی را که بعد از آنان می‌آیند، امتحان کند و انسان‌های خبیث و پاک را از هم جدا کند. اگر دستور خداوند به من در رویگردانی از آنان نبود، برای مقدری که خدا می‌خواهد به انجام رساند، هم اکنون آنان را پیش آورده و گردنشان را می‌زدم.»

حذیفه ادامه داد:

به خدا قسم! دیدم هنگامی که پیامبر ﷺ این سخنان را می‌فرمود، لرزه بر اندام امضاکنندگان صحیفه افتاد و اختیار از کف داده بودند؛ به طوری که بر هیچیک از حاضران در مجلس مخفی نماند که حضرت با سخن خویش آن عده را قصد کرده و این آیه‌های قرآن را برای آنان می‌خواند.^۲

۱. سوره نساء، آیه ۱۰۸.

۲. صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالنَّاسِ صَلَاةَ الْفَجْرِ ثُمَّ جَلَسَ فِي مَجْلِسِهِ يَذْكُرُ اللَّهُ تَعَالَى حَتَّى طَلَعَتِ الشَّمْسُ فَالْتَمَتْ إِلَى أَبِي عُبَيْدَةَ بْنِ الْجَرَّاحِ فَقَالَ لَهُ: «بَغِ بَغِ مَن مِثْلِكَ وَ قَدْ أَصْبَحْتَ أَمِينًا هَذِهِ الْأُمَّةُ» ثُمَّ تَلَا «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُوبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيُشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَ وَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ» لَقَدْ أَشْبَهَ هَؤُلَاءِ رِجَالٌ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ

اما آنان با این همه رسوایی، به دلیل خباثت طبع و طمع کسب مناصب، توبه نکرده و از کرده خود اظهار پشیمانی و بازگشت نکردند تا آنکه در اولین فرصت، یعنی ساعتی پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، درست در زمانی که جنازه رسول خدا صلی الله علیه و آله هنوز به خاک سپرده نشده بود، شورا تشکیل داده و سرخود به انتخاب جانشین و خلیفه بعد از ایشان، مشغول آمدند. در روز «سقیفه»، همه امضاکنندگان صحیفه ملعونه و اصحاب ترور پیامبر در «عقبه هرشی» گرد هم آمدند؛ از جمله ابوبکر، عمر و ابو عبیده با انصار مجادله می‌کردند و قریش را برای خلافت سزاوارتر از انصار معرفی می‌نمودند و بر تعصب قومی خویش می‌بالیدند.

سلمان فارسی می‌گوید:

کار مردم را به علی علیه السلام - در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله را غسل می‌داد - خبر دادم و گفتم:

ابوبکر هم اکنون بر فراز منبر پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفته و مردم به این راضی نمی‌شوند که با یک دست با او بیعت کنند، بلکه با هر دو دست راست و چپ با او بیعت می‌کنند!

علی علیه السلام فرمودند:

«ای سلمان! آیا می‌دانی اولین کسی که با او بر منبر پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت

«يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَ لَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَ هُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا» ثُمَّ قَالَ لَقَدْ أَضْبَحَ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ فِي يَوْمِي هَذَا قَوْمٌ ضَاهَوْهُمْ فِي صَحِيفَتِهِمُ الَّتِي كَتَبُوهَا عَلَيْنَا فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَ عَلَّقُوهَا فِي الْكَعْبَةِ وَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُمْتَعُهُمْ لِيَبْتَلِيَهُمْ وَ يَبْتَلِي مَنْ يَأْتِي بَعْدَهُمْ تَفْرَقَةَ بَيْنِ الْخَبِيثِ وَ الطَّيِّبِ وَ لَوْ لَا أَنَّهُ سُبْحَانَهُ أَمَرَنِي بِالْإِعْرَاضِ عَنْهُمْ لِلْأَمْرِ الَّذِي هُوَ بِالْغَيْهِ لَقَدَّمْتُهُمْ فَضَرَبْتُ أَعْنَاقَهُمْ. قَالَ حُذَيْفَةُ: فَوَ اللَّهُ لَقَدْ رَأَيْنَا هَؤُلَاءِ النَّفَرَ عِنْدَ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله هَذِهِ الْمَقَالَةَ وَ قَدْ أَخَذَتْهُمْ الرُّعْدَةُ فَمَا يَمْلِكُ أَحَدٌ مِنْهُمْ مِنْ نَفْسِهِ شَيْئًا وَ لَمْ يَخَفْ عَلَيَّ أَحَدٌ مِمَّنْ حَضَرَ مَجْلِسَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ذَلِكَ الْيَوْمَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِيَّاهُمْ عَنِّي بِقَوْلِهِ وَ لَهُمْ ضَرْبُ تِلْكَ الْأَمْثَالِ بِمَا تَلَا مِنَ الْقُرْآنِ... (ديلمی، حسن بن محمد، «إرشاد القلوب إلى الصواب»، ج ۲، ص ۳۳۶؛ مجلسی، محمد باقر، «بحار الأنوار»، ج ۲۸، صص ۱۰۵-۱۰۶).

کرد، که بود؟»

عرض کردم: نه؛ ولی او را در «سقیفه بنی ساعده»، هنگامی که انصار محکوم شدند، دیدم و اولین کسانی که با او بیعت کردند، مغیره بن شعبه و سپس بشیر بن سعید و بعد ابو عبیده جراح و بعد عمر بن خطاب و سپس سالم غلام ابی حذیفه و معاذ بن جبل بودند.^۱

اگر چه در روزهای نخستین بیعت خود خوانده‌ها، جماعتی از اصحاب امیرمؤمنان علی (علیه السلام) که دوازده نفر بودند، به مسجد وارد شده و مخالفت خود را با این خلافت انتخابی «شورای بنی ساعده» اعلام کردند؛ اما روز سوم عمر بن خطاب، طلحه، عثمان، عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص و ابو عبیده جراح در حالی که هر کدام ده نفر از قبیله خود را همراه داشتند و شمشیرها را از غلاف بیرون کشیده بودند، نزد ابوبکر آمدند و او را از منزل به مسجد بردند و یکی از آنان گفت:

قسم به خدا! اگر یکی از دوازده صحابه بیاید و سخنان گذشته را بیان کند، بر او شمشیر خواهیم کشید.^۲

بدین ترتیب، مسیر تاریخ عوض شد. ابتلایی سخت و سهمگین برای خاندان وحی اتفاق افتاد و رسول مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) نیز به رغم علم و آگاهی، مآذون به جلوگیری از وقایع نبودند.

۱. قال سلمان الفارسی فأخبرت علياً (عليه السلام) و هو يغسل رسول الله (صلى الله عليه وآله) بما صنع القوم و قلت: إن أبا بكر الساعة لعلی منبر رسول الله (صلى الله عليه وآله) ما يرضون ليبايعونه بيد واحدة و إنهم ليبايعونه بيديه جميعاً بيمينه و شماله. فقال علي (عليه السلام) «يا سلمان و هل تدرى من أول من بايعه علي منبر رسول الله؟» قلت: لا إلا أني رأيته في ظلة بني ساعدة حين خصمت الأنصار و كان أول من بايعه المغيرة بن شعبه ثم بشير بن سعید ثم أبو عبیده الجراح ثم عمر بن الخطاب ثم سالم مولى أبي حذيفة و معاذ بن جبل... («كتاب سليم بن قيس الهلالي»، ج ۲، ص ۵۷۸).

۲. مجلسی، محمدباقر، «بحار الانوار»، ج ۲۸، ص ۲۱۳.

حکمت منع افشاگری انبیاء و اولیاء

۱. اساساً در قاموس انبیاء و اولیاء، ممانعت از ابتلا و امتحان بندگان خدا نیست. جمیع انسان‌ها ضرورتاً می‌بایست از کوره‌ی ابتلا و امتحان گذر داده شوند؛ بی‌آنکه اختیار از آنان سلب شود. گرچه این ابتلا و امتحان مردم، سبب رنج انبیاء و اولیاء شده؛ اما ابتلای ناگزیر اولیاء، سبب ارتقای مراتب ایشان نیز می‌شود.^۱

۲. از وجهی دیگر، انبیاء و اولیاء، به رغم علم و اطلاع از دسیسه‌های پنهانی برخی از مردم، مأذون به افشا و پرده‌داری و مفتضح ساختن آنچه که مردم پنهان می‌دارند و خدا نیز می‌خواهد که تا به وقت معین پنهان بماند، نیستند. در غیر این صورت، موضوع اختیار و امتحان ضروری مردم مخدوش می‌شود.

۳. موضوع سؤال و جواب قیامتی و ثواب و عقاب اخروی و به جز این، شناسایی صالح از طالح، در گرو ابتلائات عارض شده بر انسان‌ها، مخدوش نشدن اختیاراتشان و سرانجام بر ملا نشدن پوشیده‌هاست تا آن زمان که خداوند اراده کند. تکلیف انبیاء (علیهم‌السلام) انذار، ابلاغ، تبشیر، تذکار، وعظ و ارشاد است و چنان که اذن امامت و اجرای احکام و حدود بیابند، ترتیب و تنظیم مناسبات و معاملات (یعنی تشکیل حکومت و نظام)، به همان سان که حضرت ختمی مرتبت مأذون شد و پس از ایشان، مقام خلافت و امامت به وصی واجب‌الاطاعة ایشان، یعنی امام علی (علیه‌السلام) رسید.

رسول خدا ﷺ فرمودند:

«ای گروهی که به زبان، اسلام آوردید و ایمان به قلب شما وارد نشده،

۱. برای مطالعه بیشتر به کتاب «کرب و بلای امام زمان و مرابطه مؤمنانه منتظران» اثر مؤلف که توسط انتشارات موعود عصر (عج) منتشر شده است، مراجعه فرمایید.

مسلمانان را مذمت نکنید و قبایح مستوره آنها را جست و جو نکنید؛ زیرا کسی که عورات آنها را جست و جو کند، خداوند عورت آنها را جست و جو می‌کند و او را مفتضح می‌کند؛ اگر چه در خانه‌اش باشد.»^۱

۴. پرواضح است که افشای پوشیده‌ها، در خود و با خود، خسارت وحشتناک تفرقه در جامعه و صفوف مسلمانان و گسترش نفاق و پاره شدن همه رشته‌های الفت میان مردم را در پی دارد و رسول خدا ﷺ با علم به حکمت‌های رازداری و خسارات حاصله از افشای بی‌موقع پوشیده‌های مسلمانان، حتی منافقان، از بیان آنچه که با علم لدنی و خدادادی حاصل می‌کردند، خودداری نمودند؛ چنان که فرمودند:

«من مأمور نیستم که دل‌های مردم را بکاوم و درونشان را بشکافم.»^۲
رسول خدا ﷺ تا آنجا پیش رفتند که حتی مسلمانان را از تجسس و گفت‌وگو با زنان بدکاره برای کشف پوشیده در روابط بازداشتند و فرمودند: «از زن بدکاره نپرسید چه کسی با تو فسق کرد؟ زیرا همان‌گونه که به راحتی مرتکب فحشا می‌شود، به آسانی هم مسلمانی بیگناه را بدنام می‌کند.»^۳

۵. از نظر فقهی نیز، قصاص قبل از ارتکاب جرم و جنایت مشروع نیست. آن زمان که نیات و تصمیمات پنهانی و پوشیده جامه عمل پوشیده

۱. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا مَعْشَرَ مَنْ أَسْلَمَ بِلِسَانِهِ وَلَمْ يَخْلُصِ الْإِيمَانَ إِلَى قَلْبِهِ لَا تَدْمُوا الْمُسْلِمِينَ وَلَا تَتَّبِعُوا عَوْرَاتِهِمْ فَإِنَّهُ مَنْ تَتَّبَعَ عَوْرَاتِهِمْ تَتَّبَعَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ وَمَنْ تَتَّبَعَ اللَّهُ تَعَالَى عَوْرَتَهُ يَفْضَحْهُ وَ لَوْ فِي بَيْتِهِ.» (کلینی، محمد بن یعقوب، «الکافی»، ج ۲، ص ۳۵۴).

۲. «إِنِّي لَمْ أَوْمِرْ أَنْ أَنْقُبْ عَلَى قُلُوبِ النَّاسِ وَلَا أَشْشِقَ بِطُونِهِمْ.» (پاینده، ابو القاسم، «نهج الفصاحه (مجموعه کلمات قصار حضرت رسول ﷺ)»، تهران، دنیای دانش، چاپ چهارم، ۱۳۸۲ هـ. ش، ص ۳۴۸).

۳. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا تَسْأَلُوا الْفَاجِرَةَ مَنْ فَجَرَ بِكَ فَكَمَا هَانَ عَلَيْهَا الْفُجُورُ يَهُونُ عَلَيْهَا أَنْ تَزِمِيَ الْبِرِّيَّةَ الْمُسْلِمَةَ.» (طوسی، محمد بن الحسن، «تهذیب الأحكام»، تحقیق خرسان، تهران، دارالکتب الإسلامیه، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ هـ. ق، ج ۱۰، ص ۴۸).

و حیثیت ظاهری و آشکار پیدا می‌کند، مسئولیت‌آور نیز می‌شود. انبیاء، اولیاء، مؤمنان و به تبع آنان، مردم مأمور به ظاهرند و نه باطن و تا آن زمان که باطن در ظاهر و عمل ظهور نکرده است، موجب اجرای حدود یا قصاص درباره او نمی‌شود.

یهود کین‌جو و حسود، با همراهی عمله‌های منافق، در جامعه مسلمانان رخنه کرده و با انگیزه تغییر مسیر تاریخ از طریق ظلم و خبایث درباره اولیاء و ائمه هدی (علیهم‌السلام) قدم به قدم پیش آمد. مع‌الاسف به بیان امام (علیه‌السلام) در «دعای ندبه»:

«از امر رسول خدا ﷺ درباره هدایت‌کنندگانی پس از دیگر هدایت‌کنندگان [ائمه هدی (علیهم‌السلام)] اطاعت نکرده و امت بر دشمنی نسبت به آن حضرت [علی بن ابی طالب (علیه‌السلام)] پافشاری کردند و برای قطع رحم او و تبعید فرزاندانش گرد آمدند؛ مگر اندکی از کسانی که برای رعایت حق درباره ایشان، به پیمان پیامبر وفا کردند...»^۱

«پس کشته شد، آنکه کشته شد و اسیر گشت، آنکه اسیر گشت و تبعید شد، آنکه تبعید شد و قضا بر آنان جاری شد؛ به آنچه بر آن امید پاداش نیک می‌رود؛ زیرا زمین از خداست و آن را به هر که از بندگانش بخواهد، به ارث می‌دهد و سرانجام از آن پرهیزگاران است.»^۲

رد پای یهود در شهادت آل الله (علیهم‌السلام)

۱. «...لَمْ يُمَثَّلْ أَمْرُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي الْهَادِينَ بَعْدَ الْهَادِينَ، وَالْأُمَّةُ مُصِرَّةٌ عَلَى مَقْتِهِ، مُجْتَمِعَةٌ عَلَى قَطِيعَةِ رَحِمِهِ وَإِقْصَاءِ وَلَدِهِ، إِلَّا الْقَلِيلَ مِمَّنْ وَفَى لِرِعَايَةِ الْحَقِّ فِيهِمْ...» (ابن طاووس، علی بن موسی، «الإقبال بالأعمال الحسنة»، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۶ ه. ش.، ج ۱، ص ۵۰۸)

۲. «...فَقُتِلَ مَنْ قُتِلَ، وَ سُبِيَ مَنْ سُبِيَ، وَ أَقْصِيَ مَنْ أَقْصِيَ، وَ جَرَى الْقَضَاءُ لَهُمْ بِمَا يُرْجَى لَهُ حُسْنُ الْمَثُوبَةِ، إِذْ كَانَتْ الْأَرْضُ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ...» (ابن طاووس، علی بن موسی، «الإقبال بالأعمال الحسنة»، ج ۱، ص ۵۰۸)

مطابق پاره‌ای از روایات، مسمومیت حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله توسط گوشت مسمومی که زنی یهودی به ایشان خورانده بود و بلاخره شهادت ایشان، حضرت را به عنوان اولین قربانی از چهارده معصوم عالی مقام خاندان وحی صلی الله علیه و آله قرار داد.

موضوع فتح «قدس» و استیلای مسلمانان بر «اورشلیم» از مسیر گسیل لشکر اسامه در آخرین روزهای حیات نبی گرامی صلی الله علیه و آله، مهم‌ترین موضعی بود که یهود به دلیل ترس از دست دادن مهم‌ترین پایگاهش، سعی در جلوگیری از آن واقعه داشت.

بعد از این بیان خواهد شد که قدس، یکی از مهم‌ترین مواضع مورد نظر در جریان بنی‌اسماعیلی و بنی‌سرایلی از روز نخست تا تأسیس دولت جهانی حضرت موعود علیه السلام بوده است.

طی همه قرون گذشته، بخش بزرگی از تلاش‌های «بنی‌اسرائیل» مصروف سلطه بر «قدس» و حفظ آن موضع بوده و همچنان نیز هست. رحلت رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله در اوایل سال یازدهم هجری قمری، در بیست و هشتم صفر، پس از یک بیماری حادث شد.

عموم منابع تاریخی بر بیماری حضرت در آن ایام شهادت داده‌اند و جز این، در روایاتی رسیده از ائمه هدی علیهم السلام علت شهادت حضرت را خورانده شدن سم اعلام فرموده‌اند.

تعدد این روایات به حدی است که می‌توانیم بگوییم از تواتر معنوی برخوردارند؛ از جمله این روایات، روایتی از امام صادق علیه السلام است که فرمودند: «زنی یهودی پیامبر صلی الله علیه و آله را از طریق سردست گوسفند مسموم کرد؛ چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله سردست و کتف را دوست می‌داشت و کفل گوسفند را چون

نزدیک محل دفع گوسفند بود، دوست نمی‌داشت.»^۱

در جای دیگری هم ابوبصیر روایت می‌کند که امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در جریان جنگ خیبر مسموم شد و آن تکه گوشت، خود به سخن آمد و گفت: من مسموم هستم. پس پیامبر (صلی الله علیه و آله) در هنگام رحلت فرمودند: لقمه‌ای که آن روز در خیبر تناول نمودم، اکنون اعضای بدنم را نابود کرده است و هیچ پیامبر و جانشین پیامبری نیست؛ مگر آنکه با شهادت از دنیا می‌رود.»^۲

بر اساس روایتی از امام صادق (علیه السلام)، امام حسن (علیه السلام) فرمودند: «من با سم کشته می‌شوم؛ همان‌طور که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با سم وفات یافت.»^۳

علمای بزرگ شیعه، همچون شیخ مفید،^۴ شیخ طوسی،^۵ علامه مجلسی،^۶ علامه حلی^۷ و مرحوم محمدعلی اردبیلی^۸ بر این باورند که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در «مدینه»، با سم به شهادت رسیدند.

۱. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: «سَمَّتِ الْيَهُودِيَّةُ النَّبِيَّ ص فِي ذِرَاعٍ وَ كَانَ النَّبِيُّ ص يُحِبُّ الذَّرَاعَ وَ الْكَتْفَ وَ يَكْرَهُ الْوَرَكَ لِقُرْبِهَا مِنَ الْمَبَالِ.» (کلینی، محمد بن یعقوب، «الکافی»، ج ۶، ص ۳۱۵).
 ۲. عَنْ أَبِي بصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: «سَمَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ خَيْبَرَ فَتَكَلَّمَ اللَّحْمُ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ إِنِّي مَسْمُومٌ قَالَ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ عِنْدَ مَوْتِهِ الْيَوْمَ قَطَعْتَ مَطَايَا الْأَكْلَةِ الَّتِي أَكَلْتُ بِخَيْبَرَ وَ مَا مِنْ نَبِيٍّ وَ لَا وَصِيٍّ إِلَّا شَهِدَ.» (صفار، محمد بن حسن، «بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد (علیهم السلام)»، قم، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، چاپ دوم، ۱۴۰۴ هـ.ق.، ج ۱، ص ۵۰۳).

۳. عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (علیه السلام) قَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ (علیه السلام) لِأَهْلِ بَيْتِهِ: «يَا قَوْمُ إِنِّي أَمُوتُ بِالسَّمِّ كَمَا مَاتَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ص...» (مجلسی، محمد باقر، «بحار الأنوار»، ج ۴۳، ص ۳۲۷؛ به نقل از ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، «مناقب آل طالب (علیهم السلام)»، قم، علامه، چاپ اول، ۱۳۷۹ هـ.ق.، ج ۴، ص ۸).

۴. مفید، محمد بن محمد، «المقنعه»، ص ۴۵۶.

۵. طوسی، محمد بن حسن، «تهذیب الاحکام»، ج ۶، ص ۱.

۶. مجلسی، محمد باقر، «بحار الأنوار»، ج ۲۲، ص ۵۱۴.

۷. حلی، حسن بن یوسف، «منهی المطلب»، ج ۲، ص ۸۸۷.

۸. اردبیلی، محمدعلی، «جامع الروایات»، ج ۲، ص ۴۶۳.

نگارنده در بیان مسمومیت رسول خدا ﷺ به عنوان دلیل شهادت ایشان، بر این موضوع پای می‌فشارد که بنی‌اسرائیل، با تجربهٔ بعثت رسول اکرم ﷺ، ادامهٔ حیات مادی و معنوی اسلام را خطری برای خود و آیندهٔ تاریخی خود، یعنی تأسیس دولت جهانی، توسط وصی‌ای از اوصیای آن پیامبر عظیم‌الشان می‌شناختند و به تبع نفس کین‌جو و توطئه‌گر خود، در پی ایجاد مانع از مسیر حذف سلالهٔ مطهر خاندان وحی بودند و شخصاً به دلایل ذکر شده و علم به تسلط یهود بر علوم غریبه و ساختن سم برای از میان برداشتن مخالفان و سرانجام، سخن بلند حضرات معصومان (علیهم‌السلام) دربارهٔ شهادت یا مسمومیت حضرات معصومان (علیهم‌السلام)، شهادت رسول مکرم اسلام ﷺ و نقش‌آفرینی یهود را در این عمل شیطانی باور دارم.

آگاهی دربارهٔ انگیزهٔ یهود برای رسیدن به ایستگاه آخر، یعنی دولت جهانی یهود، با مرکزیت «قدس شریف» و شدت عداوت آنها دربارهٔ مؤمنان، به صورت ضمنی، این موضوع را تأکید می‌کند؛ چنان‌که قرآن فرموده است:

«لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودُ؛^۱

مسئلاً یهودیان و کسانی را که شرک ورزیده‌اند، دشمن‌ترین مردم نسبت به مؤمنان خواهی یافت.»

فرمان صادر شده برای فتح «قدس» در آخرین سال‌های حیات رسول مکرم اسلام ﷺ و اعزام سپاه اسامه، انگیزهٔ لازم را به یهود می‌داد تا برای از بین بردن آل‌الله تلاش کنند. با نگاهی به نقشهٔ سکونت یهودیان در «حجاز»، به آسانی می‌توان دریافت که یهود از «مدینه» تا دیوارهای قدس را خاکریز زده و استحکامات نظامی فوق‌العاده و موانعی عظیم در این مسیر فراهم

کرده بود؛ چنان‌که قبلاً اشاره شد، پیامبر برای رسیدن به قدس، باید هفت خاکریز را رد می‌کرد. «بنی قریظه»، «بنی مصطلق»، «بنی نضیر»، «خیبر»، «تبوک»، «موته» و «قدس».

سه خاکریز نخست در «مدینه» بود و یهودیان مستقر در آنها، هر یک در زمان خاصی به جنگ با رسول الله ﷺ پرداختند. در خاکریزهای بعدی، حضرت در جنگ‌های مختلف تا موته پیش رفتند و بسیاری از خاکریزها را فتح کردند؛ اما با مکر یهودیان به قدس نرسیدند.

مأموریت تصرف «قدس» از جانب خداوند به موحدان داده شده بود؛ از همین‌رو، حرکت‌های پیامبر اسلام ﷺ به سوی قدس بود.

فصل دوم:

ردّ پای یهود در فتنه‌ها و انحراف‌ها

بعد از شهادت رسول اکرم ﷺ

۱. نفوذ یهود در صفوف مسلمانان

موضوع فتح «قدس شریف» و نقش آن در تاریخ دیروز و فردا، از مهم‌ترین موضوعات مغفول در شناسایی نقطه‌عطف‌های رفته بر ساکنان شرق اسلامی است.

چنان‌که قبلاً بیان شد، دعوا بر سر تاریخ فردا بود و نه گذشته. «بنی اسرائیل» در مواجهه با «بنی اسماعیل»، پیش از آنکه متوجه گذشته یا دعوا در زمان حال، عصر ظهور اسلام و حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باشند، به تاریخ فردا، تصرف زمین و تأسیس دولت جهانی بنی اسرائیلی می‌اندیشید و به همین منظور، با تحریف تاریخ رفته بر انبیاء و رسل و خلاف کلام آسمانی انبیای خود، به جای اسماعیل علیه السلام، اسحاق علیه السلام را قربانی، «قدس» را قربانگاه و تأسیس دولت جهانی در آخرالزمان را منسوب به خود کرده و مؤسس آن دولت را نجات بخشی از بنی اسرائیل معرفی نمودند. آنها با ارائه ده‌ها تفسیر خود بنیاد از آیات محرف توراتی و انجیلی، میلیون‌ها نفر از پیروان دو آئین موسوی و عیسوی را علیه مسلمانان و به نحو خاص، شیعیان آل محمد صلی الله علیه و آله تحریک و شوراندند.

مبلغان انجیلی «ایالات متحده آمریکا» (ایوانجلیست‌ها) مشخص‌ترین

تحریف‌گران عصر جدید در جمع مبلغان کلیسای انجیلی و پروتستانی‌اند. آیات «قرآن کریم» به صراحت مسلمانان را از عداوت یهود بیم داده و ضرورت توجه به این کین‌ورزی را اعلام فرموده است:

«لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا؛^۱

مسلماناً یهودیان و کسانی را که شرک ورزیده‌اند، دشمن‌ترین مردم نسبت به مؤمنان خواهی یافت.»

«قرآن کریم» دربارهٔ معاملهٔ کین‌توزانهٔ یهودیان علیه اسلام و مسلمانان، به سرفصل‌های مهم و قابل تأملی اشاره می‌کند؛ مواردی که مصادیق آنها را در همهٔ اعصار رفته بر مسلمانان از روز نخست تا عصر حاضر، می‌توان یافت؛ از آن جمله، تحریف کلام خداوند است:

«مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهَا؛^۲

از یهودیان کسانی هستند که سخنان خداوند را تحریف کرده و از جای خود خارج می‌گردانند...»

همچنین خداوند در «سورهٔ بقره، آیهٔ ۷۹» می‌فرماید:

«فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَيْسَتْ أَيْدِيهِمْ بِمِثْلِ مَا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِّمَّا يَكْسِبُونَ؛

پس وای بر کسانی که با دست‌های خود می‌نویسند! سپس می‌گویند، این از جانب خداوند است تا بدان، بهای ناچیزی را به دست آورند. پس وای بر ایشان! از آنچه دست‌هایشان نوشته و وای بر ایشان! از آنچه (از این راه) به دست می‌آورند.»

پس از شهادت رسول الله ﷺ، همهٔ همت یهود مصروف منحرف کردن

۱. سورهٔ مائده، آیهٔ ۸۲.

۲. سورهٔ نسا، آیهٔ ۴۶.

جریان زلال وصیت و امامت از مسیر حق به مسیر باطل شد و در میان اسلام آورندگان، کم نبودند اشخاصی که مستعد سواری دادن به یهود و ایجاد این جریان انحرافی بودند.

یهودیان همواره محلّ مراجعه مشرکان و منافقان بودند تا آنجا که برخی با نشست و برخاست با یهودیان، تفاسیری محرف از آیات قرآنی ارائه می‌کردند. این ارتباطات مخفی، پرده از مقاصد پوشیده و جاه‌طلبانه کسانی برمی‌دارد که در ظاهر اسلام آورده در باطن، رو به مقصدی دیگر داشتند. در هشتاد کیلومتری «مدینه»، محلی بود به نام «الروحا»، ملاقات‌های خصوصی برخی از آنان در منزل یکی از یهودیان بنی‌قریظه در این مکان، اتفاق می‌افتاد.

عالمان یهود، نظیر کعب‌الاحبار، وهب بن منبه، عبدالله بن سلام و... رسماً در میان مسلمانان تبلیغ می‌کردند و آموزه‌های محرف یهودیان را میان آنان منتشر می‌ساختند.

به دستور عمر، تمیم داری، قصه‌خوانی را قبل از نماز جمعه در مسجد رسول خدا ﷺ آغاز کرد. قصه‌گوها داستان‌های «تورات» محرف را بازگو می‌کردند.^۱

تمیم‌داری از صحابی پیامبر ﷺ و نخستین قصه‌گوی مسلمانان و اهل فلسطین بود. به قول برخی محققان شیعی، او اسرائیلیات را وارد فرهنگ اسلامی کرد.^۲

این وضع تا بدانجا پیش رفت که حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

۱. عن ابن شهاب قال: أول من قص في مسجد رسول الله ﷺ تميم الداري: استأذن عمر أن يذكر الله مرة فأبى عليه، ثم استأذن أخري، فأبى عليه، حتى كان آخر ولايته، فأذن له أن يذكر يوم الجمعة قبل أن يخرج عمر. (النميري البصري، عمر بن شبه، «تاريخ مدینه»، ج ۱، ص ۱۱).

۲. ویکی فقه، دانش‌نامه حوزوی، ذیل تمیم‌داری.

«والله! مردم بر چیزی از آنچه رسول خدا ﷺ آورده بود، باقی نمی‌مانند؛
جز آنکه «کعبه» قبله ایشان بود.»^۱

این سخن، بیان دیگر کلام امیرالمؤمنین (علیه السلام) است که فرمودند:
«[زمانی فرا می‌رسد] که اسلام را چون پوستین وارونه می‌پوشند.»^۲

سوزن‌بانی یهود در انحراف قطار امت

دستگاه جعل حدیث و از همه مهم‌تر، جعل صحابی رسول خدا ﷺ توسط یهود و یاری‌دهندگان، در زمره مهم‌ترین بخش از تاریخ رفته بر اسلام و مسلمانان است.

مرحوم علامه عسکری در مجموعه مفصل و چندجلدی «عبدالله بن سبأ»، محققانه این بخش را مورد مطالعه دقیق قرار داده و به معرفی یکصد و پنجاه صحابی دروغین می‌پردازد که هر یک، صدها حدیث از قول رسول خدا ﷺ نقل کرده و به میان متون حدیثی و تاریخی مسلمانان وارد ساخته‌اند.

جعل حدیث، بنیادهای اعتقادی اصیل را متزلزل، اصول را آشفته، مقاصد را دیگرگون، دوست را دشمن و دشمن را دوست و دور را نزدیک و نزدیک را دور می‌نماید تا آنجا که از حقیقت دین و دین‌داری چیزی باقی نمانده و مسلمانان، یله و رها، چون گوسفندانی بی‌چوپان طعمه‌گرگان آدمی خوار شوند.

۱. فی حدیث سَلِيمَانَ مَوْلَى طَرْبَالٍ قَالَ: ذَكَرْتُ هَذِهِ الْأَهْوَاءَ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ: «لَا وَاللَّهِ مَا هُمْ عَلَى شَيْءٍ مِمَّا جَاءَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَّا اسْتَقْبَالَ الْكُفْبَةَ فَقَطَّ.» (برقی، احمد بن محمد، «المحاسن»، قم، دار الکتب الإسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۷۱ هـ.ق.، ج ۱، ص ۱۵۶).
۲. «... لَيْسَ الْإِسْلَامُ لَيْسَ الْفَرُّوْ مَقْلُوبًا.» (ابن ابی الحدید، عبد الحمید، «شرح نهج البلاغه»، قم، مکتبه آیت الله المرعشی النجفی، چاپ اول، ۱۴۰۴ هـ.ق.، ج ۷، ص ۱۹۱).

رد پای یهود در فتنه‌ها و انحراف‌ها بعد از شهادت رسول اکرم ﷺ ■ ۹۵

تخفیف مقام پیامبر اکرم ﷺ و اوصیای ایشان، بزرگداشت و تکریم ناهلان و ناهل جلوه دادن صاحبان جاه و حرمت نزد خدا و رسول خدا ﷺ و سرانجام، خارج کردن حق از جایگاه خودش، در زمره مهم‌ترین اهداف جاعلان حدیث و صاحبان قدرت حمایت‌کننده از جاعلان بوده و هست. منافقان، زنادقه و دست‌نشانده‌های یهودی از مشهورترین جاعلان حدیث بودند.

معاویه نخستین کسی بود که سیاستش را بر جعل و دگرگونی حدیث گذاشت تا به اهداف شوم خود که همان پیروزی بر اسلام حقیقی و ناب بود، دست یابد.

اوج این جریان، جعل حدیث در زمان معاویه بود که با مال و نفوذ خود به آن سرعت بخشید؛ لذا جاعلان حدیث در بیان فضایل معاویه و ستودن او دست به جعل زدند؛ بلکه متعصبانه به یاری او پرداختند.

تا جایی که مقام «شام»، پایگاه حکومت معاویه را تا حدی بالا بردند که نه «مدینه الرسول» و نه «مکه معظمه» که پیامبر ﷺ در آن متولد شده بود، به پای آن نمی‌رسید. آنان در این امر، به غایت زیاده‌روی کردند و فراوان نوشتند؛ چنان که درباره عظمت شام و معاویه کتاب‌ها فراهم آمد.^۱

ابن ابی‌الحدید از استاد خود، ابو جعفر اسکافی نقل می‌کند که معاویه گروهی از صحابه و عده‌ای از تابعان را مأمور ساخت که درباره امام علی (علیه السلام) احادیثی جعل کنند که موجب طعن در شخصیت حضرت و بیزارى مردم از وی بشود و برای این خوش‌خدمتی، جوایزی قرار داد که آنان را به طمع انداخت. لذا از صحابه، ابوهریره، عمرو بن عاص و مغیره بن شعبه و از تابعان،

۱. ابوریه، محمود، «اضواء على السنة المحمدية»، صص ۱۲۶-۱۲۷.

عروة بن زبیر، آن قدر حدیث جعل کردند که رضایت معاویه جلب شد.^۱
 کعب الاحبار در زمرة کاهنان یهودی بود که در دامان خود، ابوهریره را
 پرورده بود.

به طور کلی، احادیث او - ابوهریره - در کتب معتبر حدیثی، بالغ بر
 ۵۳۷۴ حدیث بوده است که با توجه به اینکه او حداکثر چهار سال پیش از
 رحلت پیامبر مسلمان شده، امری غریب است؛ در حالی که از دیگر اصحاب
 پیامبر به مراتب کمتر حدیث نقل شده است.^۲

استاد این جاعل، یعنی کعب الاحبار با نام کامل ابواسحاق کعب بن
 مانع الحمیری الاحبار، یک یهودی از قبیله «ذو الکلاع» از «یمن» بود که
 مسلمان شده و در روزگار عمر بن خطاب زندگی می‌کرد. او اطلاعات زیادی
 از کتاب «عهد عتیق» و «عهد جدید» و داستان‌های مربوط به پیامبران
 گذشته داشت. اخبار و اقوال زیادی که معمولاً به آنها اسرائیلیات می‌گویند،
 از وی بر جای مانده است.

خاندان وحی به خوبی متوجه جریان انحرافی که به تمامی اسلام و
 حقایق آموزه‌های وحیانی را از جایگاه خود، خارج و باطل را جایگزین
 می‌ساخت، بودند.

قطع ارتباط تازه مسلمان شده‌ها با خاندانی که حبل‌الله المتین و محلّ
 نزول وحی بودند، مهم‌ترین گامی بود که در سیر اکمالی، موجد غلبه باطل
 بر حق، تهی شدن آموزه‌های دینی از حقایق و جدایی عمل از نظر در همه
 مناسبات می‌شد. این امر وقتی اهمیت خودش را نشان می‌داد که پس

۱. ویکی‌فقه، دانش‌نامه حوزوی، «عوامل جعل حدیث»؛ به نقل از معرفت، محمدهادی، «تفسیر
 و مفسران»، ج ۲، ص ۲۸.

۲. ویکی‌شیعه، دانش‌نامه مجازی اهل بیت (علیهم‌السلام)؛ ذیل ابوهریره، به نقل از سیوطی، «در المنثور»،
 ج ۲، ص ۱۹۱.

رد پای یهود در فتنه‌ها و انحراف‌ها بعد از شهادت رسول اکرم ﷺ ■ ۹۷

از رسول الله ﷺ، مردانی در مقام امامت و زعامت، مجری احکام و هادی مسلمانان در طریقت می‌شدند و زمام شتر خلافت را به سوی مقصود مورد نظر رسول الله ﷺ هدایت یا آن را به انحراف می‌بردند. از این رو در شرایط تاریخی پدیدآمده، پس از شهادت نبی مکرم ﷺ موضوع امامت مسلمانان در زمره مهم‌ترین امر و حیاتی‌ترین نقطه عطف در تاریخ حیات مسلمانان قابل شناسایی بود.

«واقعه سقیفه»، موضوعی جزئی و در حاشیه مناسبات اجتماعی، سیاسی مسلمانان صدر اسلام یا اختلافی جزئی میان مسلمانان در آن عصر نبود. موضوع خارج شدن قطار اسلام محمدی ﷺ از ریل اصلی بود. سوزن‌بانی این حرکت را یهود و دست‌پرورده‌های آنها عهده‌دار بودند.

حضور حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) در مسجد پیامبر ﷺ و پس از شهادت پدرش در جریان این تغییر ریل و سوزن‌بانی اصحاب صحیفه و اصحاب شورا، گواهی بر این درد جانکاه است، آن هم در دهه‌های اولین ظهور اسلام و بعثت نبی گرامی اسلام ﷺ

یهودیان آشکار و نهان با آلت دست قرار دادن فرصت طلبان و دنیاجویان ساکن «حجاز» (از اولین روز کوتاه شدن دست مسلمانان از خاندان وحی و با قطع کردن رشته ارتباط اهل بیت (علیهم السلام) با مناصب مهم حکومتی و خلافت حقه) ارباب بنی‌اسماعیل را که بنا بود مطابق حکمت و نقشه کلی الهی از مسیر اوصیای رسول مکرم ﷺ و نشر معارف حقه در میان همه ساکنان زمین به سوی آخرین منازل حرکت کند، دچار لطمه کرده و از کارکرد اصلی خارج ساختند.

به عبارت دیگر، یهود در این موقعیت، با خارج کردن قطار امت محمدی ﷺ از ریل اصلی خود، میوه رنج و مشقتی را که از سال‌های قبل

متحمل شده و حتی برای نیل به آن، تن به مهاجرت بزرگ به حجاز داده بود، به کف آورد.

۲. انحراف از محجة البيضاء (راه روشن خاندان وحی)

چنانچه قطار امت از ریل اصلی و جعل شده، طبق اراده خداوند متعال خارج نمی‌شود، آموزه‌های وحیانی، متأثر از «کامل بودن و جهانی بودن اسلام» و «جعل مقام امامت حضرات معصومان (علیهم‌السلام)» موجد تحقق همه اهداف آسمانی، در همه عرصه‌های حیات بشری می‌شد و رشد و کمال عمومی را تا عالی‌ترین درجه، باعث می‌گردید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به اصحابش فرموده بود:

«اگر شما بعد از من، از علی علیه السلام اطاعت کنید - و گمان نکنم که چنین کاری را انجام دهید - قطعاً او را هدایت شده و هدایت‌کننده‌ای خواهید یافت که شما را به راه روشن رهنمون خواهد گشت.»^۱

امیرمؤمنان علیه السلام پس از تحمل بیست و پنج سال بلای خانه‌نشینی، در آغاز خلافت ظاهری کوتاه‌مدت خود، هنگامی که بیت‌المال را به صورت عادلانه تقسیم نموده و یکی از یاران، ایرادات برخی صحابه را اعلام می‌کرد، فرمودند:

۱. قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنْ تَسْتَخْلِفُوا عَلَيَّ وَ مَا أَرَاكُمْ فَاعِلِينَ تَجِدُوهُ هَادِيًا مَهْدِيًا يَحْمِلُكُمْ عَلَى الْمَحْجَةِ الْبَيْضَاءِ.» (ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، «مناقب آل أبي طالب علیهم‌السلام»، ج ۳، ص ۸۳)

«سوگند به خداوند! اگر عمرم کفاف داده و از مکر و حيله‌ها جان سالم به در برم، مردم را در راه روشن قرار خواهم داد.»^۱
 عمر بن خطاب نیز در نشستی خصوصی با ابن عباس، بیان کرده بود که اگر بعد از او، علی (علیه السلام) خلافت را به دست گیرد، مردم را در راه روشن و صراط مستقیم قرار خواهد داد.^۲

حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) نیز در بررسی علت آنکه بعد از خلیفه دوم، شورای شش نفره، ایشان را به خلافت برنگزیدند، فرمودند: «هنگامی که نزد من، جز کتاب خدا و راه روشن و وصیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) چیز دیگری نیافتند، خلافت را از من برداشته و به شخص دیگری واگذار کردند.»^۳

خلیفه دوم، آن زمان که در صدد تعیین نامزدی برای تعیین خلیفه بعد از خود بود، مولا علی (علیه السلام) را به شوخ‌طبعی منتسب نمود! و خطاب به امیرالمؤمنین (علیه السلام) گفت:

سوگند به خدا! اگر ایمان تو را با ایمان تمام مردم بسنجند، ایمان تو برتری خواهد داشت!

امام علی (علیه السلام) بعد از شنیدن این سخنان، مجلس را ترک نمود. بعد از رفتن امام، عمر بن خطاب به حاضران گفت:
 من شخصی را می‌شناسم که اگر اختیار خود را به دست او بسپارید،

۱. «وَ اللَّهُ إِنْ بَقِيَتْ وَ سَلِمَتْ لَهُمْ لِأَقِيمَتِهِمْ عَلَى الْمَحْجَةِ الْبَيْضَاءِ.» (ابن ابی‌الحدید، «شرح نهج‌البلاغه»، ج ۷، ص ۳۸).

۲. و كان عمر قال لهما و لغيرهما: إن الأجلح إن وليها ليحملنكم على المحجة البيضاء و الصراط المستقيم. (ابن ابی‌الحدید، «شرح نهج‌البلاغه»، ج ۱۱، ص ۱۰).

۳. «فَلَمَّا لَمْ يَجِدُوا عِنْدِي إِلَّا الْمَحْجَةَ الْبَيْضَاءَ وَ الْحَمْلَ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ وَصِيَّةِ الرَّسُولِ وَ إِعْطَاءِ كُلِّ أَمْرٍ مِنْهُمْ مَا جَعَلَهُ اللَّهُ لَهُ وَ مَنَعَهُ مَا لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ أَرْزَاقًا عَنِّي إِلَى ابْنِ عَفَّانَ» (ابن بابويه، محمد بن علی، «الخصال»، قم، چاپ اول، ۱۳۶۲ هـ.ش، ج ۲، ص ۳۷۵).

شما را به راه روشن هدایت خواهد نمود.

حاضران گفتند: او کیست؟

گفت: همان شخصی که اینک از مجلس ما خارج شد.^۱

راه روشن چه بود؟

خطبة دفاع حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

به دنبال جریان سقیفه، آن زمان که فاطمه زهرا علیها السلام متوجه خروج قافله مسلمانان از جاده و مسیر مستقیم و غصب امر خلافت از مصداق تام صراط مستقیم، علی بن ابی طالب علیه السلام شد، از خانه بیرون آمد. در موضعی اعتراضی و کمر راست کرده، برای دفاع از حق اهل بیت علیهم السلام

اصحاب سقیفه از موقعیت و جایگاه فاطمه زهرا علیها السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و مسلمانان آگاهی داشتند و از وضع‌گیری آن حضرت سخت بیمناک بودند. حضرت به همراه تنی چند از زنان بنی‌هاشم عازم مسجدالنبی شدند؛ در حالی که خلیفه اول و انبوهی از مهاجران و انصار در مسجد حاضر بودند، با سخنان فصیح و کوبنده خود، خطابه نمودند و خطبه‌ای به جا گذاردند که در آن، جمیع معتقدات یک مسلمان حقیقی و ولایی، همراه با بصیرت و علم تمام یک حجت الهی به نمایش گذارده شده است.

به عبارت دیگر، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در مقام یک مسلمان مؤمن به حقیقت و شریعت محمدی صلی الله علیه و آله و در خطبه «فدکيه»، چارچوب اصلی دین‌داری در تفکر شیعی و ولایی را عرضه داشت.

۱. أَمَا أَنْتَ يَا عَلِيُّ فَوَ اللَّهُ لَوْ وَزَنَ إِيمَانُكَ بِإِيمَانِ أَهْلِ الْأَرْضِ لَرَجَحَهُمْ. فَقَامَ عَلِيُّ عليه السلام مُؤَلِيًا يَخْرُجُ، فَقَالَ عُمَرُ: وَ اللَّهُ إِنِّي لَأَعْلَمُ مَكَانَ الرَّجُلِ لَوْ وَ لِيَتَّمُوهُ أَمْرُكُمْ لَحَمَلَكُمْ عَلَى الْمَخَجَّةِ الْبَيْضَاءِ. قَالُوا: مَنْ هُوَ؟ قَالَ: هَذَا الْمُؤَلَى مِنْ بَيْنِكُمْ. (ابن ابی الحدید، «شرح نهج البلاغه»، ج ۱۲، صص ۲۵۹-۲۶۰).

خطبه فدکیه، تبیین راه روشن

«حمد و سپاس خدای را بر آنچه ارزانی داشت و شکر او را در آنچه الهام فرمودند و ثنا و شکر بر او، بر آنچه پیش فرستاد از نعمت‌های فراوانی که خلق فرمود و عطایای گسترده‌ای که اعطا کرد و منتهای بیشماری که ارزانی داشت. نهایت آن از پاداش فراتر و دامنه آن تا ابد از ادراک، دورتر است. و مردمان را فراخواند تا با شکرگزاری، آنها نعمت‌ها را زیادت گردانند و با گسترده‌گی آنها مردم را به سپاسگزاری خود متوجه ساخت و با دعوت نمودن به این نعمت‌ها، آنها را دو چندان کرد.

و گواهی می‌دهم که معبودی، جز او نیست و شریکی ندارد که این امر بزرگی است که اخلاص را تأویل آن و قلوب را متضمن وصل آن ساخت و در پیشگاه تفکر و اندیشه، شناخت آن را آسان نمود؛ خداوندی که چشم‌ها از دیدنش بازمانده و زبان‌ها از وصفش ناتوان و اوهام و خیالات از درک او عاجزند.

موجودات را خلق فرمود؛ بدون آنکه از ماده‌ای موجود شوند و آنها را پدید آورد، بدون آنکه از قالبی تبعیت کنند. آنها را به قدرت خویش ایجاد و به مشیتش پدید آورد، بی آنکه به ساختن آنها نیازی داشته و در تصویرگری آنها فایده‌ای برایش وجود داشته باشد؛ جز تثبیت حکمتش و آگاهی بر طاعتش و اظهار قدرت خود و شناسایی راه عبودیت و گرامی‌داشت دعوتش. آنگاه بر طاعتش، پاداش و بر معصیتش، عقاب مقرر داشت تا بندگانش را از نعمتش بازدارد و آنان را به سوی بهشتش رهنمون گردد.

و گواهی می‌دهم که پدرم، محمد ﷺ بنده و فرستاده اوست که قبل از فرستاده شدن، او را انتخاب و قبل از برگزیدن، نام پیامبری بر او نهاد و قبل از مبعوث شدن، او را برانگیخت؛ آن هنگام که مخلوقات در حجاب

رد پای یهود در فتنه‌ها و انحراف‌ها بعد از شهادت رسول اکرم ﷺ ■ ۱۰۳

غیبت بوده و در نهایت تاریکی‌ها به سر برده و در سر حد عدم و نیستی قرار داشتند، او را به خاطر علمش به عواقب کارها و احاطه‌اش به حوادث زمان و شناسایی کاملش به وقوع مقدرات، برانگیخت.

او را برانگیخت تا امرش را کامل و حکم قطعی‌اش را امضا و مقدراتش را اجرا نماید و آن حضرت، امت‌ها را دید که در آئین‌های مختلفی قرار داشته و در پیشگاه آتش‌های افروخته، معتکف شده و بت‌های تراشیده شده را می‌پرستند و خداوندی را که شناخت آن در فطرتشان قرار دارد، منکرند.

پس خدای بزرگ، به وسیله پدرم، محمد ﷺ تاریکی‌های آن را روشن و مشکلات قلب‌ها را برطرف و موانع رؤیت دیده‌ها را از میان برداشت و با هدایت در میان مردم، قیام کرد و آنان را از گمراهی رهانید و بینایشان کرد و ایشان را به دین استوار و محکم رهنمون شد و به راه راست دعوت نمود تا هنگامی که خداوند او را به سوی خود فراخواند؛ فراخواندنی از روی مهربانی و آزادی و رغبت و میل...^۱

۱. در روایات آمده است، هنگامی که خبر غصب فدک به حضرت صدیقه کبری (ع) رسید، لباس به تن کرده و چادر بر سر نهاد و با گروهی از زنان فامیل و خدمتکاران خود به سوی مسجد روانه شد؛ در حالی که راه رفتن او همانند راه رفتن پیامبر خدا ﷺ بود، به مسجد پیامبر ﷺ در آمد. سپس لحظه‌ای سکوت کرد تا همه مردم، خاموش و گریه آنان ساکت شد و جوش و خروش ایشان آرام یافت. آنگاه کلامش را با حمد و ثنای الهی آغاز فرمود و درود بر رسول خدا ﷺ فرستاد. در اینجا دوباره صدای گریه مردم برخاست. وقتی سکوت برقرار شد، کلام خویش را دنبال کرد و فرمود:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَىٰ مَا أَنْعَمَ، وَ لَهُ الشُّكْرُ عَلَىٰ مَا أَلْهَمَ، وَ الثَّنَاءُ عَلَىٰ مَا قَدَّمَ، مِنْ عُمومِ نِعَمِ ابْتَدَاهَا، وَ سُبُوغِ آلَاءِ أَسَدَاهَا، وَ إِخْسَانِ مَنَنِ وَالْإِهَاءِ، جَمَّ عَنِ الْإِخْصَاءِ عَدَدُهَا، وَ نَأَىٰ عَنِ الْمُجَازَاةِ أَمْدُهَا، وَ تَفَاوُتِ عَنِ الْإِذْرَاكِ أَبْدُهَا، اسْتَدْعَى الشُّكْرُ بِإِفْضَالِهَا، وَ اسْتَحْمَدَ إِلَى الْخَلَائِقِ بِإِجْرَالِهَا، وَ أَمَرَ بِالذُّبِ إِلَى أَمْثَالِهَا.

وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ خَدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، كَلِمَةٌ جَعَلَ الْإِخْلَاصَ تَأْوِيلَهَا، وَ ضَمَّنَ الْقُلُوبَ مَوْضُولَهَا، وَ أَنَارَ فِي التَّفَكُّرِ مَعْقُولَهَا، الْمُنْتَعِنُ عَنِ الْأَبْصَارِ رُؤْيَتُهُ، وَ مِنَ الْأَلْسِنِ صِفَتُهُ، وَ مِنَ الْأَوْهَامِ كَيْفِيَّتُهُ.

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام گام به گام و مرتبه به مرتبه پیش می‌آید، معارف حقّه را که از خاندان وحی و مقام خاصّ حجّت اللّهی و عصمت طاهره دریافت و خود در آن حضور حاضر داشته و مظهر آنست، بیان می‌کند. گویی در پیشگاه خداوند متعال، چون مؤمنی و الامقام، در حال عرضه دین و دریافتش می‌باشد و جز او را هم شاهد، بینا، بصیر و آگاه به حال خویش نمی‌شناسد. آنگاه خدمات رسول خدا صلی الله علیه و آله را در هدایت امت خود و خارج ساختن آنها از دریای متلاطم جهل و شرک و ظلم و شرک و ظلم و نفاق برشمرده و نعمت‌های به کف آورده را یادآورشان می‌سازد و جمله حاضران را متذکر عواقب بیرون شدن از طریق مستقیم می‌شود.

«... و آنگاه که خداوند برای پیامبرش خانه انبیاء و آرامگاه اصفیاء را برگزید، علائم نفاق در شما ظاهر گشت و جامه دین، کهنه و سکوت گمراهان، شکسته و پست‌رتبگان، با قدر و منزلت گردیدند و شتر نازپرورده اهل باطل، به صدا درآمد و در خانه‌هایتان آمد و شیطان، سر

اِبْتَدَعَ الْأَشْيَاءَ لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ قَبْلَهَا، وَ أَنْشَأَهَا بِلَا اخْتِدَاءٍ أَمْثَلَةَ امْتَثَلَهَا، كَوْنَهَا بِقُدْرَتِهِ وَ ذَرَأَهَا بِمَشِيئَتِهِ، مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ مِنْهُ إِلَى تَكْوِينِهَا، وَ لَا فَائِدَةَ لَهُ فِي تَصْوِيرِهَا، إِلَّا تَثْبِيثًا لِحِكْمَتِهِ وَ تَنْبِيهًا عَلَى طَاعَتِهِ، وَ إِظْهَارًا لِقُدْرَتِهِ وَ تَعَبُّدًا لِبَرِيَّتِهِ، وَ اغْزَازًا لِدَعْوَتِهِ، ثُمَّ جَعَلَ الثَّوَابَ عَلَى طَاعَتِهِ، وَ وَضَعَ الْعِقَابَ عَلَى مَعْصِيَتِهِ، ذِيَادَةً لِعِبَادِهِ مِنْ نِقْمَتِهِ وَ حِيَاشَةً لَهُمْ إِلَى جَنَّتِهِ.

وَ أَشْهَدُ أَنَّ أَبِي مُحَمَّدًا عَبْدَهُ وَ رَسُولَهُ، اخْتَارَهُ قَبْلَ أَنْ أَرْسَلَهُ، وَ سَمَّاهُ قَبْلَ أَنْ اجْتَبَاهُ، وَ اضْطَفَاهُ قَبْلَ أَنْ ابْتَعَثَهُ، إِذِ الْخَلَائِقُ بِالْغَيْبِ مَكْنُونَةٌ، وَ بَسْتُرَ الْأَهْوِيلَ مَصُونَةٌ، وَ بِنَهَايَةِ الْعَدَمِ مَقْرُونَةٌ، عَلِمًا مِنْ اللَّهِ تَعَالَى بِمَائِلِ الْأُمُورِ، وَ إِحَاطَةً بِخَوَادِثِ الدُّهُورِ، وَ مَعْرِفَةً بِمَوَاقِعِ الْأُمُورِ.

اِبْتَعَثَهُ اللَّهُ أَتَمَامًا لِأَمْرِهِ، وَ عَزِيمَةً عَلَى امْتِصَاءِ حُكْمِهِ، وَ أَنْفَازًا لِمَقَادِيرِ رَحْمَتِهِ، فَرَأَى الْأُمَّةَ فَرَقًا فِي أَدْيَانِهَا، عُكْفًا عَلَى نِيرَانِهَا، عَابِدَةً لِأَوْثَانِهَا، مُنْكَرَةً لِلَّهِ مَعَ عِرْفَانِهَا.

فَأَنَارَ اللَّهُ بِأَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام ظُلْمَهَا، وَ كَشَفَ عَنِ الْقُلُوبِ بَهْمَهَا، وَ جَلَى عَنِ الْأَبْصَارِ غَمَمَهَا، وَ قَامَ فِي النَّاسِ بِالْهُدَايَةِ، فَأَنْقَذَهُمْ مِنَ الْغَوَايَةِ، وَ بَصَّرَهُمْ مَسْنَ الْعِمَايَةِ، وَ هَدَاهُمْ إِلَى الدِّينِ الْقَوِيمِ، وَ دَعَاهُمْ إِلَى الطَّرِيقِ الْمُسْتَقِيمِ.

ثُمَّ قَبَضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ قَبْضَ رَاقَةٍ وَ اخْتِيَارٍ، وَ رَغْبَةٍ وَ اِيْثَارٍ... (طبرسی، احمد بن علی، «الإحتجاج علی أهل اللجاج»، مشهد، نشر مرتضی، چاپ اول، ۱۴۰۳ هـ.ق، ج ۱، ص ۹۸؛ جوهری بصری، احمد بن عبد العزیز، «السقیفة و فدک»، تهران، مکتبه نینوی الحدیثه، بی تا، صص ۱۳۷-۱۴۰).

رد پای یهود در فتنه‌ها و انحراف‌ها بعد از شهادت رسول اکرم ﷺ ■ ۱۰۵

خویش را از مخفی‌گاه خود بیرون آورد و شما را فراخواند. مشاهده کرد که پاسخگوی دعوت او هستید و برای فریب خوردن آماده‌اید. آنگاه از شما خواست که قیام کنید و مشاهده کرد که به آسانی این کار را انجام می‌دهید. شما را به غضب واداشت و دید، غضبناک هستید. پس بر شتران دیگران نشان زدید و بر آبی که سهم شما نبود، وارد شدید.

این در حالی بود که زمانی نگذشته بود و موضع شکاف زخم، هنوز وسیع بود و جراحی، التیام نیافته و پیامبر به قبر سپرده نشده بود.

بهانه آوردید که از فتنه می‌هراسید. آگاه باشید که در فتنه قرار گرفته‌اید و به راستی جهنم، کافران را احاطه نموده است.

این کار از شما بعید بود و چطور این کار را کردید؟ به کجا روی می‌آوردید؟ در حالی که کتاب خدا رویاروی شماست؟ آموزش، روشن و احکامش، درخشان و علائم هدایتش، ظاهر و محرّماتش، هویدا و اوامرش، واضح است؛ ولی آن را پشت سر انداختید.

آیا بی‌رغبتی به آن را خواهانید؟ یا به غیر قرآن حکم می‌کنید؟ که این برای ظالمان، بدل بدی است و هرکس غیر از اسلام، دینی را جویا باشد، از او پذیرفته نشده و در آخرت از زیانکاران خواهد بود...»^۱

۱. «فَلَمَّا اخْتَارَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ دَارَ أَنْبِيَائِهِ وَمَأْوَىٰ أَضْيَائِهِ، ظَهَرَ فِيكُمْ حَسَكَةُ النَّفَاقِ، وَ سَمَلُ جَلْبَابِ الدَّيْسِ، وَ نَطَقَ كَاطِمُ الْغَاوِينِ، وَ نَبَغَ خَامِلُ الْأَقْلِينِ، وَ هَدَرَ فَنِيْقُ الْمُبْطِلِينَ، فَخَطَرَ فِي عَرَصَاتِكُمْ، وَ أَطْلَعَ الشَّيْطَانُ رَأْسَهُ مِنْ مَغْرَزِهِ، هَاتِفًا بِكُمْ، فَأَلْفَاكُمْ لِدَعْوَتِهِ مُسْتَجِيبِينَ، وَ لِلْغَرَّةِ فِيهِ مَلَا حَظِينَ، ثُمَّ اسْتَنْهَضَكُمْ فَوَجَدَكُمْ خَفَافًا، وَ أَحْمَشَكُمْ فَأَلْفَاكُمْ غَضَابًا، فَوَسَمْتُمْ غَيْرَ أَيْلِكُمْ، وَ وَرَدْتُمْ غَيْرَ مَشْرِ بَكُمْ. هَذَا، وَ الْعَهْدُ قَرِيبٌ، وَ الْكَلِمُ رَحِيبٌ، وَ الْجُرْحُ لَمَّا يَنْدَمِلُ، وَ الرَّسُولُ لَمَّا يُقْبَرُ، ابْتِدَارًا زَعَمْتُمْ خَوْفَ الْفِتْنَةِ، أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا، وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ. فَهَيْهَاتَ مِنْكُمْ، وَ كَيْفَ بِكُمْ، وَ أَنَّى تُؤَفِّكُونَ، وَ كِتَابُ اللَّهِ بَيِّنٌ أَظْهَرَكُمْ، أُمُورُهُ ظَاهِرَةٌ، وَ أَحْكَامُهُ زَاهِرَةٌ، وَ أَعْلَامُهُ بَاهِرَةٌ، وَ زُؤَا جِرُهُ لَانْحَسَةٌ، وَ أَوَامِرُهُ وَاضِحَةٌ، وَ قَدْ خَلَقْتُمُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ، أَرُغْبَةً عَنْهُ تُرِيدُونَ؟ أَمْ بَغْيِرِهِ تَخْكُمُونَ؟ بِشَسِّ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا، وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ، وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ.» (طبرسی، احمد بن علی، «الإحتجاج علی أهل اللجاج»، ج ۱، ص ۹۸؛ جوهری بصری، احمد بن

پس از این مقدمه که به مثابه بزرگترین و چکیده‌ترین معارف حقیقی است و هر مؤمنی از عمق جان و با بصیرت تمام آن‌همه را باید دریافت کرده و از گمراهی و شرک و نفاق خود را برهاند، حضرت فاطمه (علیها السلام) از غصب ارث آل‌الله سخن به میان می‌آورند:

«آنگاه آن‌قدر درنگ نکردید که این دل‌رمیده آرام گیرد و کشیدن آن سهل گردد. پس آتش‌گیره‌ها را افروخته‌تر کردید و به آتش، دامن زدید تا آن را شعله‌ور سازید و برای اجابت ندای شیطان و برای خاموش کردن انوار دین روشن خدا و از بین بردن سنن پیامبر برگزیده آماده بودید. به بهانه خوردن، کف شیر را زیر لب پنهان می‌خورید و برای خانواده و فرزندان او در پشت تپه‌ها و درختان، کمین گرفته و راه می‌رفتید و ما باید بر این امور که همچون خنجر بران و فرورفتن نیزه در میان شکم است، صبر کنیم.»^۱

حضرت با برشمردن اولویتهای الهی تعریف شده برای خاندان وحی، به بهانه جلب یاری انصار و مجاهدان حاضر در مسجد، با همگان اتمام حجت می‌کند و از عاقبت شومی که در انتظار آنان است، بر حذرشان می‌دارد.

«آنچه می‌کنید در برابر چشم بینای خداوند قرار داشته و آنان که ستم کردند، به زودی می‌دانند که به کدام بازگشتگاهی باز خواهند گشت و من دختر کسی هستم که شما را از عذاب دردناک الهی که در پیش دارید، خبر

عبد العزیز، «السقیفة و فدک»، صص ۱۳۷-۱۴۰.

۱. «ثُمَّ لَمْ تَلْبَثُوا إِلَّا رَيْثَ أَنْ تَسْكُنَ نَفْرَتُهَا وَ يُنْسَلِسَ قِيَادَهَا ثُمَّ أَخَذْتُمْ ثُرُونَ وَقَدَّتْهَا وَ تَهَيَّجُونَ جَمْرَتَهَا وَ تَسْتَجِيبُونَ لِهَتَافِ الشَّيْطَانِ الْعَوِيِّ وَ إِطْفَاءِ أَنْوَارِ الدِّينِ الْجَلِيِّ وَ إِهْمَالِ سُنَنِ النَّبِيِّ الصَّنْفِيِّ تَشْرِبُونَ حَسَوًا فِي أَرْتِغَاءٍ - وَ تَنْشُونَ لِأَهْلِهِ وَ وُلْدِهِ فِي الْخُمْرَةِ وَ الضَّرَاءِ وَ يَصِيرُ مِنْكُمْ عَلِيٌّ مِثْلَ حَزْزِ الْمُدَى وَ وَخَزِ السُّنَانِ فِي الْحَشَاءِ...» (طبرسی، احمد بن علی، «الإحتجاج علی أهل اللجاج»، ج ۱، ص ۹۸؛ جوهری بصری، احمد بن عبد العزیز، «السقیفة و فدک»، صص ۱۳۷-۱۴۰).

رد پای یهود در فتنه‌ها و انحراف‌ها بعد از شهادت رسول اکرم ﷺ ■ ۱۰۷
داد، پس هر چه خواهید بکنید و ما هم کار خود را می‌کنیم و شما منتظر
بمانید و ما هم در انتظار به سر می‌بریم.»^۱

علی (علیه السلام) دعوت کننده به راه روشن

می‌خواستیم با مراجعه دادن به «خطبه فدکیه» همه سخن از راه روشن
را معطوف به عالی مقام‌ترین مقام از حجج الهی، پس از پیامبر اکرم ﷺ،
یعنی فاطمه زهرا (علیها السلام) کنیم؛ همو که با شهادت تمام و جوانمردانه در جمع
حاضران «مسجدالنبی» و در هنگامه غصب خلافت، سخن فرموده بودند.
حضرت امام علی (علیه السلام) خود در احتجاجی، به این طریق حق اشاره
فرمودند:

«هرگاه که با یکی از آنان خلوت می‌کردم و روزهای خدا را به یاد او
می‌آوردم و او را نسبت به اقدامی که می‌کند، هشدار می‌دادم. از من
می‌خواست و با من شرط می‌کرد که خلافت را پس از خود به او بسپارم؛
اما چون در من، جز راه روشن و عمل به کتاب خدا و وصیت پیامبر و
دادن حق هر کس بدان‌گونه که خداوند برای او قرار داده و منع او از آنچه
خداوند برای او قرار نداده است، ندیدند؛ خلافت را از من گرفتند و به
فرزند عقیان دادند.»^۲

۱. «فَبَعَيْنِ اللَّهِ مَا تَفْعَلُونَ، وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ، وَ أَنَا إِنِّي نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ
شَدِيدٍ، فَاعْمَلُوا إِنَّا عَامِلُونَ، وَ انْتظِرُوا إِنَّا مُنتظِرُونَ.» (طبرسی، احمد بن علی، «الإحتجاج علی أهل
اللجاج»، ج ۱، ص ۹۸؛ جوهری بصری، احمد بن عبد العزیز، «السقیفة و فدک»، صص ۱۲۷-۱۴۰).
۲. «فَإِذَا خَلُوتُ بِالْوَّاحِدِ ذَكَرْتُهُ أَيَّامَ اللَّهِ وَ حَذَرْتُهُ مَا هُوَ قَادِمٌ عَلَيْهِ وَ صَائِرٌ إِلَيْهِ التَّمَسُّ مِنِّي شَرْطاً
أَنْ أَصِيرَهَا لَهُ بَعْدِي فَلَمَّا لَمْ يَجِدُوا عِنْدِي إِلَّا الْمَحْجَةَ الْبَيْضَاءَ وَ الْحَمْلَ عَلَيَّ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ
وَصِيَّةِ الرَّسُولِ وَ إِعْطَاءَ كُلِّ أَمْرٍ مِنْهُمْ مَا جَعَلَهُ اللَّهُ لَهُ وَ مَنَعَهُ مَا لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ أَرْزَاقًا عَلَيَّ إِلَى
ابْنِ عَقِيانٍ...» (ابن بابویه، محمد بن علی، «الخصال»، قم، جامعه مدرسین، چاپ اول، ۱۳۶۲ ه. ش.،
ج ۲، ص ۳۷۵).

گویی حضرت در این احتجاج، صفات صاحب راه روشن را به اجمال بیان فرموده و عاری بودن غاصبان خلافت را از آنها متذکر شده است. آن حضرت در خطبه‌ای دیگر، خصال ملتزمان به راه روشن را تبیین فرمودند و از آن، به عنوان یکی از شروط کسانی یاد می‌کنند که مشمول رحمت می‌شوند.

«خداوند رحمت کند مردی را که حکمتی بشنود و آن را حفظ نماید؛ دعوت به هدایت شود و به آن نزدیک گردد و دامن هدایتگری را بگیرد و نجات یابد؛ خدای را پاس دارد و از گناه خود بترسد؛ تلاش خالص پیش فرستد و عمل صالح انجام دهد.»

ذخیره سودمند بیندوزد و از حرام دوری گزیند؛ تیر به نشانه زند و پاداش آخرتی بیابد؛ بر هوای نفس غلبه نماید و آرزویش را تکذیب کند؛ صبر را مرکب نجات قرار دهد و تقوا را توشه پس از مرگ کند؛ در راه روشن قدم نهد و ملتزم راه واضح شود؛ مهلت را غنیمت داند؛ با عمل خود بر اجل پیشی گیرد و از عمل خود، زاد و توشه بردارد.»^۱

از «مَحْجَّةُ الْبَيْضَاءِ الْعَظْمَى» به عنوان یکی از القاب خاص امیرالمؤمنین (علیه السلام) یاد می‌شود.

ابن عباس، در برشمردن القاب امام علی (علیه السلام) و توصیف ایشان نزد معاویه، به نحو خاص از این لقب یاد کرده و می‌گوید:

۱. «رَحِمَ اللَّهُ أَمْرًا سَمِعَ حُكْمًا فَوَعَى وَ دُعِيَ إِلَى رَشَادٍ فَدَنَا وَ أَخَذَ بِحُجْرَةِ هَادٍ فَتَجَا رَاقِبَ رَبِّهِ وَ خَافَ ذَنْبَهُ قَدَّمَ خَالصًا وَ عَمِلَ صَالِحًا اِكْتَسَبَ مَذْخُورًا وَ اجْتَنَّبَ مَخْذُورًا وَ رَمَى غَرَضًا وَ أَخْرَزَ عَوْضًا كَابَرَ هَوَاهُ وَ كَذَّبَ مُنَاهُ جَعَلَ الصَّبْرَ مَطِيَّةَ نَجَاتِهِ وَ التَّقْوَى عُدَّةً وَ فَاتِهِ رَكِبَ الطَّرِيقَةَ الْغُرَاءَ وَ لَزِمَ الْمَحْجَّةَ الْبَيْضَاءَ اغْتَنَّمَ الْمَهْلَ وَ بَادَرَ الْأَجَلَ وَ تَزَوَّدَ مِنَ الْعَمَلِ» (شریف الرضی، محمد بن حسین، «نهج البلاغه» (للمصباحی صالح)، قم، هجرت، چاپ اول، ۱۴۱۴ ه.ق.، ص ۱۰۳، خطبه (۷۶).

رد پای یهود در فتنه‌ها و انحراف‌ها بعد از شهادت رسول اکرم ﷺ ■ ۱۰۹

به خدا قسم اوست پرچم هدایت و پناهگاه مطمئن و محل سزاوار و دریای بخشندگی و کوه خرد و توشه علم مردمان و نور سفر در شب تاریک. به خدا قسم! اوست دعوت کننده به راه بزرگ روشن.^۱

این طریق خاص، ترسیم و تعیین شده خاندان وحی است که محمد و آل محمد ﷺ بر آن مستقر شده‌اند؛ بلکه خود، مصداق و مابه‌ازای خارجی آن شناخته می‌شوند و این امر، به نحو خاص و پس از رسول مکرم ﷺ در قول و فعل حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) ظهور کرد و همگان را به آن سوی در عمل و نظر فراخواندند. بدین سبب بود که آن حضرات خاندان وحی را، مابه‌ازای خارجی و مصداق صراط‌الله، صراط مستقیم و عروة الوثقی معرفی می‌کردند و مردم را به سوی خود می‌خواندند تا با مشی کردن بر جاده ولایت علی و اولاد معصوم ایشان (علیهم السلام) از ضلالت نجات یافته و مشمول رحمت خاص شوند؛ یعنی استعداد و استحقاق بهشت رضوان الهی بیابند.

امام علی (علیه السلام) فرمودند:

«منم صراط مستقیم خداوند و محکم‌ترین دستگیره‌ای که ناگسستنی است.»^۲

به همین سبب، ائمه هدی (علیهم السلام)، شیعیان اهل ولایت و معتقد به امامت و خلافت حقه را بر جاده و راه روشن مستقر شناخته‌اند.

یزید بن خلیفه می‌گوید: یکی از روزها خدمت امام صادق (علیه السلام) بودم. امام

۱. «... كَانَ وَ اللهُ: عَلَّمَ الْهُدَى، وَ كَهْفَ التَّقَى، وَ مَحَلَّ الْحَجَى، وَ بَحْرَ النَّدَى، وَ طَوْدَةَ النَّهَى وَ كَنْفَ الْعِلْمِ لِلْوَرَى، وَ نُورَ السَّفَرِ فِي ظُلْمِ الدُّجَى كَانَ [وَ اللهُ] دَاعِيًا إِلَى الْمَحَجَّةِ [الْبَيْضَاءِ] الْعَظْمَى...» (طبری آملی کبیر، محمد بن جریر بن رستم، «المسترشد فی إمامة علی بن ابی طالب (علیه السلام)»، قم، کوشانیپور، چاپ اول، ۱۴۱۵ هـ.ق.، صص ۳۰۶-۳۰۸).

۲. «أَنَا صِرَاطُ اللهِ الْمُسْتَقِيمُ وَ عُرْوَةُ الْوُثْقَى الَّتِي لَا انْفِصَامَ لَهَا.» (مجلسی، محمد باقر، «بحار الأنوار»، ج ۸، ص ۷۰).

فرمودند:

«شما به جایی توجه کردید که خداوند به آنجا توجه دارد. شما کسی را برگزیدید که خداوند آن را برگزید. مردم هر کدام به طرفی رفتند و به چپ و راست متوجه شدند؛ ولی شما به دنبال محمد ﷺ رفتید و شما بر طریق درستی قرار دارید...»^۱

کلام آخرین فاطمه زهرا علیها السلام، بیمناک آینده

فاطمه زهرا علیها السلام پس از تحمل آسیب‌های بسیار از جانب حق‌ناشناسان، کافر نعمتان و غاصبان خلافت حقه علی علیه السلام در حالی که بیمار و رنجور بر بستر بیماری افتاده بودند و در وقت دیدار زنان مهاجران و انصار که به قصد عیادت ایشان وارد شده بودند، دیگر بار سخنان کوبنده‌ای فرمودند؛ متضمن هشدارها و پیش‌بینی‌هایی شگفت برای آیندگان. به نظر این حقیر، این خطبه، بخش مکمل خطبه فدکیه و بخش دیگری است از دفتر «راه روشن» و «محجة البیضاء» که علی علیه السلام و اولاد کرامش علیهم السلام بر آن استوار و دعوت‌کننده به سوی آن بودند.

عیادت‌کنندگان رو به حضرت، عرض کردند: چگونه صبح کردی در بیماریات و چگونه‌ای ای دختر رسول خدا؟

او در پاسخ، حمد و سپاس خدا را به جای آورد و درود بر پدرش پیامبر صلی الله علیه و آله فرستاد. سپس فرمودند:

«به خدا، در حالی صبح کردم که از دنیای شما متنفرم، مردان شما را دشمن

۱. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «قَالَ لَنَا وَ نَحْنُ عِنْدَهُ نَنْظَرْتُمْ وَ اللَّهُ حَيْثُ نَظَرَ اللَّهُ وَ اخْتَرْتُمْ مَن اخْتَارَ اللَّهُ وَ اخَذَ النَّاسُ يَمِينًا وَ شِمَالًا وَ قَصَدْتُمْ قَصْدَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَ اللَّهُ إِنَّكُمْ لَعَلَى الْمَحْجَةِ الْبَيْضَاءِ.» (برقی، احمد بن محمد «المحاسن»، قم، دار الکتب الإسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۷۱ هـ.ق.، ج ۱، ص ۱۴۸).

رد پای یهود در فتنه‌ها و انحراف‌ها بعد از شهادت رسول اکرم ﷺ ■ ۱۱۱
می‌شمرم و از آنان بیزارم. آنها را آزمودم و دور افکندم. امتحان کردم و
مبغوض داشتم.

چقدر زشت است شکسته شدن شمشیرها [و سکوت در برابر غاصبان]
و بازی کردن بعد از جد [و به شوخی گرفتن سرنوشت اسلام و مسلمین]
و کوبیدن بر سنگ [و کار بی حاصل کردن] و شکافته شدن نیزه‌ها [و
تسلیم در برابر دشمن] و فساد عقیده، و گمراهی افکار، و لغزش اراده‌ها.
«بِئْسَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُمْ أَنْفُسَهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ فِي الْعَذَابِ هُمْ
خَالِدُونَ»^۱

چه بد اعمالی از پیش برای [معاد] آنان فرستاد، نتیجه آن، خشم خداوند
بود، و در عذاب [الهی] جاودانه خواهد ماند.»

و چون چنین دیدم، مسئولیت آن را به گردنشان افکندم و بار سنگین
گناهان را بر دوششان و ره آورد هجومش را بر عهده آنان نهادم.
وای بر آنان! چگونه خلافت را از کوه‌های محکم رسالت و شالوده‌های
متین نبوت و رهبری و جایگاه نزول وحی و جبرئیل امین و آگاهان در
امر دنیا و دین کنار زدند؟

آنان چه ایرادی را بر ابوالحسن علی (علیه السلام) داشتند؟
والله! آنان بر شمشیر برنده او ایراد می‌گرفتند و بی‌اعتناییش در برابر
مرگ در میدان نبرد و قدرت او در جنگجویی و ضربات در هم شکننده‌اش
بر دشمن!

به خدا سوگند! [اگر امر خلافت با او بود] هر گاه مردم از جاده حق
منحرف می‌شدند و از پذیرش دلیل روشن سرباز می‌زدند، آنان را با نرمی

و ملایمت به سوی منزل مقصود سیر می‌داد؛ سیری که هرگز آزار دهنده نبود. نه مرکب ناتوان می‌شد و نه راکب خسته و ملول و سرانجام، آنان را به سرچشمه آب زلال و گوارا وارد می‌ساخت. نه‌ری که دو طرفش مملو از آب بود؛ آبی که هرگز ناصاف نمی‌شد.

سپس آنان را پس از سیرابی کامل، باز می‌گرداند و سرانجام، او را در پنهان و آشکار خیرخواه خود می‌یافتند.

[آری]، او هرگز از دنیا بهره نمی‌گرفت و از آن، سودی، جز سیراب کردن تشنه کامان و سیر نمودن گرسنگان نداشت و در اینجا، دنیا پرست از زاهد و راستگو از دروغگو برای همه آنان روشن می‌شد.

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»^۱

و اگر اهل شهرها و آبادی‌ها ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند، برکات آسمان و زمین را بر آنان می‌گشودیم؛ ولی [آنان حق را] تکذیب کردند و ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم.

«فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتٌ مَّا كَسَبُوا وَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتٌ مَّا كَسَبُوا وَ مَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ»^۲

و ظالمان این گروه نیز به زودی گرفتار بدی‌های اعمالی که انجام داده‌اند، خواهند شد و هرگز نمی‌توانند از چنگال عذاب الهی بگریزند.

آری، این سرنوشتی است که در انتظار آنان است.

اکنون، بیا و بشنو [از دلیل‌های واهی آنان]! و هر قدر عمر کنی، دنیا شگفتی تازه‌ای به تو نشان می‌دهد! و اگر می‌خواهی تعجب کنی، از سخنان

۱. سوره اعراف، آیه ۹۶.

۲. سوره زمر، آیه ۵۱.

آنان تعجب کن (و منطقشان را در باب خلافت دیگران بشنو).

ای کاش می‌دانستم آنان به کدام سند استناد جستند؟ و بر کدام پشتوانه‌ای اعتماد کردند؟ و به کدام دستاویز محکم چنگ زدند؟ و بر کدامین ذریه، جرئت کردند و مسلط شدند؟

«لِبِئْسَ الْمَوْلَىٰ وَ لِبِئْسَ الْعَشِيرَۃُ ۗ ۱ بِئْسَ لِلظَّالِمِینَ بَدَلًا ۗ ۲»

چه بد مولا و یاوری و چه بد مونس و معاشری» و «چه جایگزینی بدی است برای ستمکاران!»

آنان «پیشگامان» را رها کرده و به سراغ «دنباله‌ها» رفتند. شانه را با دم معاوضه کردند! بینی گروهی که (کار بد می‌کنند) و گمان دارند کار خوب انجام می‌دهند، بر خاک مذلت مالیده شود.

«أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَ لَكِن لَّا يَشْعُرُونَ ۗ ۳»

آگاه باشید، اینان همان مفسدانند؛ ولی نمی‌فهمند.»

وای به حال آنان!

«أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ۗ ۴»

آیا کسی که هدایت به سوی حق می‌کند، برای پیروی شایسته‌تر است یا آن کس که خود هدایت نمی‌شود؛ مگر هدایتش کنند؟! شما را چه می‌شود؟ چگونه داوری می‌کنید؟!»

بدانید، به جان خودم سوگند! ناچه خلافت باردار شده است. منتظر باشید؛

۱. سوره حج، آیه ۱۳.

۲. سوره کهف، آیه ۵۰.

۳. سوره بقره، آیه ۱۲.

۴. سوره یونس، آیه ۳۵.

چندان نمی‌گذرد که نوزاد خود را به دنیا می‌آورد [آنگاه ببینید، چه نوزادی آورده است!] سپس به جای کاسه شیر، کاسه‌های پر از خون تازه و سم‌کشنده را بدوشید [و لاجرم سرکشید!] و آن زمان است که طرفداران باطل گرفتار خسران می‌شوند. آری، سرانجام، دنباله‌روان [چشم و گوش بسته و بی‌خبر] عاقبت کاری را که پیشوایانشان پایه‌گذاری کردند، خواهند فهمید [و با تمام وجودشان، آثار شوم آن را لمس می‌کنند].

[بروید] از این پس، به دنیای خود «دل خوش» کنید و از آن راضی و خوشحال باشید؛ ولی برای امتحان و فتنه پراضطرابی که در انتظار شماست، خود را آماده کنید و شادمان باشید به شمشیرهای برنده!

و سلطه تجاوزگرانی ستمگر و خونخوار و هرج و مرجی فراگیر و حکومتی مستبد از ناحیه ظالمان؛ حکومتی که ثروت‌های شما را بر باد می‌دهد و جمعیت شما را درو می‌کند!

اسفا بر شما! چگونه امید نجات دارید؛ در حالی که حقیقت بر شما مخفی مانده و از واقعیت‌ها بی‌خبرید؟!

«أَنْزَلْنَاهُمْ مَكُومًا وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ»^۱

آیا ما می‌توانیم شما را به پذیرش این دلیل روشن مجبور کنیم با اینکه شما کراهت دارید؟»^۲

۱. سوره هود، آیه ۱۲.

۲. قَالَ سُوَيْدُ بْنُ غَفَلَةَ: لَمَّا مَرَضَتْ فَاطِمَةُ (ع) الْمَرْيُومَةُ الَّتِي تُوَفِّيَتْ فِيهَا دَخَلَتْ عَلَيْهَا نِسَاءُ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ يَغْدُنَهَا فَقُلْنَ لَهَا كَيْفَ أَصْبَحْتَ مِنْ عِلَّتِكَ يَا ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ فَحَمَدَتْ اللَّهَ وَصَلَّتْ عَلَيَّ أَبِيهَا ثُمَّ قَالَتْ أَصْبَحْتُ وَاللَّهِ عَائِفَةً لِدُنْيَاكَنَّ قَالِيَةً لِرَجَالِكُنَّ لَفَطْتُهُمْ بَعْدَ أَنْ عَجَمْتُهُمْ وَسَبَّيْتُهُمْ بَعْدَ أَنْ سَبَرْتُهُمْ فَقُبِحًا لِقَوْلِ الْحَدِّ وَاللَّعِبِ بَعْدَ الْجَدِّ وَقِرْعِ الصَّفَاةِ وَصَدْعِ الْقَنَاةِ وَخْتَلِ الْأَرْءَاءِ وَزَلَلِ الْأَهْوَاءِ وَبُئْسَ مَا قَدَّمْتَ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ لَا جَرَمَ لَقَدْ قَلَّدْتُهُمْ رَبَقَتَهَا وَحَمَلْتُهُمْ أَوْقَتَهَا وَشَسَنْتُ عَلَيْهِمْ غَارَاتِهَا فَجَدَعًا وَعَقْرًا وَبَعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَيَحْتُمُّونَ أَنِّي زَعَزَعُوهَا عَنْ رِوَاسِي الرِّسَالَةِ وَقَوَاعِدِ النُّبُوَّةِ وَالِدَّلَالَةِ وَمَهْبِطِ الرُّوحِ الْأَمِينِ وَالطَّبِينِ بِأُمُورِ الدُّنْيَا وَالْدِّينِ إِلَّا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ وَمَا الَّذِي نَقَمُوا مِنْ أَبِي الْحَسَنِ (ع) نَقَمُوا وَ

با اختفای راه روشن (محجة البیضاء) همه پیش‌بینی‌های فاطمه زهرا (علیها السلام) درباره اوضاع فردی و اجتماعی مسلمانان به وقوع پیوست. ناچه خلافت پدران ظلمت باردار شد، نوزاد کریه المنظر با باطنی سیاه و شیطانی، پای به عرصه گذاشت. از پستان شیاطین بارور شد و به ثمر نشست. متجاوزان ستمگر به اسم خدا و کتاب خدا بر اریکه خلافت و سلطنت، یکی واسپس دیگری تکیه زدند؛ چونان بوزینگان از منابر بالا رفتند، ثروت‌ها را بر باد دادند، مؤمنان و مستضعفان آل محمد ﷺ را یکی واسپس دیگری از دم تیغ گذراندند، بر صغیر و کبیر رحم روانداشتند. زمانی مردم از حاصل کشت خود آگاه شدند که کاسه‌هایی پر خون، از سر فرزندان خود سر می‌کشیدند، در ابتلایی سخت از شبهات، جعلیات و تجدید حیات عصر جاهلی.

الله منه نكیر سنیفه و قلة مبالاته لحنفه و شدة وطأته و نکال و فعتیه و تنمره فی ذات الله و تالله لو مالوا عن المحجة اللائحة و زالوا عن قبول الحجة الواضحة لردهم إليها و حملهم علیها و لسا ر بهم سیراً سوجاً - لا یكلم حشاشه [خشاشه] و لا یكل سائره و لا یمل راکبه و لا یردهم منهلاً نمیراً صافياً رویاً تطفح ضفتاه و لا یترنق جانباه و لأضدرهم بطاناً و نصح لهم سراً و إعلاناً و لم یكن یتحلی من الدنیا بطائل و لا یخظی منها بنائل غیر ری الناهل و شنبعة الكافل و لبان لهم الزاهد من الرأغب و الصادق من الكاذب و لو أن أهل القرى آمنوا و اتقوا لفتحنا علیهم بركات من السماء و الأرض و لكن كذبوا فأخذناهم بما كانوا یكسبون و الذین ظلموا من هؤلاء سیصیبهم سببات ما كسبوا و ما هم بمعجزین ألا هلّم فاسمع و ما عشت أراک الدهر عجیباً - و إن تغجب فعجب قولهم لیت سفری الی ای سناد استندوا و الی ای عماد اعتمدوا و بآیة عزوة تمسكوا و علی آیة ذریة أقدموا و اختكوا لبس المولی و لبس العسیر و لبس للظالمین بدلاً استبدلوا و الله الذنابی بالقوادم و العجز بالكاهل فرغماً لمعاطس قوم یخسبون أنهم یخسبون صنعا ... ألا إنهم هم المفسدون و لكن لا یشفرون - و یحهم أ فمن یهدی الی الحق أحق أن یتبع أمن لا یهدی إلا أن یهدی فما لكم کیف تحكمون أما لعمری لقد لفقحت فنظرة ریتما تنتج ثم اختلبوا ملء القعب دماً عیظاً و دعافاً مبیداً هنالك یخسر المبطلون و یعرف الباطلون غیب ما أسس الأولون ثم طیبوا عن دنیاكم أنفساً و اطمأنوا للفتنة جاشاً و أبشروا بسیف صارم و سطوة معتد غاشم و بهرج شامل و استبداد من الظالمین یدع فینکم زهیداً و جمعکم حصیداً فیاً حسرتی لکم و انی بکم و قد عمیت علیکم أنلزمكموها و أنتم لها کارهون. (طبرسی، احمد بن علی، «الإحتجاج علی أهل اللجاج».

غرس شجره ملعونه و موقعتت اسرائیلیان

سال‌ها پیش از واقعه غصب خلافت، خداوند در رؤیایی سخت و دردناک، وقایع بعد از رحلت را به رسول مکرم ﷺ نشان داده بود. حضرت در خواب دیدند که میمون‌ها از منبر ایشان بالا و پایین می‌روند.

در این باره امام جعفر صادق (علیه السلام) فرمودند:

«و در عالم رؤیای رسول خدا ﷺ، بنی‌امیه را در حالی به او نشان دادند که بر منبرش بالا می‌روند و مردم را از صراط هدایت (راه روشن) به راه ضلالت واپس می‌برند. از این رو شب را اندوهگین و محزون صبح کرد. پس جبرئیل (علیه السلام) بر او نازل شد و عرضه داشت: یا رسول الله! چرا شما را اندوهگین و محزون می‌بینم؟ حضرت فرمودند:

«ای جبرئیل! من شب قبل بنی‌امیه را دیدم که پس از من، از منبرم بالا می‌روند و مردم را از صراط هدایت به راه ضلالت واپس می‌برند.»

جبرئیل گفت: به آن خدایی که تو را بر حق، به نبوت مبعوث کرده، این چیزی است که من از آن اطلاع ندارم. سپس به آسمان عروج کرد و دیری نگذشت که با آیه‌ای از قرآن که پیامبر ﷺ را بر آن دلگرم می‌ساخت، فرود آمد و آن آیه بود:

«أَفَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ مَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ
مَا كَانُوا يُمْتَعُونَ»^۱

آیا در این باره اندیشه‌اید که اگر ما سال‌ها ایشان را از لذات حیات متمتع سازیم و پس از آن عذاب موعود بر ایشان فرود آید، آن برخوردار از طول عمر و خوش‌گذرانی چیزی از عذاب خدا را از ایشان دفع نمی‌کند.»
و همچنین «سوره قدر» را بر آن حضرت نازل کرد که خدا در این سوره،

۱. سوره شعرا، آیات ۲۰۵-۲۰۷.

شب قدر را برای پیامبرش بهتر از هزار ماه سلطنت بنی‌امیه قرار داد.^۱ در متون روایی شیعه و سنی، اخبار متعددی درباره‌ی خواب پیامبر ﷺ و خلافت شجره‌ ملعونه و میمون‌هایی که از منبر حضرت بالا و پایین می‌روند، وارد شده است؛ از جمله:

انس بن مالک می‌گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمودند: «به زودی، مردی از امت من بر مردم چیره می‌شود که فراخ‌روده و گشاده‌گلوست. می‌خورد؛ ولی سیر نمی‌شود. گناه جن و انس را به دوش می‌کشد؛ روزی به جست‌وجوی فرمانروایی برمی‌آید. هرگاه بر او دست یافتید، شکمش را پاره کنید.»

انس می‌گوید: در دست رسول خدا ﷺ چوب دستی بود که نوک آن را به شکم معاویه نهاده بود.^۲

سید بن طاووس پیش‌گویی و خبر دادن پیامبر اکرم ﷺ از حکومت‌خواهی معاویه و امر به کشتن وی را در قالب چند خبر آورده است.^۳

۱. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: «رَأَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي مَنَامِهِ بَنِي أُمَيَّةَ يَضَعُونَ عَلَيَّ مِنْبِرَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ يُضِلُّونَ النَّاسَ عَنِ الصِّرَاطِ الْقَهْقَرِيِّ فَأَضْبَحَ كَثِيبًا حَزِينًا قَالَ فَهَبَطَ عَلَيْهِ جِبْرَائِيلُ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا لِي أَرَاكَ كَثِيبًا حَزِينًا؟ قَالَ ﷺ: «يَا جِبْرَائِيلُ إِنِّي رَأَيْتُ بَنِي أُمَيَّةَ فِي لَيْلَتِي هَذِهِ يَضَعُونَ مِنْبِرِي مِنْ بَعْدِي وَ يُضِلُّونَ النَّاسَ عَنِ الصِّرَاطِ الْقَهْقَرِيِّ.» فَقَالَ: وَ الَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ نَبِيًّا إِنَّ هَذَا شَيْءٌ مَا أَطْلَعْتُ عَلَيْهِ فَعَرَجَ إِلَى السَّمَاءِ فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ نَزَلَ عَلَيْهِ بَأَى مِنَ الْقُرْآنِ يُؤَنِّسُهُ بِهَا قَالَ: أَمْ قَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ مَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يُمْتَعُونَ وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ - إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَ مَا أَذْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ - لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ جَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَيْلَةَ الْقَدْرِ لِنَبِيِّهِ ﷺ خَيْرًا مِنْ أَلْفِ شَهْرِ مُلْكِ بَنِي أُمَيَّةَ.» (كليني، محمد بن يعقوب، «الكافي»، ج ۴، ص ۱۵۹؛ ابن بابويه، محمد بن علي، «من لا يحضره الفقيه»، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ۱۴۱۳ هـ. ق.، ج ۲، ص ۱۵۷).

۲. عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «سَيَظْهَرُ عَلَيَّ النَّاسُ رَجُلٌ مِنْ أُمَّتِي عَظِيمُ السُّرَّةِ وَ أَسِيعُ الْبُلْعُومِ يَأْكُلُ وَ لَا يَشْبَعُ يَحْمِلُ وَ زَرَّ الثَّقَلَيْنِ يَطْلُبُ الْإِمَارَةَ يَوْمًا فَإِذَا أَذْرَكَ كَتْمُوهُ فَأَبْقَرُوا بَطْنَهُ.» قَالَ وَ كَانَ فِي يَدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَضِيبٌ قَدْ وَضَعَ طَرَفَهُ فِي بَطْنِ مُعَاوِيَةَ. (مجلسي، محمدباقر، «بحار الأنوار»، ج ۳۳، ص ۲۱۷؛ «شرح نهج البلاغه لابن أبي الحديد»، ج ۴، ص ۱۰۸).

۳. ابن طاووس، علي بن موسى، «التشريف بالمنن في التعريف بالفتن»، قم، مؤسسه صاحب

ابوهریره می‌گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمودند:

«هلاکت امت من به دست جوانکانی از قریش است.»^۱

ابن حجر در شرح این حدیث می‌گوید: ابوهریره در بازار راه می‌رفت و می‌گفت: خدایا مرا به سال شصت (که در آن حکومت کودکانی را شاهد باشیم، نرسان.

ابن حجر می‌نویسد: مراد ابوهریره خلافت یزید در سال شصت هجری قمری بود.^۲

بدین ترتیب، سلاح بر کف گرفته؛ اسب‌ها را زین کرده بر خاندان رسول خدا ﷺ تاختند. مردانشان را به شهادت رساندند، زنان و کودکانشان را به اسارت گرفته و شادی‌کنان به هم تبریک گفتند و مجلس شراب و عیش برپا کردند و از آن همه ظلمی که بر اصحاب راه روشن روا داشتند، ابا نکردند.

دامنه آن همه ظلم و بیداد به همه ادوار و ازمنه بعدی نیز کشیده شد و تمامی کاروان اسلام و مسلمانان، خارج از طریق صلاح و اصلاح، به بیراهه کفر و شرک و نفاق گرفتار آمده، طعمه گرگان آدمی‌خوار از خاندان یهودی و یهودی‌زادگان شدند.

دولت‌های در ظاهر اسلامی، با گذر زمان به اقصا نقاط زمین کشیده شد، سرزمین فراخ پارس عصر ساسانی فتح شد، سپاهیان مسلمان به «آفریقا»

الأمر... چاپ اول، ۱۴۱۶ هـ.ق.، باب ۱۴، صص ۷۲-۷۴.

۱. «هَلَاكُ أُمَّتِي عَلَى يَدَيْ غِلْمَةٍ مِنْ قُرَيْشٍ...» (پیشوایی، مهدی، «مقتل جامع سیدالشهداء»، ج ۱، ص ۳۲۱-۳۲۷؛ به نقل از بخاری، محمد بن اسماعیل، «صحیح»، تحقیق محمدزهیر بن ناصر الناصر، دمشق، دار طوق النجاة، چاپ اول، ۱۴۲۲ هـ.ق.، ج ۴، ص ۱۹۹).

۲. عسقلانی، ابن حجر، «فتح الباری فی شرح صحیح البخاری»، بیروت، دارالمعرفه، ۱۳۷۹ هـ.ق.، ج ۱۳، صص ۷-۸.

رسیدند و سرانجام در سال سیزدهم هجری قمری (۶۳۶ م.) دروازه‌های «بیت‌المقدس» بر مسلمانان گشوده شد.

فرمانده و اسقف اعظم شهر «سفرونیوس»، طی معاهده‌ای از خلیفه خواست که مانع ورود و اقامت یهودیان به بیت‌المقدس شوند؛ اما همین‌که مسلمانان زمان امور آن سرزمین را به دست گرفتند، یوغ استبداد را از گرده یهودیان برداشتند و آنها توانستند با آرامش و آزادی به زندگی خود ادامه دهند.^۱

آورده‌اند که در همین سفر، خلیفه مشاهده کرد که رومیان بخشی از هیکل و معبد کهن یهود را در «بیت‌المقدس»، در خاک مدفون کرده‌اند. او برای زدودن خاک از روی هیکل، شخصاً دست به کار شد و حتی نوشته‌اند که با گوشه لباس خویش، خاک‌ها را جا به جا می‌کرد. سربازان مسلمان با دیدن این صحنه، به کمک وی شتافتند و در اندک زمانی، خاک‌ها را از روی هیکل کنار زدند.^۲

بنا بر نقل نویسندگان یهود، پس از فتح «عراق» به دست مسلمانان، خلیفه دوم، حاخام اکبر، بستانی را به عنوان پیشوای دینی طایفه یهود در کشورهای اسلامی تعیین کرد و به او لقب رأس‌الجالوت داد^۳ و این در حالی است که در همان زمین، علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) و فرزندان کرامش (علیهم السلام)، منزوی، مطرود و مبتلای رنج و تعب بودند و حقوق اهل ذمه بیشتر مراعات می‌شد.

۱. کریمیان، احمد، «یهود و صهیونیسم»، مؤسسه بوستان کتاب، چاپ سوم، ۱۳۸۹، ص ۳۵۱؛ به نقل از سعفان، کامل، «الیهود، تاریخ و عقیده»، قاهره، دارالاعتصام، ۱۹۸۸ م.، ص ۳۷.

۲. کریمیان، احمد، «یهود و صهیونیسم»، ص ۲۵؛ به نقل از القوصی، عطیه، «الیهود فی ظل المضارة الاسلامیة»، قاهره، مرکز الدراسات الشرقیة، ۲۰۰۱ م.، ص ۴۵.

۳. همان.

در سال ۳۱۱ ه.ق. (۹۲۳ م.) المقتدر، خلیفه عباسی، فرمانی صادر کرد مبنی بر اینکه، چنانچه یکی از اهل ذمه بمیرد و وارثی نداشته باشد، میراث او به هم‌کیشان وی واگذار شود؛ در حالی که میراث یک مسلمان در چنین شرایطی، به بیت المال منتقل می‌شد.^۱

با خارج ساختن «بنی‌اسماعیل» از مدار خلافت و کوتاه کردن دست آنها از مناصب و مصادری که ضامن حیات معنوی اسلام و مسلمانان می‌شد و تهی کردن حوزه فرهنگی آن جغرافیای وسیع سیاسی از فرامین و احکام خاندان وحی، از اسلام پوسته‌ای و جسمی فاقد حقیقت مانده بود که در سودای امارت و خلافت، بسان قیصران رومی و سلاطین ایرانی پیش می‌رفت.

انزوای بنی‌اسماعیل، مهم‌ترین خواسته «بنی‌اسرائیل» بود و مابقی هرچه به اسم اسلام و رسم مسلمانی اموی و عباسی جاری بود، مانع و رادعی برای بنی‌اسرائیل و تداوم حیات شیطانی‌اش تا رسیدن به سلطه بلامنازعه بر همه مقدرات و مقدرات جغرافیای زمین، به حساب نمی‌آمد. اگرچه جغرافیای سیاسی خلفای اموی و عباسی، به اقصا نقاط جهان از «چین» تا «آفریقا» و از «ارمنستان» تا «یمن» کشیده شد؛ اما دامنه ضدیت، مخالفت و تعرض به ساحات علویان، هیچگاه بسته و محدود نماند و به تبع آن، هر زمان بر فاصله میان عمل و نظر ساکنان این پهنه وسیع، یعنی جدایی میان جغرافیای فکری و اعتقادی حقیقی و مناسبات تمدنی آنها افزوده شد؛ گویی با گذر زمان و به تدریج، روح از کالبد فاصله گرفته و از آن جدا می‌شد تا آن زمان که دیگر، جز پوسته‌ای بی‌جان و بی‌روح از اسلام و رسم

۱. کریمیان، احمد، «یهود و صهیونیسم»، ص ۲۵۲؛ به نقل از متز، آدم، «الحضارة الإسلامية فی القرن الرابع الهجری»، تقریب محمد عبدالهادی ابوریده، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۹۶۷ م.، ج ۱، ص ۷۷.

مسلمانی باقی نماند.

با التقاط در آموزه‌های دینی و اختلاط فرهنگی مسلمانان، متأثر از جدایی میان مناسبات سیاسی کلان حکومتی و بنیان‌های فکری حقیقی و گذر زمان، جان مسلمانان، ضعیف‌تر و نحیف‌تر از قبل و بر استعدادشان برای فروپاشی و استحاله در حوزه فرهنگی و تمدنی بیگانه افزوده شد.

خلفای اموی و عباسی، همه همّت خود را از یک سو متوجه خوش‌گذرانی و ثروت‌اندوزی کردند و از دیگر سو، مترصد کوچکترین حرکت علویان ساختند و به این ترتیب، از همه آنچه که موجب فروپاشی و اضمحلال حوزه‌های فرهنگی و تمدنی بود، غافل شدند.

کشمکش و رقابت استانداران و حکام ولایت‌ها برای جلب ثروت هرچه بیشتر، به ویژه در شبه جزیره «ایبری» (اندلس) تا آنجا پیش رفت که همه آن سرزمین فراخ که برای قرون متمادی، چون نگینی می‌درخشید، از دست مسلمانان خارج شد و حکام مسیحی، همه مسلمانان را از آن شبه جزیره اخراج کردند.

نفوذ تدریجی یهودیان و کسب مشاغل حسّاس در دولت‌های اسلامی، رخنه موریانه‌هایی را سبب شد که جهان اسلام را از درون مستعد فروپاشی می‌کرد.

بنیامین تطیلی،^۱ جهانگرد یهودی اندلسی که قرن ششم هجری قمری از کشورهای اسلامی دیدار کرده است، می‌نویسد:

یهودیان در سراسر کشورهای اسلامی، تنها سالی یک دینار جزیه می‌پردازند.^۲

۱. منسوب به شهر «تطیله»، در حوالی «قرطبه».

۲. کریمیان، احمد، «یهود و صهیونیسم»، ص ۲۵۴؛ به نقل از القوصی، عطیه، «الیهود فی ظل

پس از آنکه، «بغداد» بنا شد و مرکز خلافت عباسی قرار گرفت، این شهر محل استقرار بزرگترین پیشوای یهود شد و خلیفه عباسی خود، شخصاً حکم ریاست رأس‌الجالوت را صادر کرد.

خلفای عباسی نیز همچنان بر ادامه ریاست طایفه یهود توسط خاندان بستانی، با عنوان رأس‌الجالوت موافقت کرده و آنان هر کدام طی مراسم ویژه‌ای، حکم ریاست خود را از دست خلیفه دریافت می‌کردند.^۱

در دورانی که یهودیان اروپا از سوی جامعه خویش مطرود شده و در محله‌های پست و آلوده‌ای در خارج از شهر، به نام «گتو» محکوم به انزوا بودند، گروه‌های فراوانی از یهودیان در شهرها و کشورهای اسلامی در کنار مسلمانان، با آرامش و امنیت کامل زندگی می‌کردند؛ با وجود آنکه معمولاً ترجیح می‌دادند در مجاورت یکدیگر زندگی کنند؛ اما هرگز محله‌های خاصی برای ایشان وجود نداشته است و حتی معبد‌هایشان، چنان در سراسر شهر پراکنده بود که تقریباً هیچ محله‌ای خالی از آنها نبود.^۲

بر اساس یک سند تاریخی در حوالی سال ۵۸۱ ه.ق. (۱۱۸۵ م.) تنها در «عراق»، ششصد هزار یهودی به سر می‌بردند.^۳

در عهد امویان و عباسیان، جامعه یهودی در جغرافیای وسیع خلافت اسلامی رو به رشد نهاد و دوره خاصی از حیات فرهنگی و اجتماعی را

المضارة الاسلامية»، ص ۱۳.

۱. کریمیان، احمد، «یهود و صهیونیسم»، ص ۲۵۴؛ به نقل از القوصی، عطیه، «الیهود فی ظل الحضارة الاسلامية»، صص ۴۹-۵۰.

۲. کریمیان، احمد، «یهود و صهیونیسم»، ص ۲۵۴؛ به نقل از متز، آدم، «الحضارة الإسلامية فی القرن الرابع الهجری»، ص ۹۳.

۳. رک: امین، احمد، «ظهر الاسلام»، ج ۱، ص ۸۲.

تجربه کرد.

یهودیان در سایه این خلافت وسیع در امنیت و برخورداری تمام بر جمعیت و نفوذ خود در میان مسلمانان افزودند. بزرگترین جامعه یهودی «عراق» در پایتخت، یعنی «بغداد» متمرکز بود.

محلّه یهودیان و پل بخش غربی بغداد، به نام «پل یهود» نشان‌دهنده حضور جمعیت یهودیان در این شهر بوده است.^۱

به نظر برنارد لوئیس، پژوهشگر فرانسوی یهودی تاریخ اسلام، یهودیان چهارده قرن تحت فرمان مسلمانان در سرزمین‌های گوناگون زندگی کردند.^۲

در دوران خلفای عباسی که از سال ۱۳۲ ه.ق. تا ۶۵۶ ه.ق. بر قلمروی وسیعی حکومت می‌کردند، اوضاع و احوال یهودیان مناسب بوده، مأمون عباسی (۱۹۸-۲۱۸ ه.ق.) طی فرمانی به اقلیت‌های دینی مسیحی، یهودی و زرتشتی در اداره امور داخلی‌شان خودمختاری اعطا کرد. مأمون برای تخفیف مقام حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) جلسات گوناگونی را برای مباحثه با امام و رأس‌الجالوت یهودی و دیگر سران فرقه‌های صاحب‌جاه و نام‌مسیحی و صابئی ترتیب می‌داد.

یهودیان در دربار خلفای عباسی و امرای «بویه» در زمینه‌های علمی، از جمله پزشکی، هیئت و فلسفه تبحر داشتند، توانایی‌هایی که گاه آنها را به مقام‌های مهم می‌رساند. نفوذ یهودیان به خصوص در دوره معز، خلیفه

۱. اشپولر، برتولد، «تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی»؛ «دائرةالمعارف بزرگ اسلامی»، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۰، ص ۵۹۶.
۲. دقیقیان، شیرین دخت، «نردبانی به آسمان، نیایشگاه در تاریخ و فلسفه یهود»، تهران، نشر ویدا، ص ۳۰۹.

عبّاسی به اوج خود رسید.^۱

در عصر عبّاسی، یهودیان نقش مهمی در مناسبات مالی و اقتصادی «بغداد» داشتند.

یکی از مهم‌ترین زمینه‌های فرهنگی یهودیان در این ادوار، طبابت بود. همین پیشه، به یهودیان ساکن خلافت اسلامی مصونیت می‌بخشید؛ بلکه زمینه‌های نفوذ آنان در دربار خلفا را فراهم می‌ساخت و باعث می‌شد تا آنها از همه مناسبات، معاملات و تصمیمات دستگاه سیاسی مسلمانان اطلاعات کافی به دست آورند.

بررسی آماری کتاب‌های تراجم پزشکان، چون «طبقات الاطباء و الحكماء» اثر ابن جلجل (۳۳۲ هـ.ق.)، «اخبار العلماء باخبار الحكماء» تألیف ابن قفطی (۶۴۲ هـ.ق.)، «عیون الانباء فی طبقات الاطباء» تألیف ابن ابی‌اصیبعه (۶۶۸ هـ.ق.) و «معجم الاطباء من سنة ۶۵۰ هـ.ق. الی یومنا هذا» اثر احمد عیسی بک (۱۲۹۳ هـ.ق.) نشان می‌دهد که از حدود هزار و صد پزشکی که تا سده دهم هجری در سرزمین‌های اسلامی، دارای شهرت شایان ذکر بوده‌اند، حدود یکصد و بیست تن از آنان در دربارهای اسلامی فعالیت چشمگیر و جایگاه ویژه‌ای داشته‌اند که نزدیک به نیمی از این شمار پزشکان غیرمسلمان را، مسیحی، یهودی و در مواردی صابئی و سامری تشکیل می‌دادند.^۲

نخستین پزشک غیرمسلمان که به درگاه حاکمی مسلمان راه یافت ابن‌اثال، پزشک مسیحی دربار معاویه در «دمشق» بود. ابوالحکم نصرانی

۱. متز، آدام، «تاریخ تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری یا رنسانس اسلامی»، ترجمه علیرضا ذکاوتی قرگزلو، تهران، امیرکبیر، ج ۱، صص ۷۱-۷۴.

۲. شورجه، بهروز و پنجه، معصوم‌علی، «پزشکان غیرمسلمان در دربارهای اسلامی دوره میانه»، کتاب‌خانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران، ص ۱.

دیگر پزشک معاویه و پس از او پزشک پسرش یزید بود.^۱ ابن اثال به خاطر همکاری با معاویه در قتل عبدالرحمن بن خالد، سمت جمع‌آوری خراج «حمص» را نیز به دست آورد^۲ و ابوالحکم نصرانی به دنبال جلب اعتماد معاویه و تحت فرمان او، همراه یزید که امیر حجاج بود، به «مکه» رفت.^۳

لوئیس گینزبرگ،^۴ استاد عالی‌الهیات یهودی در «نیویورک» می‌نویسد: یهودیان مدیون تمدن اسلامی‌اند؛ زیرا آنان در سایه این تمدن و فضای باز دینی‌ای که دولت اسلامی پدید آورد، توانستند طی یک نهضت دینی، تعالیم یهود را در میان هم‌کیشان خود تبلیغ کرده و آموزش دهند و نسبت به تصحیح «تلمود» اقدام کنند.^۵

چنانچه با نگاه روشنفکران عصر مدرن به این خبر بنگریم، به آزاداندیشی مسلمانان افتخار و بدان می‌بالیم؛ اما از دیگر سو، در حالی که مسلمانان در سیر تدریجی از حقایق و بواطن دینی خود فاصله گرفته و هر لحظه دور و دورتر می‌شدند، این رفتار و گشاده‌دستی سخاوتمندانه در مناسبات سیاسی، اجتماعی، چنان مورخانه حیات فرهنگی و مدنی مسلمانان را از

۱. شورجه، بهروز و پنجه، معصوم‌علی، «پزشکان غیرمسلمان در دربارهای اسلامی دوره میانه»، به نقل از ابن جلجل، سلیمان بن حسان، «طبقات الاطباء و الحكماء»، ترجمه سید محمد کاظم امام، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۹ ه. ش.، ص ۱۷۵.

۲. شورجه، بهروز و پنجه، معصوم‌علی، «پزشکان غیرمسلمان در دربارهای اسلامی دوره میانه»، به نقل از یعقوبی، ابن‌واضح، «تاریخ یعقوبی»، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۷۱ ه. ش.، ج ۲، ص ۲۲۳.

۳. شورجه، بهروز و پنجه، معصوم‌علی، «پزشکان غیرمسلمان در دربارهای اسلامی دوره میانه»، به نقل از ابن ابی‌اصیبه، موفق‌الدین ابوالعباس احمد بن قاسم، «عیون الأنباء فی طبقات الاطباء»، ترجمه جعفر غضبان، تهران، دانشگاه علوم پزشکی ایران، ۱۳۸۶، ص ۳۲۷.

4. Harold Louis Ginsberg.

۵. کریمیان، احمد، «یهود و صهیونیسم»، ص ۲۵۷؛ به نقل از القوصی، عطیه، «الیهود فی ظل الحضارة الاسلامیة»، ص ۵۳.

خود متأثر می‌ساخت.

در عصر ایوبیان، یهودی معروف، موسی بن میمون (۱۱۳۵ - ۱۲۰۴ م.) به عنوان پزشک مخصوص صلاح‌الدین ایوبی، منصوب شد و در پی آن، یهودیان از سراسر اروپا به «مصر» و «فلسطین» مهاجرت کردند. در دربار صلاح‌الدین ایوبی، با یهودیان رفتاری شایسته به عمل می‌آمد و آنان از هرگونه حمایتی برخوردار بودند.

ملک عادل، برادر صلاح‌الدین نیز از سی تن احبار یهود که در سال ۱۲۱۱ م. از «انگلیس» و «فرانسه» گریخته بودند، به گرمی استقبال کرد^۱ و به آنان اجازه داد تا مدرسه‌های دینی و معبدهای خویش را بنا کنند.

ابن ابی‌اصیبه، پزشک و تاریخ نگار همان دوران در کتاب معروف خود، «عیون الانباء فی طبقات الاطباء»، شماری از پزشکان یهودی را که در دربار ایوبیان به خدمت مشغول بودند، نام برده و معرفی کرده است.

دیوید بن گوریون، صهیونیست معروف و اولین نخست وزیر و وزیر دفاع رژیم صهیونیستی در کتاب خود،^۲ در توصیف شخصیت و رفتار صلاح‌الدین می‌نویسد:

بلافاصله پس از فتح «بیت المقدس»، صلاح‌الدین فرمانی صادر کرد و یهودیانی را که از چنگ صلیبیان گریخته بودند، از کوچک و بزرگ دعوت نمود تا به قدس بازگردند. پس از سال‌های اندکی از حکومت این پادشاه عادل، جماعات یهودی از همه سو در قدس گرد آمدند. همراه با آنان، گروهی از عالمان و بزرگان یهود که از جمله، سیصد تن از «فرانسه»،

۱. کریمیان، احمد، «یهود و صهیونیسم»، ص ۲۵۷؛ به نقل از سعفان، کامل، «الیهود، تاریخاً و عقیده»، ص ۴۱.

2. "The Jews in Their Land", London, 1966, pp 217-218.

رد پای یهود در فتنه‌ها و انحراف‌ها بعد از شهادت رسول اکرم ﷺ ■ ۱۲۷

«انگلیس» و «اسپانیا» بودند، به قدس بازگشته و در این سرزمین سکنا گزیدند.^۱

از نسیان و غفلت، دو بیماری مزمن افتاده بر صفحه ذهن و خاطرات مسلمانان در طول تاریخ، باید یاد کرد. نسیان رخداد‌های گذشته و تأثیر آنها بر وقایع جاری و غفلت از مبانی و مبادی دینی اسلامی و رویکردهای کلان و استراتژیک تعریف شده در خلق هستی و جعل انبیا و رسل.

هر شنونده و خواننده منصفی از پاسخ به این سؤال در می‌ماند که بر دستگاه خلافت اموی، عباسی، ایوبی و سایر حاکمان متعصب عامه چه گذشته که به‌رغم همه توانایی و فرصت‌ها، هیچگاه قادر به درک رویکردهای بنیادین آموزه‌های قرآنی و تعالیم رسول اکرم ﷺ نبودند و همواره و همواره با رویکرد خصمانه با علویون و آل محمد ﷺ آنها را از دم تیغ گذرانده و در عوض، به دشمن‌ترین دشمنان اسلام و انسان و به نحو خاص، مؤمنان مجال پرو بال گرفتن دادند.

جز این نیست که می‌بایست درباره میزان نفوذ یهود در ساحات مختلف حیات فرهنگی و مذهبی آنان اندیشه کرد.

صلاح‌الدین ایوبی دمکرات‌منش، وقتی بر «مصر» غلبه کرد و دولت فاطمیون را که پیرو مذهب شیعی اسماعیلی بودند، برانداخت، چنان کشتاری از شیعیان کرد که تشیع را از شمال «آفریقا» برانداخت. زمانی که او به قدرت رسید، همه همت خود را مصروف حذف مذهب تشیع کرد، هم‌زمان با حمایت از علمای اهل سنت و رونق بخشیدن به مدارس آنان، عالمان شیعه را در تنگنا قرار داد، مراکز علمی آنان را تخریب، کتابخانه

۱. کریمیان، احمد، «یهود و صهیونیسم»، ص ۲۵۸؛ به نقل از القوصی، عطیه، «الیهود فی ظل الحضارة الاسلامیة»، صص ۲۸-۲۹.

بزرگ فاطمیان را به آتش کشید^۱ و روز عاشورا را به عنوان روز سرور و شادی اعلام کرد^۲ و مانع از انجام امور مذهبی شیعیان شد و در همان حال، از صدها عالم یهودی استقبال و در گشایش مدارس و معابد آنان اهتمام جدی به خرج داد.

عموم مسلمانان، صلاح‌الدین ایوبی (صلاح‌الدین یوسف بن ایوب بن شادی) را که در «کرکوک» واقع در «کردستان عراق»، چشم به جهان گشوده و به دلیل شرکت در جنگ‌های صلیبی (۵۳۳-۱۱۳۸ م.) و کسب فتوحاتی در برابر مسیحیان و آزادسازی «بیت‌المقدس» از دست مسیحیان به شهرت رسیده بود، می‌شناسند. با این‌همه، کمتر مسلمانی به شیوه تعامل او با مسلمانان و به نحو خاص، شیعیان توجه می‌کند.

تعصب شدید مذهبی او و دشمنی‌اش با شیعیان، صفحات سیاهی از حیات سیاسی، اجتماعی صلاح‌الدین را نمودار ساخته است. تلاش برای جلب رضایت خلافت عباسی (در واپسین سال‌های حیات عباسیان) و تعصب مذهبی (شافعی) به عنوان دو دلیل اصلی فعالیت‌های او علیه شیعیان و براندازی تشیع در «مصر» قابل شناسایی است؛ زیرا از سوی، خلیفه عباسی تاب تحمل حکومتی شیعی در مصر را نداشت و از دیگر سوی، صلاح‌الدین شافعی‌مذهب، در پی جلب نظر خلیفه به سوی خود بود. همچنین صلاح‌الدین از مسیر حمایت از علمای اهل سنت، تأسیس و رونق‌بخشیدن به مدارس علمیه، اعزام مبلغان مذهبی متعصب برای شبهه افکنی در عقاید شیعیان، سعی بلیغ در به انزوا کشیدن شیعیان کرد و سپس با مرکوب و تبعید متعرضان و کشتار رهبران آنها و به بند کشیدن

۱. ناصری، عبدالله، «فاطمیان در مصر»، قم پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۹، ص ۹۹.

۲. همان.

طرفدارانشان، شعله‌های چراغ شیعیان را خاموش کرد. مرگ شیخ اشراق، سهروردی را یکی از برگ‌های سیاه عصر صلاح‌الدین باید شناخت.

شهاب‌الدین سهروردی طی سفرهای متعددی که داشت، از «شامات» سردر آورد و در «حلب»، با ملک‌ظاهر، پسر صلاح‌الدین ملاقات کرد و به اصرار وی مدتی در دربار حلب ماندگار شد.

پیروزی وی در گفت‌وگوهای فلسفی و عرفانی، خشم عالمان ظاهرپرست اهل سنت را برانگیخت و کمر به قتل وی بستند. فقیهان نزد صلاح‌الدین سیاست کرده و موجب به زندان افکندن شیخ اشراق شدند تا در همانجا و در سن ۳۸ سالگی از دنیا رفت.

صلاح‌الدین به تحریک فقهای همسو با خود، اصرار بر اعدام شیخ داشت.^۱ دکتر غلامحسین دینانی در همایش بزرگداشت روز شیخ اشراق عنوان کرد:

هشتصد سال است که شیخ اشراق شهید شده است؛ اما او به شیخ مقتول معروف است... اعراب در «سوریه» شیخ را کشتند. شیخ خودش در ملکوت زندگی کرد؛ اما او را در عالم ماده به شهادت رساندند.^۲

متعصبان عامه در قرن چهارم هجری قمری، در عصری که دولت شیعی آل‌بویه در بخشی از «ایران» و «عراق» و بخش‌هایی از «سوریه» و «ترکیه» به قدرت رسید، چنان در «بغداد»، علیه شیعیان دست به جنایت زدند که تاریخ هیچگاه فراموش نخواهد کرد.

۱. شهرزی، «نزّه الارواح و روضة الافراح فی تاریخ الحکما و فلاسفه»، ترجمه ضیاء‌الدین درّی، تهران، چاپخانه دانش، ۱۳۱۶ ه.ش، ص ۱۲۶.

۲. دینانی، ابراهیم، «همایش بزرگداشت روز شیخ اشراق»، جام جم، ۵ مرداد ۱۳۹۵ ه.ش.

آن زمان که «آل بویه» رو به ضعف رفتند، سلطان محمود غزنوی، بسیاری از شیعیان را به قتل رساند و تعداد زیادی از آنان را در کوچه و خیابان‌های «ری» به دار آویخت و کتابخانه‌های آنان را به آتش کشید.

مغول، تیر خلاص به حیات سیاسی مسلمانان

به‌رغم همهٔ مواسات و نرمش و ملاطفت مسلمانان دربارهٔ یهودیان و لقمه‌های چرب و شیرین بسیاری که در ادوار مختلف، از دست مسلمانان دریافت کردند، هر زمان که صاحب قدرت و منصب شدند، دمار از روزگار مسلمانان درآوردند و با همراهی سلاطین جور، از هیچ جنایتی دربارهٔ مسلمانان و به ویژه، شیعیان کوتاهی نکردند.

یهودیان با نگاه به آینده (آخرالزمان، تفوق «بنی‌اسماعیل» بر «قدس» و تأسیس دولت کریمه)، سعی در خفه کردن همهٔ نطفه‌ها، تضعیف مسلمانان و انهدام و انعدام همهٔ موارث شیعی در موقعیت‌هایی که به چنگ می‌آوردند، داشتند.

تسلط یهودیان در امر طبابت، همواره آنان را در نفوذ به دربارها یاری داده است.

نقش یهودیان در اردوکنشی صلیبی‌ها، از جانب غرب جهان اسلام و مغول از جانب شرق، غیرقابل انکار است. این یورش وحشیانه و انعدام و انهدام سرزمین‌های مسلمان نشین برای قرن‌های متوالی، باعث رکود و جهان اسلام و بروز ضعف و فتور در همهٔ ارکان مادی و فرهنگی آنها شد. در دوران حکومت مغولان، اوضاع یهودیان در مدتی کمتر از یک دهه، تحولی چشمگیر یافت و آفتاب اقبالشان از افق اقتدار سیاسی دمید. آنان در این مدت، در سیطره بر مسلمانان و سرکوبی آنان عقده‌گشایی‌ها کردند و

در پاسخ به آن همه گذشت و مهر و نوازش مسلمانان، رایت فتنه برافراشتند و قساوت و کینه را از حد گذراندند.^۱

ایلخانان مغول مذهب شمنی^۲ داشتند؛ اما تعصب خاصی نداشته و به راحتی به آئین‌های دینی دیگر تمکین می‌کردند.

در مراکز استقرار نخستین قآن‌های مغول، مسجد و کلیسا و معبد در کنار هم برپا بود. از همین زمان، تلاشی سخت برای مسیحی کردن مغولان آغاز شد و آنان بدون تعصب شمنی و حتی با علاقه به مبلغان مسیحی برخورد کردند، همسرانی مسیحی برگزیدند و مسیحیان گروه‌گروه به قلمرو ایشان مهاجرت کردند. منگو قآن (۱۲۵۱-۱۲۵۹ م.) نوه چنگیز از مادری نسطوری زاده شد و به مسیحیت گرایش داشت. قوبیلای قآن، برادر منگو و قآن بعدی، بودایی بود. از زمان چنگیز در دربار خان‌های مغول، جلسات مباحثه دینی تشکیل می‌شد که در آن، روحانیان مسیحی و یهودی و بودایی حضور داشتند.^۳

ارغون‌خان، چهارمین فرمانروای امپراتوری ایلخانی مغول از آن زمان که بر مسند ایلخانی تکیه زد (۵۶۸۳ ه.ق. - ۱۲۸۴ م.)، ارتباط گسترده‌ای با شرق و غرب برقرار کرد؛ اما از آغاز، سیاستی خصمانه و جنگ‌افروزانه علیه دنیای اسلام در پیش گرفت و یک تهاجم وسیع از دو جبهه شرق و غرب را به کمک اروپائیان طراحی کرد.^۴

گروه می‌نویسد:

۱. کریمیان، احمد، «یهود و صهیونیسم»، همان ص ۲۷۱.
۲. شمن، بت‌پرست را گویند. پرستنده صنم و بت. (دهخدا، علی‌اکبر، «لغت‌نامه»، ذیل واژه).
۳. اشپولر، برتولد، «تاریخ مغول در ایران» ترجمه محمود میرآفتاب، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۶۵ ه.ش.، ص ۲۰۶.
۴. شهبازی، عبدالله، «زرسالاران یهودی و پارسی استعمار بریتانیا و ایران»، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ج ۲، ص ۲۶۳.

پیشنهاد او عبارت بود از یک هجوم و حمله دسته‌جمعی. بدین ترتیب که قوای مغول از «شام» مسلمان [سوریه] حمله‌ور شوند و در همان موقع نیز صلیبیون در «عکا» [فلسطین] یا در «دمیاط» [مصر] قوای خود را پیاده کنند و به حمله پردازند. بعداً اراضی متصرفه را بدین ترتیب بین خود تقسیم کنند: «حلب» و «دمشق» نصیب مغولان شود و «بیت المقدس» به صلیبیون تعلق گیرد...^۱

تلاش ارغون و ارتباطات او با اروپائیان هر چند منجر به از سرگیری جنگ صلیبی جدیدی نشد، اما به روابط سیاسی و بازرگانی مغولان و اروپائیان توسعه داد.

تکاپوی جنگ‌افروزانه ارغون تصادفی نبود، وی از مشاوره و هدایت یک گروه متنفذ از زرسالاران یهودی بهره می‌برد که اینک به شکلی آشکار در کنار او جای داشتند.^۲

در میان این اشخاص که نقش عمده‌ای در تحریک و تشویق ایلخان مغول علیه مسلمانان ایفا می‌کردند، نام سعدالدوله یهودی از اهالی «ابهر»، پرننگ به چشم می‌آید.
مورخان می‌نویسند:

ارغون کوشید تا به جای ایرانیان که مورد اعتمادش نبودند، یهودیان و مسیحیان را در دستگاه دولت بگمارد.^۳

۱. شهبازی، عبدالله، «زرسالاران یهودی و پارسی استعمار بریتانیا و ایران»؛ به نقل از گروه، رنه، «امپراتوری صحرانوردان»، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۶۵ ه.ش.، ص ۶۱۰

۲. شهبازی، عبدالله، «زرسالاران یهودی و پارسی استعمار بریتانیا و ایران»، ج ۲، صص ۲۶۴-۲۶۵.

۳. شهبازی، عبدالله، «زرسالاران یهودی و پارسی استعمار بریتانیا و ایران»؛ به نقل از پیگولوسکایا، نینا و دیگران، «تاریخ ایران از دوره باستان تا پایان سده هیجدهم»، ترجمه کریم کشاورز، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۹ ه.ش.، ج ۲، ص ۳۸۷.

رد پای یهود در فتنه‌ها و انحراف‌ها بعد از شهادت رسول اکرم ﷺ ■ ۱۳۳

در دستگاه ارغون از آغاز، پزشکان و منجمان یهودی جایگاهی متنفذ داشتند و با اتکا بر همین پایگاه بود که در سال ۵۶۸۸ ه.ق. / ۱۲۸۹ م. یک طبیب یهودی که او را به نام سعدالدوله می‌شناسیم، وزیر مقتدر ارغون شد. «دائرة المعارف یهود» نام واقعی سعدالدوله را به دست نداده است؛ گویا نام یهودی او مردخای است.^۱

وزارت او با هم‌دستی جمعی از پزشکان یهودی دربار ارغون صورت گرفت. علت اصلی انتخاب وی رکود اقتصادی دربار و خزانه خالی مغول بود که این رکود به دنبال توطئه‌هایی صورت گرفت که منجر به قتل افرغدی از خاندان‌های دیوان‌سالار ایرانی گردید.^۲

سعدالدوله که بار اول برای معالجه ارغون خان به دربار راه یافته بود، به عنوان مأمور و مستوفی مالی «بغداد» انتخاب شد و از آنجا که در جمع‌آوری مالیات‌ها موفق بود، در اندک مدتی به وزارت برگزیده شد و از آن پس، تمامی مشاغل مهم دولتی را به نزدیکان خویش سپرد و از این مسیر، یهودیان بسیاری را به دستگاه ایلخانی وارد ساخت.

این مرد جاه طلب و ارغون خان، که هر دو از مسلمانان، بدگمان بودند، شروع به قطع دست این قوم از کارها کردند و قرار شد که در امور جمع و خرج ممالک ایلخانی فقط عیسویان و یهودیان را به کار بگمارند و سعدالدوله عموم اقوام یهود خود را به کارهای مهم مملکتی داخل کرد و «عراق» عرب و «الجزیره» و «آذربایجان» را بین ایشان تقسیم نمود و اگر «خراسان» و بلاد «روم» هم تیول غازان، پسر ارغون و گیخاتو، برادر او

۱. شهبازی، عبدالله، «زرسالاران یهودی و پارسی»؛ به نقل از لوی، حبیب، «تاریخ یهود در ایران»، تهران، کتابفروشی بروخیم، ۱۳۳۹ ه.ش.، ج ۳، ص ۹۴.

۲. مرادی، مسعود، «بوداییان و یهودیان در ایران عصر ایلخانی»، نشریه علوم انسانی دانشگاه سیستان و بلوچستان، سال ۱۳۸۰ ه.ش.، شماره ۱۵، ص ۲۶۲؛ به نقل از «تاریخ و صاف»، ص ۲۲۴.

نبود، آن دو مملکت را نیز به چنگ عمال یهود می‌سپرد.^۱

شرف‌الدین عبدالله بن فضل‌الله شیرازی در «تاریخ و صاف»، شرحی مفصل از زندگی سعدالدوله به دست داده است. او از گشاده‌دستی سعدالدوله نسبت به خویشان و اتباعش و اقتدار فوق‌العاده آنان سخن می‌گوید. و صاف می‌نویسد:

سعدالدوله هر وقت می‌خواست، هر کاری را بدون مشورت ارغون می‌کرد. از جانب خود حگام به اطراف ممالک فرستاد؛ چنان‌که برادر خود، فخرالدوله را که در جهل مرتکب بود، حکومت «بغداد» داد و حکومت [موصل] و دیار «بکر» و «ربیع» و اعمال آن را به برادر خود، امین‌الدوله که هر از بر نمی‌شناخت و گذاشت و «آذربایجان» را به لبید بن ابی‌ربیع که مردی احمق بود، داد و حکومت «فارس» را به شمس‌الدوله سپرد.^۲

علت بدنامی سعدالدوله تنها این نیست، حکومت خودکامه یهودیانی آزمند و غارتگر بر مردم مسلمان و رفتار سرکوبگرانه و خشن ایشان تا بدانجا پیش رفت که منابع تاریخی از توطئه قتل بزرگان ایرانی به دست الیگارشی یهودی دربار ارغون و مهم‌تر از آن، از طرح تهاجم به «مکه» و اشغال خانه کعبه سخن می‌گویند.

این در اواخر زندگی ارغون است؛ آنگاه که ایلخان بیمار و دائم‌الخمر به طور کلی از دنیای خارج، کناره گرفته و هیچکس را جز روحانیان بودایی، پولاد، نماینده قویلای قآن در دربار ایلخان و سعدالدوله به

۱. پطروشفسکی، کارل یان و جان ماسون، اسمیت، «تاریخ اجتماعی، اقتصادی ایران در دوره مغول»، ترجمه یعقوب آژند، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۲ ه.ش.، ص ۷۶.

۲. آیتسی، عبدالحمید، «تحریر تاریخ و صاف»، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲ ه.ش.، صص ۱۳۳-۱۳۴.

حضور نمی‌پذیرد.^۱

ابن خلدون می‌نویسد:

ارغون از دین اسلام رویگردان بود و دین برهمنان را دوست می‌داشت و به پرستش بتان و سحر و ریاضت دل‌بسته بود. جماعتی از ساحران «هند» نزد او آمدند و برای حفظ صحت و دوام او داویی ترکیب کردند؛ چون ارغون به خوردن آن دو ادامه داد، به صرع مبتلا شد.^۲

شرف‌الدین شیرازی در «تاریخ و صاف»، دوران اقتدار سعدالدوله را چنین توصیف می‌کند:

حکومت او سبب استیلاي یهودیان شد و اینان بر اسلامیان استهزا و اهانت آغاز کردند...

و صاف می‌نویسد:

سعدالدوله، ایلخان را به ادعای پیغمبری تحریک کرد و حتی در مجامع، از نبوت ارغون سخن می‌گفت.

سعدالدوله با ارغون قرار گذاشت که «کعبه» را بتکده سازد و مردم را بر پرستش بتان الزام کند و بدین اندیشه، برای یهودیان عرب نامه نوشت و از آنها درباره فرستادن سپاه مغول به آن دیار استیفا کرد.

به گزارش و صاف، ارغون در آغاز سلطنت، از قتل بیزار بود؛ ولی در پایان کار، در اثر وسوسه سعدالدوله در ریختن خون حریص شده بود؛ چنان که به خاطر جرمی کوچک، صد جان بر باد می‌داد.^۳

در میان مورخان معاصر ایرانی، عباس اقبال جمع‌بندی جامعی از روایات

۱. شهبازی، عبدالله، «زرسالاران یهودی و پارسی»؛ به نقل از اپولر، «تاریخ مغول در ایران»، ص ۹۰.

۲. شهبازی، عبدالله، «زرسالاران یهودی و پارسی»؛ به نقل از ابن خلدون، «تاریخ ابن خلدون»، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۸ ه.ش، ج ۴، ص ۷۸۵.

۳. آیتی، عبدالمحمد، «تحریر تاریخ و صاف»، صص ۱۳۴-۱۳۶.

تاریخی دربارهٔ سعدالدوله به دست داده است. او می‌نویسد:

سعدالدوله در آخر کار، چون دید که بسیاری از امرا و علما و متنفذین مسلمان کمر قتل او و یاران یهودی‌اش را بسته‌اند، در صدد برآمد که از استیلاي خود بر نفس ارغون استفاده کند و با اجرای طرحی که ریخته بود، بنیان عمر ایشان را از بیخ برکند و آن طرح این بود که:

روزی به ارغون گفت که نبوت از چنگیزخان به طریق ارث به ایلخانان عادل رسیده و ارغون از جانب خداوند، رسول است و چون قیام هر رسولی به جهاد و قلع مخالفان متعلق است، باید ایلخان امر فرماید تا هر کس سر از قبول دیانت او بپیچد و در زمره ملت جدید در نیاید، سرش از تن جدا کنند و چون ارغون از مسلمانان نفرت داشت، امر کرد که مسلمانان را در کارها دخالت و به اردو راه ندهند...

سعدالدوله با تصویب ارغون مصمم شد که خانهٔ «کعبه» را به بتخانه مبدل سازد و مقدمتاً مراسلاتی به اعراب یهود «عربستان» نوشت و برای فرستادن لشکر به آن صوب امر داد که در «بغداد» تهیه ببینند و کشتی بسازند و از هم‌کیشان خود، یکی را که خواجه نجیب‌الدین کمال نام داشت، با صورتی شامل اسامی دویست نفر از اعیان و بزرگان «خراسان» به این مملکت و شمس‌الدوله را با صورت اسامی هفده نفر به «شیراز» مأمور کرد تا آن عده را به قتل برسانند و راه را برای پیشرفت طریقهٔ جدیدی که خیال تحمیل آن را بر مردم بلاد داشت، صاف کنند؛ اما در این اثنا، ارغون مریض شد و برای اصلاح مزاج به «موقان» رفت و مرضش شدت یافت.^۴

۴. شهبازی، عبدالله، «زرسالاران یهودی و پارسی»؛ به نقل از آشتیانی، اقبال، «تاریخ مغول»، تهران، امیرکبیر، چاپ ششم، ۱۳۶۵ ه.ش.، صص ۲۴۱-۲۴۲.

«تاریخ ایران کمبریج» از سعدالدوله، به عنوان با نفوذترین یهودی در تاریخ «ایران»، پس از استر و مردخای و پس از عزرا و نحمیا یاد می‌کند.^۱ مرگ زودرس خان [ارغون] به نقشه‌های سعدالدوله پایان داد... بلافاصله پس از مرگ ارغون، سران مغول اقدام به دستگیری او کرده و او را به قتل رساندند. قتل او تنها توسط مغولان صورت گرفت و بلافاصله محله یهودیان و همچنین خانه‌های مسلمانانی که در همسایگی آنان بود، توسط مغولان غارت شد و عده‌ای از یهودیان به قتل رسیدند.^۲

در بررسی و مطالعه رخدادها و نقطه عطف‌های حیات سیاسی، اجتماعی جهان اسلام و مسلمانان، نباید سررشته را از دست داد و از اندیشه شیطانی یهودیان برای دستیابی به مراتب عالی قدرت، غفلت ورزید. می‌خواهم عرض کنم باید مانع افتادن در امور جزئی و بده و بستان‌های خرد محدود در زمان و مکان شد. متأسفانه این مسلمانانند که از روی غفلت، سررشته اصلی را رها کرده و خود را به مناسبات خرد، مشغول و فرصت‌ها را از دست می‌دهند؛ اگر چنین نبود، موضوع ظهور منجی مصلح کل، دفع شر و شرارت از پهنه زمین و تأسیس دولت کریمه در ابعاد جهانی طی قرون متمادی، به تأخیر نمی‌افتاد.

ما به بچه‌هایی می‌مانیم که مبتلای دل‌مشغولی‌های جزئی شده و هر دم، به اسباب و وسایلی برای سرگرمی و بازی مشغول می‌شوند و میان اعمال جزئی و کلی‌شان نسبتی برقرار نیست.

۱. شهبازی، عبدالله، «زرسالاران یهودی و پارسی»؛ به نقل از ج. آ. بویل (ویراستار)، «تاریخ ایران کمبریج»، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶ ه. ش.، ج ۵، ص ۲۴۷.
۲. مرادی، مسعود، «بوداییان و یهودیان در ایران عصر ایلخانی»، ص ۲۶۴؛ به نقل از «تاریخ و صاف»، ص ۲۴۷.

فصل سوم:

یهود از سلطنت تا پراکندگی

محکوم به بلا

بخت‌النصر در سال ۵۸۶ ق.م. به «اورشلیم»، حمله آورد. شهر را ویران و معبد را به آتش کشید و هر چه خواست بر «بنی اسرائیل» فرود آورد. او شلاق خداوند بود که بر گرده آنان فرو می‌آمد و به فرموده «قرآن»:

«وَكَذَلِكَ نُؤَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ؛ يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَ يُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا؛^۱

و بدین‌گونه، بعضی ستمگران را بر بعضی مسلط می‌کنیم. ای گروه جنیان و انسان‌ها! آیا پیامبرانی از خودتان نزد شما نیامدند که آیات شما را برای شما می‌خواندند و شما را از دیدار امروزتان بیم می‌دادند؟»

از زمان اسارت، همای سعادت و سلامت، از دوش بنی اسرائیل برخاست. دانیال نبی (علیه السلام) وجدان بیدار آن قوم در زمان اسارت بابلی بود. او همچون ارمیای نبی (علیه السلام) لب به اقرار و اعتذار گشوده و فرموده بود:

ای خداوند! رسوایی از آن پادشاهان و سروران و پدران ماست؛ زیرا که

۱. سوره انعام، آیات ۱۲۹-۱۳۰.

به تو گناه ورزیده‌ایم.

و کلام یهوه خدای خود را نشنیده‌ایم تا در طریقت او که به وسیلهٔ بندگانش، انبیای پیشین ما بیان شده، سلوک نماییم و تمامی اسرائیل از شریعت تو تجاوز نموده و رویگردان شده، به آواز تو گوش نگرفته‌اند؛ بنابراین لعنت و سوگندی که در تورات موسی، بندهٔ خدا مکتوب است، بر ما مستولی گردیده؛ چون که به او گناه ورزیده‌ایم و او کلام خود را که ضد ما و به ضد داوران ما که بر ما داوری می‌نمودند، گفته بود، استوار نموده و بلای عظیمی بر ما وارد آورده است؛ زیرا که زیر تمامی آسمان حادثه‌ای واقع نشده؛ مثل آنکه بر «اورشلیم» واقع شده است. تمامی این بلا بر وفق آنچه که در تورات موسی مکتوب است، بر ما وارد شده؛ معه‌ذا نزد یهوه، خدای خود مسئلت نمودیم تا از معصیت خود بازگشت نموده، راستی تو را بفهمیم. بنابراین خداوند بر این بلا، مراقب بوده است...^۱

فرمان اخراج از فلسطین

در آیاتی از «سفر لاویان»،^۲ خداوند پیش از نزول بلای بخت‌النصر، بنی‌اسرائیل را متذکر شده بود و در هنگامهٔ اسارت نیز انبیایی، چون دانیال و ارمیا در سوگنامه‌ها، موعظه کرده و متذکر بودند تا شاید بنی‌اسرائیل از در توبه وارد شده، مشمول مغفرت و بخشش شوند.

مکاشفات (روایاها) مندرج در انتهای «عهد عتیق»، بیانگر این فصل از حیات بنی‌اسرائیل است.

اگرچه پس از چهل و هشت سال اسارت، بنی‌اسرائیل آزاد شده و به

۱. «تورات: کتاب دانیال»، باب ۹، آیات ۹-۱۵.

۲. باب ۲۶، آیات ۳۱-۳۵.

«اورشلیم» بازگشتند؛ اما از کردار و رفتار خویش بازنگشتند و دیگر بار به ستمگری، ناسپاسی و فسق و فجور مشغول آمدند تا آنکه حضرت عیسی علیه السلام مبعوث شد.

آن حضرت نیز در ادامهٔ سلسله گفتار انبیای بنی اسرائیل، متذکر بازگشت و توبه بود و ترساننده از فرود دیگر بار شلاق خداوند متعال. این وجهی از رسالت مهم آن حضرت در توبه دادن بنی اسرائیل بود.

خداوند متعال در «قرآن کریم» می‌فرماید:

«وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَإِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ»^۱

و چون عیسی با دلیل‌های روشن خود آمد، گفت برایتان حکمت آورده‌ام و آمده‌ام تا چیزهایی را که در آن اختلاف می‌کنید، بیان کنم. پس از خدا بترسید و از من اطاعت کنید! همانا خدای یکتا، پروردگار من و شماست.

او را بپرستید که این است صراط مستقیم.»

آن حضرت به زودی دریافت که: نرود میخ آهنین در سنگ! و گوش‌های بسته شدهٔ بنی اسرائیل نیوشای کلام ایشان نیست.

«فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمْ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ أَشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ»^۲

چون عیسی علیه السلام دریافت که به او ایمان نمی‌آورند، گفت چه کسانی در راه خدا یاران من هستند؟ حواریون گفتند: ما یاران خداییم. به خدا ایمان آوردیم. شهادت ده که ما تسلیم هستیم.»

۱. سورهٔ زخرف، آیات ۶۳-۶۴

۲. سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۵۲.

و از آن پس، رفت، آنچه رفت. حواریون خود را پاک ساخته، در پی آن حضرت روانه شدند تا مأموریت پاکسازی و دعوت دیگران را به انجام رسانند. زاهدانه زیستند. در سویی دیگر، «بنی اسرائیل» عنود، به آن حضرت پشت کرده، ایشان را با دست‌های رومیان حاکم بر یهودیه، محکوم به تصلیب کردند و خود به راه ستمگرانه خویش ادامه دادند تا آنکه در سال ۷۰ م. دیگر بار، چنان که حضرت عیسی (علیه السلام) متذکر شده بود، شلاق خداوند از آستین رومیان بیرون آمد و دوباره معبد اورشلیم ویران و یهودیان پراکنده و مبتلا شدند. با این همه، یهودیان دست از آزار و شکنجه حواریون و نودینان مسیحی برنداشتند و از آن پس، ردیابی و زدن مؤمنان ادیان توحیدی، تبدیل به پیشه و مقصود غایی آنان برای مرتفع کردن موانع، زمینه سازی برای برپایی دولت شیطانی در «فلسطین» و سلطه بر جمیع انسان‌ها شد. قتل عام اصحاب اخدود، تنها یک نمونه از هلوکاست یهود، علیه مؤمنان است.

اخدود در لغت، به معنای شکاف در زمین، گودال و خندق است.^۱ منظور از اخدود، گودال‌هایی است که کافران برای سوزاندن مؤمنان حفر می‌کردند. درباره اینکه این ماجرا مربوط به چه قومی بوده و در چه زمانی رخ داده، اختلاف نظر است. مشهورترین آنها درباره ذونواس یهودی، آخرین پادشاه «حمیر» در «یمن» است که شماری از اهالی «نجران» را به جرم پیوستن به مسیحیت در آتش سوزاند. برخی از منابع، سخن از ۷، ۱۰، ۷۷ و ۸۰ تن به میان آورده‌اند؛ در حالی که بیشتر روایات شمار آنان را ۲۰،۰۰۰ تن ذکر کرده‌اند.^۲

۱. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ قرآن، ص ۲۷۶

۲. ویکی شیعه، دانش‌نامه مجازی مکتب اهل بیت (علیهم السلام)، ذیل اصحاب اخدود، به نقل از قصص الانبیاء،

«قرآن کریم» به داستان اصحاب اخدود در آیات ۴ تا ۸ «سوره بروج» اشاره کرده است.

«قَتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ، النَّارِ ذَاتِ الْوُقُودِ، إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ، وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ، وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَن يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ؛^۱

مرگ بر آدم سوزان خندق! همان آتش مایه‌دار [و انبوه]. آنگاه که آنان بالای آن [خندق به تماشا] نشسته بودند و خود، بر آنچه بر [سر] مؤمنان می‌آوردند، گواه بودند و بر آنان عیبی نگرفته بودند؛ جز اینکه به خدای ارجمند ستوده ایمان آورده بودند.»

حضرت عیسی (علیه السلام) انقلابی ارجمندی بود علیه کاهنان متظاهر، دنیاطلب و ریاکار؛ لذا صدای رسای خداوند بود بر این ناشنویان. در منابع توراتی و انجیلی موجود، به‌رغم همه تحریف‌ها، هنوز نشانه‌هایی از این گونه کلمات آتشین موجود است:

وای به حال شما ای علمای شریعت!

بر قبرهای پیامبرانی آرامگاه می‌سازید که اجداد شما آنها را کشته‌اند و به این وسیله، اعمال اجدادتان را تایید و تصدیق می‌کنید؛ چون آنها پیامبران را کشتند و شما بر قبرهای آنان آرامگاه بنا می‌کنید. به همین خاطر است که حکمت خداوند می‌فرماید:

برای آنان پیامبران و فرستادگان را روان می‌کنیم؛ اما بعضی را می‌کشند و بعضی را آزار می‌رسانند. پس خون تمامی پیامبرانی که از اول پیدایش دنیا تا حال ریخته شده است، به گردن این نسل می‌باشد. از خون هابیل تا

خون زکریا که بین قربانگاه‌ها و جایگاه مقدس خانه خدا هلاک شد. بلی!
بدانید که جواب همه را این نسل خواهد داد.
وای بر شما ای علمای شریعت! شما کلیدی را که دروازه خانه معرفت باز
می‌کند، نگه داشته‌اید؛ نه خود داخل می‌شوید و نه دیگران را می‌گذارید
داخل شوند.^۱

۱. «انجیل لوقا»، فصل یازدهم، ۴۷-۵۲.

فرمان پراکندگی و سرگردانی

وعدۀ سرگردانی و پراکندگی همیشگی، سنت خداوند دربارهٔ سرکشان یهود بود که در چند فصل اتفاق افتاد؛ گویی خداوند متعال در هر فصل، به شدت و با کیفر و تنبیه آنان، مجالی برای بازگشت فراهم آورد؛ اما هیهات! جناب نحمیا^۱ در مناجاتش با حضرت حق، به این وعده اشاره فرمود:

«ای خداوند! خدای آسمان‌ها! تو عظیم و مهیب هستی. تو در انجام وعده‌هایت نسبت به کسانی که تو را دوست می‌دارند و دستورات تو را اطاعت می‌کنند، امین هستی. به من نظر کن و دعای مرا که دربارهٔ بندگان؛ قوم اسرائیل، شب و روز به حضور تو تقدیم می‌کنم، بشنو! اعتراف می‌کنم که ما به تو گناه کرده‌ایم. بلی! من و قوم من مرتکب گناه بزرگی شده‌ایم و دستورات و احکام تو را که توسط خدمتگزار خود، موسی به ما دادی، اطاعت نکرده‌ایم. اینک این سخنان خود را که به موسی

۱. نحمیا به معنای از یهوه آرامش‌یافته، پسر حکلیا از سبط یهودا و رهبر یهودیه بود. نحمیا در زمانی که شاهنشاهی «ایران» بر «بابل» چیره شد، به پیامبری رسید. «کتاب نحمیا» یکی از کتب مقدس عهد عتیق است. (ویکی‌پدیا، ذیل نحمیا)
نحمیای یهودی ایرانی، پس از شنیدن حال و روز ناخوشایند یهودیان، به «اورشلیم» آمد و حاکم «یهودا» شد. (کتاب نحمیا، باب ۱: ۱ تا ۲)

فرمودی، به یاد آور: «اگر گناه کنید، شما را میان امت‌ها پراکنده خواهم ساخت؛ اما اگر به سوی من بازگردید و از احکام من اطاعت کنید، حتی اگر در دورترین نقاط جهان به تبعید رفته باشید، شما را به «اورشلیم» باز خواهم گرداند.^۱»

کتاب‌های عزرا و نحمیا به ترتیب پانزدهمین و شانزدهمین کتاب از سلسله کتاب‌های تشکیل دهنده «کتاب مقدس» می‌باشند و براساس تقسیم یهودی که با نسخهٔ عبری منطبق است، از بخش مکتوبات «عهد قدیم» محسوب می‌شوند.^۲

پیش‌گویی ویرانی معبد بزرگ

حضرت عیسی علیه السلام به دوازده حواری وفادار خود، از روزهایی خبر داده بود که دیگر بار «اورشلیم» (پس از اولین خرابی توسط بخت‌النصر) در اثر آنچه که یهودیان مرتکب می‌شوند، ویران خواهد شد.

عده‌ای دربارهٔ معبد بزرگ و از سنگ‌های زیبا و هدایایی که با آنها تزئین شده بود، گفت‌وگو می‌کردند. عیسی علیه السلام فرمود:

و اما دربارهٔ این چیزهایی که به آنها خیره شده‌اید، زمانی خواهد آمد که هیچیک از سنگ‌های آن روی سنگ دیگری نخواهد ماند، همه زیر و رو خواهند شد.^۳

حواریون کنجکاوانه از زمان واقعهٔ ویرانی می‌پرسند، حضرت عیسی علیه السلام به ایشان می‌فرماید:

۱. «کتاب نحمیا»، آیات ۵-۹.

۲. «دائرةالمعارف کتاب مقدس»، ص ۱۷۸.

۳. «انجیل لوقا»، فصل ۲۱: ۵؛ «انجیل متی»، فصل ۲۴: ۲؛ «انجیل مرقس»، فصل ۱۳: ۱-۲.

اما هر وقت اورشلیم را در محاصره لشکرها می‌بینید، بدانید که ویرانی آن نزدیک است. در آن موقع، کسانی که در «یهودیه» هستند، باید به کوهستان‌ها بگریزند و آنانی که در خود شهر هستند، باید آن را ترک کنند و کسانی که در حومه شهر هستند، نباید وارد شهر شوند؛ چون این است آن زمان مکافات و در آن زمان که تمام نوشته‌های کتاب مقدس به حقیقت خواهد پیوست...^۱

پس از عروج حضرت عیسی (علیه السلام) در زمان سخت‌گیری حکام رومی نسبت به یهودیان، دو گروه در «اورشلیم» به وجود آمد که یکی تندرو و نترس و بیباک، به نام قنائیم یا غیوران^۲ بودند و دیگری به گروه تارک دنیا و بی‌توجه به مسائل، به نام ایسی‌ها^۳ معروف شدند.

غیوران یا قنائیم به شدت در برابر رومی‌ها ایستادگی و از شهر خود دفاع می‌کردند.^۴

همان‌گونه که حضرت عیسی (علیه السلام) پیش‌بینی کرده بود:

تیتوس^۵ در سال ۷۰م. با هشتاد هزار سرباز به محاصره «اورشلیم» پرداخت و مدت پنج ماه این محاصره را ادامه داد. به هنگام محاصره، به دستور تیتوس دیوارهای شهر ویران شد و مدافعان شهر که استقامت بسیاری نمودند، به سبب نبودن غذا و آب به حال فلاکت‌باری افتادند و عاقبت پس از ماه‌ها مبارزه و مقاومت، رومیان فاتح شدند و هزاران مرد و زن و کودک را کشتند و در کوچه‌های اورشلیم نهر خون به راه افتاد.

۱. «انجیل لوقا»، فصل ۲۱: ۲۰-۲۳؛ «انجیل متی»، فصل ۲۴: ۱۵-۲۱؛ «انجیل مرقس»، فصل ۱۳: ۱۴-۱۹.

2. Zealots.

3. Essenes.

۴. حمیدی، سید جعفر، «تاریخ اورشلیم»، تهران، امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۶۴ هـ.ش، ص ۱۶۳.

5. Titus.

«بیت المقدس» در روز نهم ماه آب از سال ۷۰ م. [اوّل سپتامبر] توسط سربازان فاتح تیتوس به کلی ویران شد و از آن جز تکی خاکستر باقی نماند. از آن پس مرکزیت یهود در «اورشلیم» به هم ریخت و پراکندگی و آوارگی قوم یهود آغاز شد.^۱

شهری که شش قرن و اندی پیش از آن به دست بخت‌النصر امپراتور بابل ویران شده و باقی‌مانده ساکنانش به اسارت به «بابل» منتقل شده بودند، شهری که با هزینه شاهان ایرانی بازسازی شده بود.

این پراکندگی سال‌ها ادامه داشت و اگرچه یهودیان، سال‌ها بعد با جمع کردن همه قوای باقی‌مانده، دیگر بار علیه رومیان وارد کارزار شدند و حتی طی سال‌های ۱۳۲ تا ۱۳۴ م. به مدت دو سال فرمانروایی بر «یهودا» را به دست آوردند؛ اما با شکستی دیگر بار، حتی اجازه نزدیک شدن به خرابه‌های اورشلیم را هم از دست دادند.

تنها به دستور آدریانوس، امپراتور «روم»، هر فرد یهودی مجاز شد فقط سالی یکبار به زیارت خرابه‌های اورشلیم معبد سلیمان مشرف شود.^۲ از آن پس، بازسازی معبد و بازپس‌گیری اورشلیم، تبدیل به آرزوی یهودیان شد.

در زیر سایه کشمکش‌های میان یهودیان و رومیان، رسولان مسیحی در سراسر «فلسطین» و «سوریه» مشغول به تبلیغ و تبشیر بودند و با تحمل سختی‌های بسیار آئین جدید را منتشر می‌ساختند و سرانجام در سال ۳۱۲ م. امپراتور مشهور روم، کنستانتین (قسطنطین) دین مسیحیت را به

۱. حمیدی، سید جعفر، «تاریخ اورشلیم»، ص ۱۶۴.

۲. همان، ص ۱۶۶.

عنوان دین رسمی روم پذیرفت و فرمان آزادی دین را صادر کرد.^۱ از آن پس و با افزایش تعداد مسیحیان در جغرافیای امپراتوری «روم» و توجه آنان به «اورشلیم» و «بیت المقدس» برای همیشه این شهر به مرکز مذهبی مسیحی تبدیل و یهودیان، بیش از پیش حاشیه‌نشین و پراکنده در سرزمین‌های دیگر شدند. به واقع، وعده داده شده به «بنی اسرائیل» از عهد حضرت موسی (علیه السلام) و تذکرات حضرت عیسی (علیه السلام) محقق شد. همه بناها، کلیساها، دیرها و محل‌های اقامت زائران ساخته شده در اورشلیم و پیرامون بیت المقدس مربوط به همان سال‌هایی است که مسیحیان رومی بر این منطقه سلطه داشته و آن را بخشی از سرزمین متصرفه خویش به حساب می‌آوردند.

۱. حمیدی، سید جعفر، «تاریخ اورشلیم»، ص ۱۶۷.

فصل چهارم:

فروپاشی امپراتوری عثمانی

تأسیس امپراتوری عثمانی

جهان اسلام، از فتنه خانمانسوز مغول، در قرن هفتم پس از ویرانی‌ها و کشتار بسیار خلاص شد و با شکل‌گیری دولت عثمانی در سرزمین آناتولی (ترکیه امروزی) دفتر حیات فرهنگی و تمدنی مسلمانان، برگی تازه خورد. بدین ترتیب، امپراتوری عثمانی سر برآورد؛ اما...

در بررسی نقطه عطف‌های مهم از نحوه نفوذ و عمل یهود در دستگاه سلاطین و خلفای حاکم بر جهان اسلام، طی قرون گذشته، نقش‌آفرینی یهود در امپراتوری عثمانی و بررسی همه آنچه موجبات فروپاشی آن را فراهم آورد، قابل مطالعه، دقت و بررسی است.

دولت عثمانی در سده‌های هفتم و هشتم هجری قمری (سیزدهم و چهاردهم میلادی) در سرزمین «آناتولی»، ظهور کرد و با قدرت تمام، بیش از یک قرن بر بخش بزرگی از شرق «دریای مدیترانه»، اروپای شرقی، غرب «آسیا» و شمال «آفریقا» سلطه داشت. این امپراتوری در اواخر قرن سیزدهم میلادی توسط عثمان یکم بنیان گذاشته شد و بنابراین به همین عنوان نیز خوانده شد.

موقعیت استراتژیک و ژئوپولیتیک پایتخت عثمانی، یعنی «قسطنطنیه»

به مدت شش قرن، این شهر را تبدیل به پلی میان شرق و غرب کرد. اینکۀ عثمان را نخستین سلطان عثمانی می‌دانند، به جاست؛ زیرا وی نخستین کسی است که به عنوان پادشاه مستقل، حکمرانی کرده؛ ولی پدرش همواره زیر دست و خادم سلطان سلجوقی بوده است.

با کوچکترین بررسی در ساختار جامعه عثمانی، شاکله حکومتی آن، اقتدارگرا با حاکمیت فرد سلطان و ایدئولوژی برگرفته از اصول و مبانی اسلام اهل سنت که شاخصه زیربنایی آن است، معنی می‌شود.^۱

از قرن ۱۵م. به بعد، اقتدار دینی در ید قدرت نهاد شیخ‌الاسلام بوده است. این نهاد با استفاده مناسب از فرهنگ دینی که نقشی اساسی در حفظ هویت ملی و فرهنگی جامعه عثمانی داشت، به عنوان محور اتحاد، میان مردم و سلطان سود برده است. شایان ذکر است که تکیه مناسب سلاطین عثمانی بر دین، نقش بسیار سازنده و ارزنده‌ای در فتح سرزمین‌های جدید و تمکین جوامع غیر مسلمان نسبت به حاکمیت جدید داشته است...^۲

پایتختی امپراتوری روم شرقی در «کنستانتینوپل»^۳ یا «قسطنطنیه» (اسلامبول) در ماه مه سال ۳۳۰م.، نقطه عطف مهمی در حیات مذهبی مسیحیت به شمار می‌آید؛ شهری که بیش از یک‌هزار سال همه شکوه خود را حفظ کرد تا آنکه سرانجام و پس از تحمل هجوم‌های فراوان توسط ترکان عثمانی فتح شد.

سلطان محمد فاتح در سال ۱۴۵۳م. این شهر را تصرف و امپراتوری روم

۱. فرسای، محسن، «براندازی صهیونیستی امپراتوری عثمانی»، تهران، هلال، چاپ اول، ۱۳۸۸هـ.ش.، صص ۱۰۱-۱۰۲.

۲. همان، ص ۱۰۴.

3. Constantinople.

شرقی را منقرض ساخت.^۱

محمد دوم، ملقب به محمد فاتح، هفتمین و یکی از بزرگترین پادشاهان دولت عثمانی بود که در جنگ با صلیبیون و شکست دادن امپراتوری روم شرقی بر تخت نشست. او تمام «آناتولی» (ترکیه امروزی) را فتح کرد و جنوب شرقی اروپا را تحت تصرف و فرمان عثمانی درآورد.

سقوط شهر «قسطنطنیه» (کنستانتینه) امضای سند مرگ مسیحیت غرب، به رهبری یونانی‌ها بود. جهان مسیحیت بعد از این شکست، ناله‌ها سر داد و آن را یک ضایعه تاریخی دانست. این فتح، نقطه عطفی در پایان قرون وسطا و آغاز عصر جدید و رنسانس محسوب می‌شود.^۲

عثمانی‌ها همچنین توانستند در سال ۸۹۵ ه. ش. (۱۵۱۶ م.) بر ارتش ممالیک در «سوریه» و «فلسطین» غلبه کنند و «بیت المقدس» را در کنف حمایت خویش قرار دهند. آنها مرحله به مرحله و در عصر هر یک از شاهان خود، بخش وسیعی از اروپا را متصرف شدند.

نفوذ تدریجی

در بررسی شرایط سیاسی، اجتماعی این امپراتوری بزرگ، نفوذ تدریجی و حضور یهودیان در لایه‌های مختلف حیات اجتماعی عثمانی دیده می‌شود. به فرمان سلطان (محمد فاتح) افراد مرفه، تجار و صنعت‌کاران از شهرهای تسخیر شده، انتخاب شدند و به «اسلامبول» منتقل گردیدند تا در گسترش تجارت و صنعت همکاری کنند. این افراد، شامل مهاجرانی از «سالونیکا»

۱. دویت، ویلیام، «حوادث بزرگ تاریخ»، ترجمه رضا امینی، تهران، حافظ، ۱۳۴۱ ه. ش.، ص ۴۲.

۲. فرسای، محسن، «براندازی صهیونیستی امپراتوری عثمانی»، ص ۱۱۳.

با جامعه بزرگ یهودی‌اش و یهودیانی از اروپا در مقیاسی متنابه بود.^۱ ابا ابان نویسنده کتاب «قوم من، تاریخ بنی‌اسرائیل» می‌نویسد: ترک‌ها معمولاً مردانی جنگی و افراد کشاورزپیشه بودند. ناگزیر امور اقتصادی در بست به دست کلیمی‌ها، یونانی‌ها و ارمنه افتاد و در مدت دو‌یست سال اولی که یهودی‌ها وارد «ترکیه» شده بودند، امور بازرگانی ترکیه را به طور وسیعی به خود اختصاص داده، در تمام شرق دریای مدیترانه، تجارت ترکیه را وسعت دادند.

شهر «قسطنطنیه» که در سنه ۳۳۰م. پایتخت «بیزانس» بود و در هزاره اول میلادی موجب آن‌همه بدبختی و فلاکت برای قوم یهود شده بود، اکنون مرکز عمده سکونت این فراری‌های یهودی گردیده و در سخت‌ترین و حساس‌ترین دوره تاریخ یهود که ایشان را از «پرتغال» و «اسپانیا» تبعید می‌کردند، دولت عثمانی همین محل را پناهگاه مطمئن و نقطه امید ایشان گردانید. در حدود یکصد هزار یهودی مارانو^۲ در کشور «ترکیه» برای خود پناهگاهی یافتند و برای اولین مرتبه در شهرهای «قسطنطنیه» و «سالونیک»، انجمن‌های یهودی تشکیل و مؤسسات اجتماعی ایشان برقرار گردید.

در بین این پناهندگان، اشخاص فهمیده و روشنفکر [سیاس و با برنامه برای نفوذ در ارکان سیاسی، اجتماعی عثمانیه] از طبقات بالا بسیار وجود

۱. همان.

۲. مارانوس (اسپانیایی ma'ranos) یهودیانی بودند که در سرزمین «اسپانیا» و «پرتغال» امروزی می‌زیستند و مجبور شدند تحت فشار به مسیحیت بگردند؛ ولیکن در خفا به پیروی از تعالیم دین یهود ادامه دادند. این افراد همچنین به نومسیحیان یا جدید مسیحیان نیز معروف شدند. لغت مارانو از لغت عربی محرم به معنی حرام‌شده گرفته شده است. این لغت در اسپانیای تحت سلطه مسلمانان به خوک اطلاق می‌شد که در نزد مسلمانان و یهودیان حرام بود. (دانش‌نامه مجازی ویکی‌پدیا)

داشت که در محل تازه فوراً توانستند پست‌های مهم و مقامات برجسته دولتی را اشغال کرده و در امور دولتی دارای وظایف حساسی شوند... علاوه بر پناهندگان «شبه جزیره ایبری»^۱ بسیاری از یهودیان دیگر به علت جنگ‌های مذهبی و احساسات تند ناسیونالیستی و تغییرات سیاسی از کشورهای مختلف فرار کرده، به دولت ترکیه (عثمانیه) پناهنده می‌شوند و از آزادی نسبی‌ای که در آنجا موجود بود، استفاده می‌کردند.^۲

رعایت حقوق اقلیت‌ها مطابق شریعت اسلام از شاخصه‌های دوران سلیمان قانونی^۳ محسوب می‌شود؛ به نحوی که در دوره سلیمان قانونی، عده‌ای از یهودیان چنان به مقام‌های مهم دولتی ارتقا یافتند که سفیران مسیحی برای نزدیک شدن به سلطان مجبور بودند، توجه آنان را به سوی خود جلب کنند.^۴

در عصر سلیمان و سایر پادشاهان عثمانی بعد از او، «بیت المقدس» به صورت استانی ممتاز درآمد که تابع «قسطنطنیه» بود. عثمانی‌ها نام بیت المقدس را به «قدس شریف» تغییر دادند.

پس از مرگ سلطان سلیم و در زمان جانشینان او، باز قدس شریف که شهری آباد و پرجمعیت بود و نیز سایر شهرهای «فلسطین» به مدت چهار قرن به دست سلاطین عثمانی اداره می‌شد.^۵

۱. شبه جزیره ایبری در جنوب غربی اروپا قرار دارد و کشورهای «اسپانیا»، «پرتغال»، «آندورا» و «جبل الطارق» را در بر می‌گیرد.

۲. ابان، ابا، «قوم من؛ تاریخ بنی اسرائیل»، تهران، کتابفروشی یهودا بروخیم و پسران، ۱۹۷۹ م. / ۱۳۵۸ ه. ش.، صص ۲۶۹-۲۷۰.

۳. فرزند سلیم سلطان که در سال ۸۹۹ ه. ق. (۱۵۲۰ م.) به جای پدر بر تخت سلطانی دولت عثمانی نشست.

۴. دورانت، ویل، «تاریخ تمدن»، ترجمه پرویز مرزبان، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، ۱۳۷۳ ه. ش.، ج ۶، ص ۸۷۲.

۵. حمیدی، سید جعفر، «تاریخ اورشلیم»، ص ۲۳۶.

سرآغاز فروپاشی

مورخان مرگ سلیمان قانونی (۵ سپتامبر ۱۵۶۶ م.) را سرآغاز سقوط و انحطاط تدریجی این امپراتوری بزرگ می‌شناسند. همچنین آنان عوامل مختلفی را در فروپاشی این امپراتوری ذکر کرده‌اند؛ از جمله آن دلایل:

- اتحاد عثمانی در جنگ جهانی اول با «آلمان»؛

- فسادی که از عصر سلیمان قانونی از طریق کنیزان مجهول‌الهویه و مشکوک، چون اوکسلانه (خرم سلطان، همسر سلیمان و مادر سلیم دوم)، نوریانو سلطان یهودیه (همسر سلیم دوم و مادر مراد سوم) و خواجگان حرمسرا و دولت عثمانی حاکم شد، تأثیرات فرهنگی ژنتیکی خود را بر جای نهاد.^۱

- تحجر دینی و انحطاط اندیشه سیاسی؛

- گسترش و اقتدار طریقت‌های دراویش (اهل تصوف) از یک سو و ظهور گروه‌های خشک‌اندیش و تحجرگرا در میان فقها از سوی دیگر، تعارض فرهنگی بزرگی در عثمانی سده‌های هفدهم و هجدهم میلادی پدید آورد که در انحطاط و انجماد فکری عثمانیان مؤثر بود؛^۲

و سرانجام نقش یهود در این براندازی قابل تأمل است.

پس از سلیمان قانونی در جریان یک لشکرکشی به «مجارستان» و مرگ وی، سلطان سلیم دوم که به سلطان خمار مشهور بود، به سلطنت رسید. در حرمسرای این سلطان عیاش عثمانی، زنی یهودی توانست مصادر امور

۱. شهبازی، عبدالله، «علل انحطاط و فروپاشی عثمانی»، مجله تخصصی تاریخ معاصر، سال ۱۳۸۱ ه.ش، شماره ۲۴، صص ۲۲-۲۳.

۲. شهبازی، عبدالله، «علل انحطاط و فروپاشی عثمانی»، ص ۲۳.

را به دست گیرد، این زن که نور بانو سلطان نام داشت، پس از آنکه مادر ولیعهد، مراد سوم شد. دربار مراد سوم را نیز به تصرف خویش درآورد.^۱ امپراتوری عثمانی طی قرن ۱۶م. به بعد، لنگرگاه مطمئنی برای یهودیان مهاجر و نفوذ تدریجی در ارکان سیاسی آن بود. سلطان بایزید دوم (۱۴۸۱-۱۵۱۲م.) از اولین کسانی بود که کشورش را برای یهودیان، سرزمین امن اعلام کرد.

او در قرن پانزدهم میلادی، کشتی‌ای موسوم به کشتی رحمت را برای جلب و نجات یهودیان از دادگاه‌های تفتیش عقاید به سواحل «اسپانیا» فرستاد. به همین دلیل، منابع تاریخی یهودی به کرات از فضای تساهل‌گونه و چند نژادی دوران عثمانی سخن به میان آورده‌اند.

در آن دوران، یهودیان «ترکیه» طبقه‌ای جدا، اما نخبه ایجاد کرده و عمدتاً به کارهای دیپلماتیک و تجاری اشتغال داشتند؛ امری که باعث شد سلاطین عثمانی نتوانند بهت و حیرت خود را از دستاوردهای بزرگ این اقلیت کوچک پنهان کنند. بسیاری از پزشکان حاذق دربار عثمانی، یهودی بودند. حتی نزدیک بود یکی از پاشاهای یهودی حکمران «قدس» شود. بسیاری از زنان یهودی در حرمسراها سلاطین عثمانی راه یافتند و داستان‌های فراوانی از نفوذ و نقش مؤثر آنها در حرمسرا و دربار عثمانی به جای مانده است؛ زیرا سلاطین عثمانی تعلق خاطر بسیاری به آنان داشته و کودکان این زنان یهودی نیز جزو وراثت شاه محسوب می‌شدند. این دوره بیش از سایر دوران‌ها، شاهد شکوفایی یهودیان بود و «قسطنطنیه» به مقرّ حاکم‌ها و علمای دین یهود و نیز به مرکز نشر کتب

۱. فرسای، محسن، «براندازی صهیونیستی امپراتوری عثمانی»، ص ۱۱۸.

عبری تبدیل شد.^۱

آنچه مسلم است، یهودیان تنها به ایده صهیونیستی تاریخی خود می‌اندیشیدند و امپراتوری عثمانی را محملی برای رسیدن به مقصود غایی خود می‌شناختند.

موقعی که «فلسطین» به تصرف دولت عثمانی در آمد، فقط ۱۱۷۶ خانوار در سرتاسر کشور اقامت داشتند. وضع اقتصاد تأسف بار و بسیار پریشان و اهالی در وضع فلاکت‌بازی زندگی می‌کردند؛ ولی بعد از اینکه عده زیادی از پناهندگان یهودی در آنجا مستقر شدند، وضع به کلی تغییر کرد و اوضاع به وضع رضایت‌بخشی عوض شد. بزرگترین اجتماع در شهر «سافد» در منطقه «جلیل»، سکونت داشتند...

تبعید و اخراج پی در پی و سیل آسای یهودیان در چند قرن اخیر، سبب شد تا افکار دین یهود از مسائل معنوی منحرف گشته و به امور مادی و دنیوی متوجه شود... در شهر سافد^۲ در قرن شانزدهم میلادی مرکز اجتماع نویسندگان مشهوری، مانند ربی اسحاق لوریا، ملقب به شیر مقدس و شاگردش حئیم ویتال^۳ در مسائل تمثیلی و رمزی [کابالا] بوده است.^۴

۱. فرسایبی، محسن، «براندازی صهیونیستی امپراتوری عثمانی»، ص ۳۳۰؛ به نقل از مقلد، دیانا، مقاله «یهودیان ترکیه»، نشریه افق بینا، انجمن کلیمیان تهران، زمستان ۱۳۸۲ ه.ش، شماره ۲۲، ص ۳۳.

۲. شهر سافد که در کتاب مقدس «سفات» گفته می‌شود، از اشیام خیلی قدیم مرکز علم و دانش و محل پرورش علما و جایگاه دانشمندان کابالیست بوده است. (ابان، ابا، «قوم من»، ص ۲۷۱). کابالا یا قباله که از آن به عنوان عرفان یهودی یاد می‌شود، مهم‌ترین مکتب علوم غریبه یهودیان است. آلوده به انواع علوم خفیه سحر و جادو، مهم‌ترین بازوی پنهان حمایت‌کننده از حس تمامیت خواه، سلطه‌جو و شیطانی یهودیان بوده و هست.

3. Haïm Vital.

۴. ابان، ابا، «قوم من»، صص ۲۷۰-۲۷۳.

موش در انبار عثمانی

اقدامات مزورانه یهود در امپراتوری عثمانی، مانند زهری بود که به تدریج در همه اعضا و ارکان آن دولت، نفوذ و آن را مهیای مرگ می کرد. در بین مهاجران یهودی «ترکیه»، دو شخص برجسته و معروف دیده می شوند، یکی خانم گراسیا مندس ناسی^۱ و دیگری نوئه او یوسف ناسی.^۲ خانم گراسیا، دخترش، رینا^۳ را به عقد ازدواج یوسف ناسی درآورد. خانواده مندس بسیار ثروتمند و متمدن بوده اند. این خانواده از «پرتغال» فرار کرده و به «فرا»،^۴ «ونیس»^۵ و «آنتورپ»^۶ رفته و بالاخره در «قسطنطنیه» سکونت دائم کردند.^۷

به گفته ابا ابان یهودی، یوسف ناسی در دربار سلطان سلیمان، به مقام مشاور مخصوص انتخاب و خدمات ذی قیمت و با ارزشی به دولت عثمانی انجام داد... سلطان سلیمان برای حق شناسی و قدردانی، منطقه «تبریا»^۸ در «فلسطین» را به یوسف ناسی بخشید تا آن را به فراریان یهودی اختصاص دهد...^۹

اما باید دید این یوسف ناسی که بود؟

یوسف ناسی یهودی تغییر مذهب داده (مارانو) بود که از زمان سلیمان

1. Gracia Mendes Nasi.

2. Joseph Nasi.

3. Reyna.

4. Ferra.

5. Venice.

6. Antwerp.

۷. ابان، ابا، «قوم من»، ص ۲۷۵.

۸. «طبریه» را یهود مقدشس می شمردند؛ اما نه در اصل به دلایل دینی؛ بلکه از آن رو که این شهر، پس از ویرانی «قدس» و هیکل از قرن دوم تا چهارم و نزدیک قرن پنجم بعد از میلاد، مقر سنهدرین بود. «طبریه» یکی از چهار شهر «فلسطین» است که نزد یهود مقدس می باشد. این چهار شهر عبارتند از: «قدس»، «الخلیل»، «طبریه» و «صفد».

۹. ابان، ابا، «قوم من»، ص ۲۷۵.

قانونی، به عنوان مشاور مالی به دربار سلطان رخنه کرده بود. او به صعود سلیم، یاری رسانید و به این سبب، در زمرة دوستان صمیمی سلطان سلیم دوم (۱۵۶۶-۱۵۷۴ م.) جای گرفت. «دائرةالمعارف یهود» می‌نویسد:^۱

یوسف ناسی^۲ به دلیل آشنایی با مسائل اروپای مسیحی و شبکه کارگزارانی که در سراسر جهان غرب داشت، تأثیر فراوانی بر سیاست خارجی دولت عثمانی بر جای گذارد. سلیم انحصار واردات شراب به عثمانی را به او واگذار کرد که سالیانه ۱۵،۰۰۰ سگه طلای دوکات در آمد داشت. او که درآمدهای فراوان دیگری نیز داشت، ثروتی انبوه اندوخت و به مقتدرترین و ثروتمندترین یهودی زمان خود بدل شد. نفوذ یوسف ناسی در دربار سلیم فوق‌العاده بود و وی به تعبیر دائرةالمعارف یهود، در رأس جناح جنگ طلب دربار سلیم جای داشت.^۳

هیچ منبعی به اندازه کتاب ابا ابان یهودی، پرده از نقش‌بازی و عمل مزورانه یوسف ناسی بر نمی‌دارد:

سلاطین نادان عثمانی، همچون سلطان سلیمان، در داد و دهش به یهود، تنها به تقدیم منطقه «تبریا» (طبریّه) در «فلسطین» اکتفا نکردند. شاهزاده سلطان سلیم دوم بعد از اینکه به جای پدر، به تخت سلطنت نشست، یوسف ناسی را به لقب «دوک ناکسوس»^۴ ملقب و مفتخر گردانید. یوسف ناسی در قصر اختصاصی و باشکوه خود نزدیک «قسطنطنیه»، سفر او فرستادگان دول و ممالک خارجی را که برای حلّ و فصل امور سیاسی به

۱. فرسای، محسن، «براندازی صهیونیستی امپراتوری عثمانی»، ص ۳۳۲.

۲. ناسی، لقبی است که یهودی‌ها به تعدادی از بزرگان خود، مثل رؤسای انجمن سنهدرین و احبار برجسته داده‌اند. شاید شمار کسانی که به ناسی ملقب شده‌اند، از ده نفر تجاوز نکند که یکی از آنها همین یوسف مندرس است.

۳. شهبازی، عبدالله، «زرسالاران یهودی و پارسی»، ج ۲، صص ۸۲-۸۳.

4. Duke of Naxos.

دربار سلطان عثمانی می‌آمدند، به حضور می‌پذیرفت.

یوسف ناسی همواره علاقه خاصی به امور اجتماعی یهود نشان می‌داد و در امور خیریه و کمک به برادران یهودی خود در اروپا شرکت مؤثری داشت. او علاقه خاصی به استقرار یهودی‌های فراری در تبریا، از خود نشان می‌داد و تصمیم داشت کارخانجاتی در آنجا احداث کرده، این شهر را به مرکز صنعتی فلسطین تبدیل و برادران یهودی خود را در آنجا به کارگمارد و اقتصاد کشور فلسطین را رونق دهد. درخت‌های توت زیادی در آنجا غرس کرد تا بتواند کرم ابریشم پرورش داده و به این وسیله، صنایع ابریشم‌بافی و تولید پارچه‌های ابریشمی را رواج و توسعه دهد. او از «ونیز ایتالیا»، متخصصان این صنعت را طلبید.

دوک یوسف ناسی، یهودی‌ها را برای اقامت در این شهر دعوت می‌کرد و بسیاری، به خصوص کسانی که از شهر «پاپال» ایتالیا از زیر بار ظلم و تعدی پاپ‌ها، پل چهارم و پیاس پنجم فرار کرده بودند، به این درخواست جواب مساعد داده، برای اقامت در شهر تبریا عازم آنجا شدند. متأسفانه اولین کشتی که پر از مسافران یهودی ایتالیایی بود، در بین راه، در دریای «مدیترانه»، گرفتار دزدان دریایی «جزیره مالت» شده و به غلامی فروخته شدند و یوسف ناسی به واسطه اشتغالات زیاد سیاسی نمی‌توانست آن طوری که باید، وقت و فکر خود را تماماً صرف امور تبریا کرده و وضع آنجا را به میل خود مرتب و منظم کند. به این مناسبت، نقشه‌هایی که داشت، با عدم موفقیت رو به رو شد. نقشه‌ها و طرح‌هایی که این مرد ملت‌دوست در نظر داشت، انجام دهد، بایستی یکی از اولین اقدامات و فعالیت‌های مثبت برای اقامت دادن بنی‌اسرائیل در سرزمین «فلسطین»، به حساب آورد و آن را مقدم کاری دانست که بعداً در قرن نوزدهم

میلادی، صهیونیست‌ها به مرحله عمل درآوردند.

اقدامات یوسف ناسی از هر جهت، شباهت کلی به مقاصد سرسلسله صهیونیسم، مرحوم تئودور هرتزل^۱ داشت. این مرد بزرگ به سبب آزمودگی و عقل و درایتی که داشت، هم کشور «ترکیه» و هم در پایتخت‌های اروپا مورد احترام همه، حتی غیریهودیان بود و برای خواب‌های طلایی‌ای که برای جمع‌آوری بنی‌اسرائیل در سرزمین مقدس و تشکیل دولتی مستقل دیده بود، واقعاً نزد ملت یهود مستحق هرگونه احترام و تحلیل است.^۲

اجازه دهید عرض کنم، در واقع، یوسف ناسی دربار عثمانی، همان سعدالدوله یهودی دربار مغول است که در هیئت جدید، مأموریت مسیحیایی یهودیان را دنبال می‌کرد.

مرگ سلیمان قانونی در ۵ سپتامبر ۱۵۶۶م.، نقطه آغازین فروپاشی بود. سم به کالبد امپراتوری تزریق و وارد شده بود و با گذر زمان، می‌رفت تا کارگر افتاده و آن را از پای درآورد.

یهودیان بر صنعت چاپ و مطبوعات اقتدار یافتند، بر ضراب‌خانه و امور مالی‌اش مسلط شدند، به اختلافات مذهبی و فرقه‌ای دامن زدند، مجامع فراماسونری و مخفی ایجاد کرده و به گرایش‌ها و ایدئولوژی‌های نو و مخالف رویکردهای دینی، مجال پر و بال گرفتن دادند و سرانجام با نفوذ به ارکان سیاسی عثمانی در سال ۱۹۲۲م. آن دولت را از جغرافیای سیاسی جهان حذف کردند و پس از آن، نوبت تقسیم گوشت قربانی فرا رسید. هر شقه‌ای از آن، دولتی دیگر شد.

1. Theodor Herzl.

۲. ابان، ابا، «قوم من»، صص ۲۷۵-۲۷۶.

ورود ماسونیت و تجددمآبی

تأسیس لژهای ماسونی در کشورهای اسلامی، به مثابه تزریق سم به پیکره این کشورها بود که با گذر زمان کارگر می‌افتد. به واقع، مقدمه‌ای بر استحاله شرق اسلامی در حوزه فرهنگی و سپس تمدن غرب مدرن بود. نخستین لژ ماسونی در سال ۱۷۹۸م. [۱۳۱۳ ه.ق.] به نام «لژ ایزیس» در «قاهره» تأسیس شد و پس از آن، لژهای فراماسونری در «مصر» گسترش یافتند... لژهای مصر، عمدتاً وابسته به لژ اعظم «فرانسه» و لژهای «شامات»، عمدتاً وابسته به ماسون «انگلستان» بودند.

نخستین لژ فراماسونری «سوریه» و «لبنان» در سال ۱۸۶۲م. در «بیروت»، بنیان نهاده شد و نام آن «لژ فلسطین» بود و پیرو لژ اعظم «اسکاتلند» به شمار می‌رفت.^۱

ناپلئون بناپارت و فراماسونرهای همراهی کننده‌اش، مؤسس این لژ ماسونی بودند.

نخستین انجمن فراماسونری در دولت عثمانی، در سال ۱۷۳۷م. مطابق ۱۱۵۰ ه.ق. در شهر «کورفو»، از سوی وابستگان به «انگلیس» تأسیس شد و نام آن فیثاغورث بود. غیرمسلمانان در زمره اولین اعضای این انجمن ماسونی عثمانیه بودند.

مؤثرترین فراماسون یهودی مرتبط با لژهای بیگانه شهر در «سالونیک»، امانوئل قاراسو^۲ بود که مطابق دستورات خارجی، مسئولیت حفاظت و امنیت جلسات سری ترکان جوان را به عهده داشت و توانست تمام اعضای انجمن مخفی ترکان جوان را به قرار گرفتن در چارچوب برنامه‌های

۱. صفوت، فتحی نجده، «فراماسونری در جهان عرب»، ترجمه یوسف عزیز بنی طرف، تهران، نشر البرز، ۱۳۶۹ ه.ش.، ص ۷۲.

2. Emmanuel Carasso.

حفاظتی سازمان‌دهی شده از سوی فراماسونری قانع سازد و به نوعی، آنان را در زمره اعضای فراماسونری قرار دهد.^۱

ماسون‌های «ترکیه» در واقع با الگوبرداری از «لژ اعظم اسکاتلند»، به نوعی تحت نظارت صهیونیسم انگلیس قرار داشتند. لژ اسکاتلند در طی قرن هجدهم میلادی توانسته بود، لژهای زیادی را در منطقه «شامات» (هلال خضیب) ایجاد کند و بسیاری از سیاست‌مداران عرب را به استخدام درآورد.^۲

در ماه مه ۱۸۸۹م. گروهی از دانشجویان آموزشگاه پزشکی نظام سلطنتی عثمانی برای سرنگونی سلطان، انجمنی تأسیس کردند. این دانشجویان از ملت‌های گوناگون بودند. نام رسمی این انجمن، «کمیته اتحاد و ترقی» بود. اعضای انجمن که از باقی‌مانده‌های عثمانیان نو بودند، خود را ترکان جوان می‌خواندند.^۳

استاد ماسون، کمال‌الدین آیاق در کتاب معروف خود «تاریخ فراماسونری در ترکیه»، درباره مسائل داخلی و خارجی لژهای شهر «سالونیک» و «انجمن اتحاد و ترقی» چنین نوشته است:

همانطور که فراماسونی به کمک انجمن اتحاد و ترقی شتافت، متعاقب اعلام مشروطیت، جمعیت مذکور نیز در شکل‌گیری و پیشرفت ماسون‌ها در «ترکیه»، خدمات فراوانی عرضه نموده، عامل توسعه آن شدند.^۴

۱. گروه تحقیقات علمی ترکیه، «مبانی فراماسونری»، ترجمه جعفر سعیدی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۹۴ه.ش، صص ۳۰۶-۳۰۷.

۲. فرسایبی، محسن، «براندازی صهیونیستی امپراتوری عثمانی»، ص ۳۵۹؛ به نقل از صفوت، فتحی نجده، «فراماسونری در جهان عرب»، صص ۸۲-۸۳.

۳. ووسینیچ، وین، «تاریخ امپراتوری عثمانی»، ترجمه سهیل آذری، کتابفروشی تهران، صص ۱۱۸-۱۲۰.

۴. گروه تحقیقات علمی ترکیه، «مبانی فراماسونری»، ص ۳۰۶.

اولین نشریه به عنوان ارگان رسمی ترکان جوان، به نام «حریت»، با تلاش دو لژ ماسونی «لندن» و «پاریس» به سال ۱۸۶۲ م. توسط رفعت بیک در لندن، منتشر شد. علت زندگی اعضای جمعیت ترک‌های جوان در شهرهای اروپا را دوری از تسلط عثمانی قید کرده‌اند؛ ولی در اصل، با توجه به وابستگی لژهای ماسونی به لژهای «فرانسه» و «اسکاتلند»، به منظور تعلیمات ماسون‌های جوان در کشورهای مذکور بوده است.

عده‌ای از سردمداران ادبیات نوین، مانند نامق کمال، ضیاپاشا، مصطفی فاضل پاشا، نوری بیک، رشاد بیک و علی سواوی دور هم گرد آورده بودند تا اقدامات ترک‌های جوان را در تحقق اهداف ماسونی، با زرق و برق سیاسی زینت بخشند.^۱

با بروز ضعف در ارکان دولت عثمانی، مقدمات سربرآوردن حرکت‌های تجددگرایی ترک فراهم آمد. آنان به امید خروج از ضعف و بحران، چشمان خود را به تحولات سیاسی، اجتماعی غرب مدرن دوخته و مفاهیم ایدئولوژیک نوین را وارد ادبیات سیاسی عثمانی که واجد زیرساختی مذهبی و سنتی بود، کردند. طرح اندیشه‌های تجددمآب، انگیزه تشکیل گروه‌ها و انجمن‌هایی، همچون «ژول ترک» (ترک‌های جوان) و «ینی عثمانلی لار» (نوعثمانیان، عثمانیان جدید) و گرایش‌های مشروطه‌خواهی را سبب شد. استمرار حرکت‌های برانداز، که عموماً متأثر از محافل ماسونی و صهیونیستی بودند و سیاست فروپاشی کامل عثمانی را دنبال می‌کردند، در سال ۱۹۰۹ م. با خلع سلطان عبدالحمید، زمام حاکمیت عثمانی در اختیار

انجمن صهیونیستی اتحاد و ترقی (ترک‌های جوان) قرار گرفت.^{۲۱}

با پایان جنگ جهانی اول و کشته شدن ۴۲۷ هزار نفر از ترک‌های عثمانی، دوره حکمرانی ترکان جوان نیز سرآمد و آن امپراتوری به کشوری کوچک تبدیل شد و بسیاری از سرزمین‌هایش به قلمروهای کوچک تقسیم و در نهایت، متلاشی شد.

آتاتورک، فرزند خلف یهود

مصطفی کمال (آتاتورک) میوه تلخ بارآمده در این شرایط آشفته بود. وی در «سالونیک»، مهم‌ترین پایگاه یهودیان در دولت عثمانی متولد و پرورش یافت. «دائرةالمعارف یهود» (جودائیکا) وی را یهودی‌الاصل معرفی می‌کند و او را دارای ریشه دونمه‌ای می‌شناسد.

کمال آتاتورک یکی از چهره‌های شاخص غریب‌دگان جهان اسلام و مهره مناسبی بود که صهیونیسم و «انگلستان» وی را برای محقق کردن اهدافشان برگزیدند.

محمد جاوید بیگ و کمال آتاتورک از اعضای جسور، پرشور و فعال دونمه بودند و برخی از ترک‌ها او را از آنها می‌دانستند...

آتاتورک سال‌های تحصیل خود را در «مدرسه شمس افندی» شبتایی‌ها

۱. برای مطالعه بیشتر درباره تحولات اجتماعی، سیاسی «ترکیه» به منابع زیر مراجعه کنید:

- رئیس‌نیا، رحیم، «ایران و عثمانی در آستانه قرن بیستم»، تبریز، ۱۳۷۴ ه.ش.
- شرابی، نظام، «آمریکا و اعراب»، ترجمه عباس عرب، تهران، ۱۳۷۵ ه.ش.
- رامسائور، ارنست ادموندسن، «ترکان جوان، پیش‌درآمد انقلاب»، ترجمه رحیم رئیس‌نیا، ۱۹۰۸ م.
- «دانش‌نامه جهان اسلام»، بنیاد دائرةالمعارف اسلامی، برگرفته از مقاله جنبش ترک‌های جوان، شماره ۲۴۸۰.
- طولابی، توران، «مکتوبی از پاریس: مصطفی فاضل پاشا و نقد ساختار قدرت در عثمانی»، پژوهش‌نامه تاریخ تمدن اسلامی، سال چهل و نهم، ۱۳۹۸ ه.ش.
- ۲. فرسای، محسن، «براندازی صهیونیستی امپراتوری عثمانی»، ص ۳۶۶.

گذراند. این مدرسه اولین مدرسه‌ای بود که دروس غربی در آن تدریس می‌شد و مدرسه شبتایی‌ها در قرن نوزدهم میلادی بود.^۱

کمال آتاتورک نخست خلافت را ملغی ساخت و بدین سان، سمبل وحدت مسلمانان در جهان و حاکمیت اسلام در «ترکیه» را از بین برد. سپس نظام قضایی شریعت را منسوخ کرد و به جای آن، قوانین کشورهای غربی را وارد نمود. اوقاف را ملی کرد و تمام مدرسه‌های دینی (حدود ۴۷۹ مؤسسه آموزشی دینی با ۱۸۰۰۰ طلبه) را تعطیل کرد.^۲

۱. رشاد، یوسف، «نقش‌آفرینی یهودیان مخفی در اسلام»، ص ۲۷۶؛ به نقل از «دائرةالمعارف یهود».

۲. «ویکی فقه»، دانش‌نامه حوزوی؛ ذیل عبارت مصطفی کمال آتاتورک.

دونمه‌ها در امپراتوری عثمانی

یهودیان مخفی در امپراتوری عثمانی را دونمه^۱ می‌خوانند؛ نومسلمانانی که از باقی‌مانده‌های اخراج شده از «اسپانیا» بوده و با جای‌گیر شدن در امپراتوری عثمانی، چنان‌که شرح داده شد، چون موریانه به ارکان سیاسی، اقتصادی و سرانجام اجتماعی عثمانیه هجوم برده و استعداد فروپاشی را در آن، به وجود آوردند.

بنیان‌گذار این فرقه، شبتهای زوی^۲ از خانواده‌ای مهاجر از اسپانیا بود. وی ابتدا، ادعای مسیحیانی کرد و سرانجام (ظاهراً) اسلام آورد و با پیروانش گروه یهودیان مخفی و نومسلمانان را برای نفوذ در دولت عثمان و کسب قدرت ایجاد کرد.

نهضت شبتهای زوی مهم‌ترین جنبش در تاریخ یهودیت، پس از خرابی

۱. دونمه واژه‌ای مرکب است از دو بخش «دو» و «تمه»، به معنای فرقه که مبتنی بر دو نوع دین یهودی و اسلامی می‌باشد. دونمه در معنای عام، به مفهوم بازگشت است و درباره کسی استعمال می‌گردد که دین خود را ترک کرده و وارد اسلام شده باشد. دکتر عبدالوهاب المسیری، دونمه را کلمه‌ای ترکی، به معنای مرتدان تعریف می‌کند. (رشاد، یوسف، «نقش آفرینی یهودیان مخفی در اسلام»، صص ۲۲۰-۲۲۱).

2. Sabbatai Zevi.

معبد و شکست شورش برکوخبا^۱ است.^۲

شبتای زوی (۱۶۲۶-۱۶۷۶ م.) در بنادر غربی عثمانی ظهور کرد، نخست ادعا کرد که مسیح است؛ ولی مدتی بعد در زندان عثمانی، ادعای خدایی کرد، کمی بعد به اسلام گروید. پیروان شبتای زوی یهودیانی بودند که به بازار او رونق می‌دادند. با گرایش شبتای به اسلام، پیروان یهودی او نیز مسلمان شدند و چون مارانوه‌های مسیحی، فرقه‌ای از یهودیان مخفی را در جهان اسلام، بنیان نهادند که دونمه نامیده می‌شوند.

سیر تکوین ماجرای شبتای زوی و دعاوی او و ترکیب پیروانش پیش‌نمونه ظهور سه پیامبر دروغین و نامدار دیگر در دو سده پسین است. یاکوب فرانک در شرق اروپا، نمود در «هند» و علی محمدباب در «ایران».

ظهور شبتای^۳ زوی، مقارن با دوران سلطان محمد چهارم در عثمانی (۱۶۴۸-۱۶۸۷ م.) و آخر سلطنت شاه عباس دوم صفوی و اوایل سلطنت شاه صفی دوم (۱۶۶۶-۱۶۹۴ م.) در ایران است.^۴

ظهور مسیح بن داوود

شبتای زوی از حمایت یک پیامبر دروغین، به نام ناتان غزه‌ای برخوردار بود و در واقع، تکاپوی این دو، سناریوی واحدی را رقم زدند.

نام اصلی ناتان غزه‌ای^۵ (۱۶۴۳-۱۶۸۰ م.)، آبراهام ناتان لوی^۶ است. پدرش

1. Bar Kokhba revolt.

۲. شورش شمعون برکوخبا (بارکوخوا) در سال ۱۳۵ م. در مقابل حکومت «روم» صورت گرفت که به شکست منجر شد. این شورش نیز به ادعای مسیحا در میان یهودیان شکل گرفت.

۳. شابتای یا شبتای، نامی است عبری که از کلمه سبت/ شبت (روز شنبه) گرفته شده است. این نام را بر بیشتر نوزادانی که در روز شنبه متولد می‌شوند، می‌نهند.

۴. شهبازی، عبدالله، «زرسالاران یهودی و پارسی»، ج ۲، ص ۳۳۲.

5. Nathan of Gaza.

6. Abraham Nathan Levi.

ایشا حییم بن یعقوب لوی،^۱ معروف به اشکنازی بود. چنان که نام او نشان می‌دهد به خاندان سرشناس لوی تعلق دارد. او از «لهستان» یا «آلمان» به سرزمین «عثمانی» مهاجرت کرد و در «بیت‌المقدس»، سکنا گزید. ایشا، حاخامی سرشناس با گرایش‌های کابالی و رئیس یهودیان اشکنازی مقیم بیت‌القدس بود. ایشا تا پایان عمر (۱۶۷۳ م.) به عنوان نماینده یهودیان مستقر در «فلسطین»، سفرهای مکرر به «استانبول»، «بالکان»، «بوداپست»، «وین» و «فاس» (مراکش) داشت و به تبلیغ پیامبری پسرش ناتان و شبتانی زوی و ترویج عقاید رازآمیز کابالا اشتغال داشت.

با اشاعه داستان پیامبری ناتان غزه‌ای، یهودیان منطقه، گروه‌گروه از فلسطین، «سوریه» و «مصر» برای زیارت او به «غزه» روی آوردند. بدین سان، ناتان را به مقام یک قدیس ارتقا دادند و یهودیان منطقه عنوان «چراغ مقدس» را به او اعطا کردند...

در این زمان، شبتای زوی با همسر جدیدش، سارا، در «قاهره» می‌زیست. او ماجرای مکاشفه ناتان غزه‌ای را شنید و در آوریل ۱۶۶۵ م. برای دیدار او به غزه شتافت... ناتان او را قانع کرد که به راستی مسیح بن داوود و پادشاه «بنی‌اسرائیل» است... پس از اقناع شبتای در ۳۱ مه ۱۶۶۵ م.، ناتان غزه‌ای طی مراسمی ظهور مسیح بن داوود، پادشاه و ناجی اسرائیل را در غزه اعلام کرد... در سپتامبر ۱۶۶۵ م.، ناتان غزه‌ای طی نامه‌هایی مکاشفه جدید خود را چنین اعلام کرد:

«شبتای بدون جنگ سلطنت را از سلطان عثمانی خواهد گرفت و سلطان را به خدمتگزار خود بدل خواهد نمود...»

ماجرای شبتای موجی بزرگ در اروپا، پدیدار ساخت و تعداد کثیری از

1. Elisha Hayyim ha'Levi Ashkenazi.

مردم فقیر مسیحی، حتی از طریق فروش خانه و وسایل زندگی خود، گروه گروه، راهی زیارت «بیت المقدس» شدند. تحریک فوق‌العاده آرمان‌های مسیحایی در قاره اروپا، یکی از دستاوردهای ماجرای شبتای زوی است.^۱ جالیوفسکی که معاصر این دوره زمانی بوده است، در کتاب خود با عنوان «مسیح راستین» (چاپ ۱۶۶۹ م.)، این گونه نوشت:

یهودیان، خانه و اموال خود را ترک کرده و از انجام هر کاری خودداری کردند و مدعی بودند که مسیح (شبتای) به زودی آنان را بر روی ابرها، به «اورشلیم»، خواهد برد.^۲

ادعای شبتای جنبشی در میان یهودیان امپراتوری «عثمانی» و حتی «ایران» به راه انداخت و به صورت خطری برای دولت عثمانی درآمد. مقامات دولتی عثمانی این مدعی پیامبری را دستگیر و به زندان افکندند؛ اما شبتای در زندان نیز ارتباط خود را با حاخام‌های یهودی و پیروانش حفظ کرد؛ اما وی در حضور سلطان محمد چهارم و اعضای دربار او اعلام مسلمانان کرد. سلطان که به تعبیر «دائرة المعارف یهود»، فردی عمیقاً مذهبی بود، تحت تأثیر گرایش شبتای قرار گرفت و نام عزیز محمد افندی را بر او نهاد و به وی، لقب کپچی‌باشی [نگهبان درهای قصر] را داد. سلطان همچنین مقرری روزانه‌ای به مبلغ ۱۵۰ پیاستر [واحد پول عثمانی در آن زمان] اعطا کرد.^۳

شبتای زوی، از یک مسیح دروغین و نوظهور، به یک مسلمان دروغین مبدل شد. از آن پس، وی یهودی‌ای مخفی بود که در خفا مقید به آداب

۱. شهبازی، عبدالله، «زرسالاران یهودی و پارسی»، ج ۲، صص ۳۳۶-۳۳۷، با تلخیص.

۲. رشاد، یوسف، «نقش‌آفرینی یهودیان مخفی در اسلام»، ص ۲۳۵.

۳. شهبازی، عبدالله، «زرسالاران یهودی و پارسی»، ج ۲، ص ۳۴۰.

یهودیان و در ظاهر، مقید به آداب مسلمانان بود. او سردسته فرقه‌ای بود که چون موریانه، امپراتوری عثمانی را از درون می‌جوید. «دائرة المعارف یهود»، هسته اصلی نظریه‌پردازی ناتان را چنین بیان می‌دارد:

رسالت اصلی ملت یهود، افروختن اخگرهای مقدسی است که در روح آنان وجود دارد؛ ولی اخگرهایی وجود دارد که افروختن آنها تنها کار مسیح است؛ لذا مسیح (شبتای زوی) برای انجام این رسالت به قلمرو خلیفه وارد و ظاهراً در برابر او تسلیم گشت؛ ولی در واقع، در حال انجام واپسین و دشوارترین بخش مأموریت خود شد و آن، تسخیر خلیفه از درون بود. او برای انجام این مأموریت، مانند یک جاسوس عمل می‌کرد که به درون سپاه دشمن اعزام شده و این مبارزه‌ای در درون سرزمین شیطان بود. بنابراین، مسلمان شدن شبتای، به معنی ارتداد از دین یهود نبوده؛ بلکه بفرنج‌ترین چهره مأموریت مسیحایی او بود.^۱

پیروان فرقه دونمه، مطابق آئین بنیان‌گذاری شده شبتای زوی، با مسلمانان ازدواج نمی‌کردند. مخفیانه و هر روز «مزامیر داوود» را قرائت می‌کردند و در انتظار فراهم آمدن مقدمات بازگشت به «صهیون» و بازسازی معبد بر این باور پای می‌فشردند که:

شبتای زوی همان کسی است که پراکندگی‌های اسرائیل را از اطراف سرزمین‌های چهارگانه گرد خواهد آورد.^۲

دونمه‌ها تجربه موفق مارانوهای مسیحی را در دنیای اسلام به کار بستند و در سده نوزدهم میلادی بسیاری از مناصب مهم دیوان‌سالاری عثمانی را به دست گرفتند. دونمه‌ها در پیدایش و گسترش فراماسونری عثمانی، در

۱. شهبازی، عبدالله، «زرسالاران یهودی و پارسی»، ج ۴، صص ۳۴۴-۳۴۵.

۲. رشاد، یوسف، «نقش‌آفرینی یهودیان مخفی در اسلام»، ص ۲۷۴.

اصلاحات غربالگریانه این کشور و در استقرار مشروطه عثمانی نقش مهمی ایفا نمودند. کمیته اتحاد و ترقی و جنبش ترکان جوان از درون همین فرقه بسته و منسجم پدیدار شد.^۱

چنان که پیش‌تر بیان شد، بنیان اندیشه و عمل شبتهای زوی به ناتان غزه‌ای و پدرش، الیشا حیم برگشت می‌کند که رئیس یهودیان اشکنازی بود.

یهودیان اشکنازی به مجموعه‌ای از یهودیان اطلاق می‌شود که برخلاف یهودیان سفارادی، دارای اصل و ریشه اروپای شرقی و مرکزی بودند. این یهودیان حامیان اصلی اولین امواج مهاجرت صهیونیستی به «فلسطین» بودند و بسیاری از آنان از گتوهای یهودی (محله‌های پر ازدحام یهودی) اروپا، از جمله «روسیه» گریختند و در صدد تأسیس جامعه‌ای جدید و ماهیتاً سکولار و سوسیالیست برآمدند.^۲

یوسف رشاد، در معرفی فرقه دونمه می‌نویسد:

آنها گروهی از یهودیان بودند که برای فریب مسلمانان، تظاهر به اسلام کرده و یهودیت خود را مخفی می‌کردند و در منطقه غرب آسیای صغیر سکونت داشتند و در تضعیف دولت عثمانی و برچیدن خلافت آن از طریق انقلاب «جمعیت، اتحاد و ترقی»، سهم بودند.^۳

۱. شهبازی، عبدالله، «زرسالاران یهودی و پارسی»، ج ۴، ص ۳۴۹.
 ۲. فرسای، محسن، «براندازی صهیونیستی امپراتوری عثمانی»، ص ۱۵۷.
 ۳. رشاد، یوسف، «نقش آفرینی یهودیان مخفی در اسلام»، ص ۲۲۳.

فروپاشی و تقسیم

عصر استعمار از قرن ۱۵م. و پس از رنسانس^۱ در اروپا اتفاق افتاد. رنسانس، جنبش فرهنگی بزرگی بود که در خود، نطفه اصلاحات مذهبی و گذار از قرون وسطا و شروع تاریخ جدید را پنهان داشت. به عبارتی، عصر پوستاندازی غرب مسیحی، عصر رویکرد به زمین، به جای آسمان و عصر خروج دین از عرصه مناسبات و معاملات سیاسی و اجتماعی بود. جوانه زدن تفکر انسان‌مداری (اومانیزم) و پروتستانتیسم (مذهب اعتراضی مارتین لوتر)، چنان کلیسا و اربابانش را به چالش کشید که در پایان، انسان‌محوری، همه ساحات حیات فکری و فرهنگی را درنوردید و مقدمه‌ای شد برای تغییر شیوه تفکر، شیوه زیستن و بودن در عرصه خاک. در واقع، در این عصر، انسان به تعریفی جدید از خود، مبدأ و غایت هستی و بودن دست یافت. به همین منظور از این واقعه که به منزله تولد دوباره و نوزایی بود، عنوان رنسانس یاد می‌شود. خروج پادشاهان از سلطه تمام عیار کلیسا و کسب استقلال اجتماعی،

1. Renaissance.

ظهور عطش سیری‌ناپذیر سودجویی و اصالت یافتن سود و منفعت مالی^۱ و تمایل به تبادل کالا و کشف و دست‌اندازی به سایر سرزمین‌ها را باعث شد. «پرتغال» و «اسپانیا» دو کشور پیش قدم برای کشف سرزمین‌های جدید و رقابت برای به تصرف درآوردن سایر سرزمین‌ها بودند. تصرف سرزمین‌های جدید از سال ۱۵۱۹م. به بعد، توسط اسپانیا، کشف «آمریکا» و انقراض امپراتوری «اینکا»ها و جابه‌جا شدن ثروت‌های فراوان از سرزمین‌های تصرف شده، عطش و رقابت استعمارگری را در میان سایر دولت‌های اروپایی، همچون «انگلیس»، «فرانسه»، «هلند»، «بلژیک»، «آلمان» و «ایتالیا» باعث شد. همه به دنبال ثروت و تصرف در چهارگوشهٔ عالم افتادند.

بدین سان، در فاصلهٔ قرن‌های ۱۶ تا ۱۹م. سه قارهٔ آمریکا، «آفریقا» و «اقیانوسیه» و سرانجام «آسیا» زیر سلطهٔ مستقیم اروپائیان قرار گرفتند. استعمار کلاسیک که قریب به پنج قرن دوام آورد، از مسیر گسیل نیروهای نظامی و فتح سرزمین‌ها توسط استعمارگران اتفاق افتاد. همراه با نسل‌کشی ساکنان بومی سرزمین‌های تصرف شده - همچون سرخ‌پوستان بومی آمریکا- و چپاول ثروت‌ها و منابع زیرزمینی و روزمینی بود؛ اما پس از جنگ دوم جهانی و آغاز بیداری ملت‌ها و شروع مبارزات ضد استعماری، استعمار کلاسیک به استعمار نو مبدل شد. سرزمین‌های استعمار زده، مستقل شدند و دولت‌های جدید در آفریقا و آسیا به وجود آمدند. بدین ترتیب، با تغییر صورت استعمارگران، استعمار، صورتی نو یافت.

پادشاهان و رهبران دست‌نشاندهٔ استعمارگران، به نیابت از آنها، مجال سلطه و چپاول سرزمین‌های تازه استقلال‌یافته را فراهم آوردند. این شیوهٔ

1. Utilitarianism.

استعماری تا عصر جدید، اواخر ۱۹۷۰م. تداوم یافت و بدین سان، طی قریب به ۲۰۰ سال، حوزه فرهنگی و تمدنی غربی بر همهٔ مقدرات و مقدرات ساکنان جهان سایه افکند.

«استعمار فرانو» یا «استعمار پست مدرن»، آخرین مرحله و تکامل یافته‌ترین شکل استعمار است که البته جوهره و ماهیتش همان سلطه و کنترل است؛ اما شیوه و روش و ساز و کارهای آن با دوره‌های پیشین متفاوت است. این نوع از استعمار با ابزارهایی که در نتیجهٔ انقلاب اطلاعاتی به وجود آمده‌اند، سعی می‌کند تا ذهن‌ها و بدن‌ها را با هم کنترل کند و بر آنها سلطه یابد. این دوره از استعمار با فروپاشی «شوروی» سابق در اوایل دههٔ ۱۹۹۰م. و با وقوع حادثهٔ یازده سپتامبر، در اوایل قرن بیست و یکم تشدید و تقویت شد. این نوع استعمار را می‌توان «استعمار فرهنگی» نیز نامید.^۱

نظام سرمایه‌داری در این مرحله از سه‌گانهٔ استعمار، با استفاده از قدرت رسانه، جان و دل ساکنان جهان را تحت یوغ استعماری خود وارد ساخته، عالمی و آدمی را مطابق تمایلات تمامیت خواهانهٔ خویش آورده و با تبدیل جهان به دهکده‌ای کوچک، تداوم سلطه‌گری و چپاول خود را باعث شده است.

با تضعیف کالبد «عثمانی»، پس از تزریق تدریجی و پی در پی سم کودتا و آشوب اجتماعی، مقدمات لازم برای سلاخی گاو امپراتوری فراهم آمد تا قطعهٔ چرب و نرم آن، یعنی «فلسطین» در سفرهٔ یهودیت صهیونیستی گذاشته شود.

۱. اسمیت، لیندا، «استعمار زدایی از روش: تحقیق علمی و مردمان بومی»، ترجمهٔ احمد نادری و الهام اکبری، تهران، ترجمان علوم انسانی، چاپ دوم، ۱۳۹۴ ه.ش، مقدمه.

دول اروپایی، همچون «انگلیس»، «فرانسه»، «روسیه» تزاری و «ایتالیا» که از سیطره قدرت «عثمانی» به وحشت افتاده بودند، مترصد ضربه زدن و تضعیف این دولت بودند و از آنجا که زمینه‌های برپایی تظاهرات و شورش توسط عوامل دست نشانده فراهم آمده بود، حمایت‌های خود را از اعتراضات و شورش‌ها شروع کردند.

در اواخر قرن نوزدهم میلادی شورش‌های متعدّد در «فلسطین»، مخصوصاً در «قدس» برپا شد و حکومت انگلستان که تا آن زمان، سیاستش بر محور حمایت و حفظ تمامیت ارضی امپراتوری عثمانی در «آسیا» دور می‌زد، به ناگهان تغییر سیاست داد و خود، به عنوان قدرتی در برابر دولت عثمانی واقع شد.

پیش از جنگ بین‌المللی اول و در همان زمان که زمزمه نهضت صهیونی بر سر زبان‌ها افتاد، به تدریج متصرفات دولت عثمانی از دستش خارج شد و سرزمین‌های مستقل اروپایی تشکیل و مستحکامات امپراتوری در آفریقای شمالی، ضمیمه کشورهای مختلف اروپایی گردید؛ اما سرزمین‌های متصرفاتی آسیایی، همچنان در دست دولت عثمانی باقی ماند.

دولت انگلیس برای حفظ تسلط «کانال سوئز» و ادامه قدرت و نفوذ خود در «هندوستان» و نیز از پای در آوردن دولت عثمانی به دسیسه‌های زیادی دست زد و با عقد قراردادهایی با اعراب، آنها را به حمایت خویش امیدوار ساخت.^۱

قرارداد «سایکس-پیکو»^۲ یک قرارداد استعماری، صهیونیستی بود

۱. حمیدی، سید جعفر، «تاریخ اورشلیم»، صص ۲۴۱-۲۴۲.

2. Sykes-Picot Agreement.

که توسط مثلث لوید جورج،^۱ نخست‌وزیر صهیونیست، آرتور جیمز بالفور،^۲ وزیر خارجه «انگلستان» و حییم وایزمن،^۳ رئیس سازمان جهانی صهیونیسم، طراحی شد و نتیجه آن، اعلامیه بالفور در ۱۱ آبان ۱۲۹۶ ه.ش. (دوم نوامبر سال ۱۹۱۷ م.) و تأسیس دولت یهودی در «فلسطین» با «جامعه ملل» بود.

در حقیقت، با مصادره سرزمین های عربی یاد شده، امپراتوری عثمانی تبدیل به کشور کوچک با مرزهای فعلی «ترکیه» شد و حتی شعار پان‌ترکیستی انجمن اتحاد و ترقی و سپس رژیم آتاتورک در حد یک آرزو باقی ماند.^۴

سرانجام، «انگلستان» با عدول از همه قراردادها، قیومیت و سرپرستی «فلسطین» را در اختیار گرفت.

در ۲۵ آوریل ۱۹۲۰ م. یعنی در اواخر جنگ جهانی اول، شورای عالی متفقین، قیومیت فلسطین را به دولت انگلیس واگذار کرده و در ۲۲ ژوئیه ۱۹۲۲ م. رسماً این سمت از طرف شورای مجمع اتفاق ملل به دولت انگلیس ابلاغ شد.^۵

حییم وایزمن، رئیس و رهبر جنبش صهیونیستی در کتاب «آزمون و خطا»، در نیمه اول سده قبل، گفته بود:

بریتانیا جنبش صهیونیسم را از آغاز تأسیس، تحت حمایت خویش قرار داد و تحقق اهداف آن را بر عهده گرفت و موافقت خود را نسبت به تسلیم

۱. David Lloyd George.

۲. Arthur James Balfour.

۳. Chaim Weizmann.

۴. فرسای، محسن، «براندازی صهیونیستی امپراتوری عثمانی»، ص ۴۰۱.

۵. حمیدی، سید جعفر، «تاریخ اورشلیم»، ص ۲۵۲.

«فلسطین» تخلیه شده از سکنه بومی [!؟] به یهودیان، برای سال ۱۹۳۳ م. اعلام کرد. البته چنانچه شورش‌ها و انقلاب‌های پیاپی اعراب فلسطین نمی‌بود، این امر در همان سال، تحقق می‌یافت.

ممکن است سؤال شود که علت حمایت و عنایت «انگلیس» نسبت به یهودیان و شدت تعصب دولت «بریتانیا» نسبت به تحقق آرمان‌های این قوم چه بوده است؟

پاسخ آن است که ملت انگلستان، به ویژه انگلیسی‌های اصول‌گرا [پیورترین‌ها] بیش از همه ملت‌ها تحت تأثیر «تورات» هستند. پایبندی انگلیسی‌ها به اصول دیانت، همان چیزی است که آرمان‌های ما را تحقق بخشید؛ زیرا انگلیسی متدین به آنچه در تورات، درباره بازگشت یهود به فلسطین آمده است، ایمان دارد و جامعه کلیسای پروتستانی انگلیس، از این جهت بزرگترین مساعدت‌ها را به عمل آورد.^۱

کودتای مصطفی آتاتورک، این دست‌پرورده خاندان یهودی دونمه، تیر خلاصی بر پیکر امپراتوری عثمانی بود.

با وارد آمدن حملات نیروهای انگلیسی در جنگ جهانی اول به دست دولت عثمانی و واگذار شدن قسمت‌هایی از ایالت «حلب» و فلسطین به انگلیس و تدارک مقدمات تأسیس دولت یهودی در فلسطین، آتاتورک پای در میدان نهاد.

آتاتورک پس از شکست‌های کاملی که بر عثمانی در جریان جنگ جهانی اول تحمیل شد، به بندر «سامسون» در ساحل «دریای سیاه» رفت و از آنجا به عنوان یک نقطه امید و منجی دولت عثمانی با تبلیغات زیاد، به

۱. کریمیان، احمد، «یهود و صهیونیسم»، ص ۳۰۲؛ به نقل از الطویل، یوسف العاصی، «الصلیبیون الجدد»، ص ۶۰.

بازسازی نیروهای باقی مانده ارتش سوم اقدام کرد.
آتاتورک موفق شد در «آنکارا»، دولت در سایه تشکیل دهد و مجلس
ملی افتتاح کند...

حملة یونانیان به حکومت عثمانی با چراغ سبز متفقین انجام شد.
ترک‌های «اناتولی» به فرماندهی آتاتورک، شعار دفاع ملی را پیشه خود
ساختند.

پیروزی‌های نمایشی آتاتورک که از قبل طراحی شده بود، در دوم شهریور
۱۳۰۰ هـ. ش. (۱۹۲۱ م.) در مقابل نظامیان یونانی که از قبل، همه مناطق
مورد نظر را تخلیه کرده بودند، در رسانه‌های داخلی و خارجی وابسته به
صهیونیست‌ها، انعکاس وسیعی یافت.

مصطفی کمال به عنوان غازی و جنگ‌جوی مسلمان وارد «اسلامبول»
شد و شبکه‌های صهیونی-ماسونی به مناسبت ورود او، جشن ملی اعلام
کردند و در همین زمان، دولت او در «آنکارا»، توسط دولت‌های خارجی
مورد شناسایی واقع شد.^۱

آتاتورک گام به گام به پیش آمد، با ارائه لایحه جمعیت دفاع از حقوق
به مجلس ملی در «آنکارا»، سلطنت را از خلافت جدا و مرکز خلافت را از
«اسلامبول» به آنکارا منتقل کرد و ارائه لایحه انحلال سلطنت و برقراری
جمهوریت در «عثمانی» را رسمیت بخشید.

آتاتورک به عنوان رئیس جمهور و عصمت اینونو،^۲ به عنوان نخست
وزیر انتخاب شدند. بعد از آن، با تطمیع و تهدید نمایندگان مخالف با
همراهی نمایندگان ماسونی - صهیونیستی در ۱۰ اسفند ۱۳۰۲ هـ. ش. (اول

۱. فرسای، محسن، «براندازی صهیونیستی امپراتوری عثمانی»، صص ۳۸۸-۳۸۹.
2. İsmet İnönü.

مارس ۱۹۲۴ م.)، بعد از افتتاح اولین جلسهٔ مجلس کبیر، خلع خلیفه عبدالمجید و انحلال همیشگی خلافت و اخراج خاندان عثمانی را به تصویب مجلس رسانید. از جمله برنامه‌های ضداسلامی وی، حذف نام «اسلامبول» و جعل نام بی‌مفهوم «استانبول» بر این شهر اسلامی بود. وی دستور حذف زبان و خط عربی را صادر کرد و حتی اقامهٔ اذان به دستور وی، به زبان ترکی گفته می‌شد. از دیگر اقدامات وی، کشف حجاب زنان مسلمان در «ترکیه» بود.^۱

۱. فرسای، محسن، «براندازی صهیونیستی امپراتوری عثمانی»، ص ۳۹۱.

فصل پنجم:

اندیشه مسیحیایی و اشغال صهیونیستی فلسطین

مسیحیت صهیونیستی و پروژه سرزمین انجیلی

اینک، هفتاد سال از غصب سرزمین «فلسطین» توسط صهیونیستها می‌گذرد و به‌رغم هفتاد سال گفت‌وگو، اعتراض و مبارزه جهان اسلام با این پدیده و قریب به چهل سال برگزاری روز «قدس» و راهپیمایی در آخرین جمعه از ماه رمضان، به بنیاد اندیشه این تعدی و تجاوز، یعنی رویکرد موعودگرایانه و اندیشه مسیحایی مطرح میان یهودیت حاخامی صهیونیستی توجه نمی‌شود.

در بخش‌های پیشین این رساله، ردّ و نشان این اندیشه به اجمال از روز نخست تا عصر جدید مورد بررسی واقع شد.

سرگردانی و پراکندگی یهود در میان سایر اقوام، میوه درخت عصیان و نافرمانی بود و اسارت بابلی ضربه‌ای سهمگین تا شاید «بنی اسرائیل» به خود آیند. در همان سال‌ها، انبیاء و واعظان متذکر بودند که بنی اسرائیل، می‌بایست پس از صدور حکم آسمانی پراکندگی، خاضعانه و با افتادگی تمام، باید برای ظهور ماشیح صبوری کند؛ آرمان برکشیده شدن دیگر بار، پایه‌های شهر «اورشلیم» را در دل زنده نگه دارد و تقدیر مقدرشده آسمانی را پذیرا شود. تا آن موقعیت تاریخی، یهودیت فاقد وجهه صهیونیستی و

«استراتژی اقدام» برای تأسیس و بازسازی معبد بود؛ چنان که ابا ابان می‌نویسد، یهود باید امید برپایی حاکمیت مستقل را در دل زنده و چشم به ظهور ماشیح می‌داشت:

قوم بنی اسرائیل در طول تاریخ پر حادثه و سرگذشت تلخ خود، به این چشم‌انداز لذتبخش چشم دوخته و تمام مصائب را متحمل گردیده است و به امید روزی که وسایل نجات و رستگاری فراهم شده، مأوای مطمئن و کشوری مستقل پیدا کند همه مشقات را به جان خریده و دست از ایمان و عقیده خویش برناده است... به طوری که انبیاء و ربانیم پیش‌بینی کرده‌اند، زمان ظهور ماشیح این وقایع اتفاق خواهد افتاد:

- در روز داوری خدا گناهان بنی اسرائیل را کیفر خواهد داد. این مجازات و کیفر به صورت جنگ و خون‌ریزی - خرابی و دربه‌دری و بندگی و اسارت و مختل شدن نظام طبیعت و به هم خوردن جریان عادی اوضاع و احوال کائنات [خواهد بود]. در این غوغا و آشوب ماشیح با درد زه متولد خواهد شد و پس از روز داوری خدا، و توبه کردن مردم از اعمال ناپسند که به نوبه خود با فدیة دادن نوع بشر همراه خواهد بود، صلح و سلامتی همه جهان را فرا خواهد گرفت. گفته شده است که در زمان فدیة دادن، عده کمی از بنی اسرائیل زنده خواهند ماند. کسانی که عادل، درست‌کردار و اشخاصی که شرمنده و خجالت‌زده نبوده‌اند و مردمان خلیق افتاده خاطر و سلیم نجات یافته، مشمول مراحم پروردگار خواهند گردید. قوم بنی اسرائیل پس از فدیة شدن، استقلال و حاکمیت خود را به دست خواهند آورد و همان حقوقی را که سایر ملت‌ها در دنیا از آن برخوردارند، به دست خواهند آورد.^۱

۱. ابان، ابا، «قوم من: تاریخ بنی اسرائیل»، ص ۳۳۰.

اما به تدریج و بعد از دوران اسارت، دیو خفته در نهاد یهودیان سر برآورد و ایده تاسیس اسرائیل جدید بر پهنه خاک، تبدیل به آرمان یهود شد و لذا در نقطه عطف‌های مختلف، تلاش خویش را صرف دستیابی به این مقصد کردند و البته بهترین محمل این استراتژی، مطرح کردن اندیشه مأموریت‌های مسیحیایی بود.

این استراتژی از سویی، موجب جلب نظر یهودیان پراکنده و جلب همراهی و مساعدت آنها می‌شد و مانع از استحاله کامل یهود در حوزه‌های مختلف فرهنگی می‌گردید و از طرف دیگر، به اقدام شیطانی یهودیان کابالیست که سر در پی اغراض غیرمذهبی و تمامیت‌خواهانه یهودیانه داشتند، وجهه دینی و مذهبی می‌داد.

در این میان و در مقاطع مختلف، یهودیان کابالیست سعی داشتند از طریق طرح پیش‌گویی‌ها و تقدس‌مآبی صوفیانه، اشخاصی را به عنوان مسیح داوود معرفی و مرحله به مرحله خود را به اهداف غایی، یعنی پنجه انداختن بر «اورشلیم» و تاسیس اسرائیل جدید، نزدیک و نزدیک‌تر سازند. شبتای زوی، پیامبری که از خانه سیاه یهودیان کابالیست اشکنازی درآمد، تنها یک نمونه از این مصداق‌سازی است.

عقیده مسیحیایی یهود (تفسیر صهیونیستی از کتاب مقدس)

بسیاری از حرکت‌های سیاسی، اجتماعی «بنی‌اسرائیل» را در دوران مختلف، حاصل مأموریت‌های مسیحیایی یهودیت کابالیستی باید شناخت. مسیحیان حسب آموزه‌های مذهبی، چشم‌انتظار بازگشت مسیح (علیه السلام) و مسلمانان، در انتظار ظهور و بازگشت موعود مقدس و البته بنی‌اسرائیل نیز در انتظار ماشیح (عیسی مسیح) بودند، ولی پس از آنکه ظهور کرد، بدو ایمان نیاورده و به جلادان رومی سپردنش.

یهود، موعود منجی را از فرزندان داوود (علیه السلام) و از نژاد «بنی‌اسرائیل» و البته وعده داده شده به آنان برای تأسیس دولت جهانی در «اورشلیم» برای خود تعریف و با پشت کردن به تعالیم همه انبیای سلف، سر خویش گرفت و رفت تا از مسیر توطئه، جعل و ادعا، زمینه‌هایی را فراهم آورد تا مسیحی دروغین از آستین بیرون آورده، خلق خدا را فریب داده و مجال سلطه جهانی بیابد.

بدین سبب است که درمی‌یابیم در نقطه‌عطف‌های مختلف، پیامبران و مدعیان دروغینی از خانه سیاه یهود، بیرون آورده شدند. به سبب آنها بسیاری از دولت‌ها، سرنگون، بسیاری اقوام، تار و مار و خون‌های بسیار،

بر زمین ریخته شد. این مدعیان، دجال‌هایی هستند که پی‌درپی می‌آیند و می‌روند تا آنکه سرانجام و با فراهم شدن همهٔ زمینه‌ها و امکان، مسیح دجال از میان آشوبی جهانی و در میان اضطرار عمومی ساکنان جهان، از «اورشلیم» سربرآورده و مدعی دولت جهانی بنی‌اسرائیلی شود.

با نگاه به نقطه‌عطف‌های مهم رفته بر ساکنان شرق اسلامی، اعم از «ایران»، «عراق»، «ترکیه» (عثمانیه سابق) می‌توان ردّ برخی از مدعیان مسیحیایی را شناسایی کرد.

مؤلف «قوم من: تاریخ بنی‌اسرائیل»، ابا ابان می‌نویسد:

عقیده و فکر ظهور ماشیح در زمان اسارت در «بابل» به وجود آمد؛ چون قلوب اسرای یهودی برای یک نفر رهاننده و نجات‌دهنده می‌تپد و برای کسی که بنی‌اسرائیل را آزاد کرده، به وطن اصلی برگرداند، بی‌صبرانه انتظار می‌کشیدند تا به سرزمین مقدّس، به اورشلیم برگشته، معبد «بیت‌المقدّس»، خانهٔ خدای آسمان‌ها را مجدداً ساخته، در آن مشغول عبادت و پرستش شوند. این فکر و اندیشه به مرور زمان و در طول قرون و اعصار ریشه گرفت و بارور شد و در زمان اخراج و تبعید از «اسپانیا»، و در بحبوحهٔ جور و ظلم قرون شانزدهم و هفدهم میلادی و جاری شدن خون‌گشته شدگان یهودی در اروپا، به اوج شدت خود رسید.^۱

بر اساس آیات «عهد عتیق»، ماشیح در سرزمین اسرائیل و در زمانی ظهور می‌کند که اکثر ساکنان این سرزمین یهودی هستند و مسیح موعود باید از فرزندان داوود پادشاه باشد و ضرورتاً بنی‌اسرائیل می‌بایست تا رسیدن وقت موعود، در حین پراکندگی در میان اقوام در انتظار بمانند و اسرائیل را به عنوان یک آرمان و یک ایده در خانهٔ جان، آباد نگه دارند؛

۱. ابان، ابا، «قوم من: تاریخ بنی‌اسرائیل»، ص ۳۱۶.

بی‌آنکه اقدامی برای تأسیس آن کنند.

عقیده به ضروری بودن تبعید و پراکندگی تا وقت معلوم، چنان بر یهودیان تأثیر گذارده بود که اهمیت چندانی به زمان و مکان نمی‌دادند و به هر چیزی، به عنوان یک امر موقت می‌نگریستند و این موضوع باعث شد تا یهودیان به ایفای نقش به عنوان یک گروه مأمور واسطه، به تجارت، کارهای مالی و ربا روی بیاورند و دائماً از جایی به جایی نقل مکان کنند و هیچ وابستگی و تعلقی به هیچ جای مشخصی نداشته باشند. گروه مأمور در جامعه حضور دارد؛ ولی جزئی از آن نیست. همه اینها باعث شد تا اعتقاد به تبعیدگاه و بازگشت، ادامه پیدا کند و مرکزیت یابد.

یهودیت حاخامی ارتدوکس، تبعید و پراکندگی را به عنوان امری مقدر و نهایی پذیرفته بود و از این رو، تأسیس جامعه‌های متمرکز و اسرائیلی واقعی در عرصه زمین را خلاف امر مقدر و مشیت الهی تعریف می‌کرد و از آن امتناع داشت. زنده نگه داشتن عشق به «صهیون» و پاسداشت یاد آن در حین پراکندگی و تبعید، ارتباط معنوی میان یهودیان و سرزمین مقدس از دست رفته را برقرار می‌کرد. این ارتباط در نزد یهود، به معنی بازگشت عملی و تلاش برای بازگشت به «سرزمین مقدس» نبود.

با آغاز دوران مدرن و با پیدایش اندیشه مادی و تجربی و شیوه معرفتی سکولاریستی و مادی و تفسیرهای حلولی و تحت‌اللفظی از عهد عتیق، یک اندیشه ارتجاعی در میان مسیحیان پروتستان پدیدار شد که بر گروه‌های یهودی اروپا تأثیر عمیقی گذاشت و جنبش‌های مسیحیانی، به منظور تبدیل ایده بازگشت از یک پدیده دینی مجازی به یک پدیده عملی، به تدریج ظهور کردند. ایده یاد شده با پیدایش اندیشه ملی‌گرایانه در غرب و ارائه تعریف‌های نژادی از انسان، ریشه‌دارتر شد.

جنبش‌های ناسیونالیستی قرن نوزدهم میلادی در اروپا و کسب خودمختاری استقلال طلبان، همچون «لهستان» و «آلمان»؛
عالم یهود را نیز متأثر ساخت. موجود نبودن یک مرکز ملی و عدم یک وطن اصلی برای ملت یهود، آنها را بر آن می‌داشت که در این جنبش‌ها دخالت کرده و به بهترین وجهی در این نهضت‌ها شرکت کنند...

... قیود دینی و تعصبات مذهبی، یهودیان را از پیوستن به صف متجددان و روشنفکران باز می‌داشت و از هم‌رنگ و هم‌شکل شدن با غیریهود منصرف می‌کرد؛ ولی مدت‌ها بود که روشنفکران و متجددان یهودی متوجه این موضوع شده، در صدد بودند شیوه‌ای تازه و راهی سهل و آسان برای تبدیل و تغییر وضع کهنه و رفرم فراهم نموده و شرایطی تازه برای تبدیل اساسی زندگی یهودیان مهیا کنند.^۱

به عبارت دیگر، در حالی که جهان غرب، با پشت پا زدن به جمیع سنت‌های قبلی، رو به تجدد مآبی آورده بود، یهودیان میان سنت‌های مذهبی پیشین، یعنی قبول سرگردانی و پراکندگی (حاصل آمده از جفاها و خیانت‌های قبلی خود)، انتظار ظهور ماشیح و بازگشت همراه با توبه به «اورشلیم» و شکستن همه قیود، سنت‌ها و تعهدها، راهی دیگر در پیش گرفته و با پیوستن به صف تجددخواهی، فرمول دیگری را برای زندگی اتخاذ کرد.

در سال ۱۸۸۳ م. یک نویسنده یهودی به نام موشه لیلین‌بلوم،^۲ در مقاله‌ای که با عنوان «آینده ملت ما» منتشر ساخت، گفت:
در پیش روی ما، سه راه بیشتر نیست:

۱. ابان، ابا، «قوم من: تاریخ بنی‌اسرائیل»، صص ۴۲۰-۴۲۱.

2. Moshe Leib Lilienblum.

۱. همچنان تا ابد به ظلم و شکنجه‌ای که بر ما می‌رود، رضایت دهیم و چون گولی‌های دوره‌گرد به سر بریم و تن به کشتارها بسپاریم و نابود شویم؛

۲. در دل ملت‌هایی که در میانشان زندگی می‌کنیم، ذوب شویم و از یهودی بودن خویش دست شسته و از دین آنان پیروی نماییم و برای سالیان دراز، تحقیر را پذیرا شویم. در این صورت، باید در انتظار باشیم که فرزندانمان همه پیوندهای خود را از یهودیت گسیخته و سراپا در بیگانگان ذوب شوند؛

۳. تمام تلاش خود را برای احیای اسرائیل در سرزمین اجدادی خود به کار گیریم تا نسل‌های آینده بتوانند زندگی خود را در آن، دنبال کنند.^۱

در این رویکرد، یهودیان ضمن انکار حضرت عیسی مسیح (علیه السلام) و پای فشاری بر این استنکاف و خودداری از ایمان آوردن به آن حضرت، خود را مہیای خروج از آنچه در اثر ظلم و بیداد ریشه‌دار - خود ساخته - بدان مبتلا شده بودند، می‌کردند؛ یعنی قبول پراکندگی، انتظار همراه با توبه و دیدار «اورشلیم» و تأسیس اسرائیل پس از ظهور حضرت موعود، ماشیح، از نگاه جناب ابا ابان:

بسیاری از رهبران یهودی برای قبول این منظور آمادگی کامل داشتند؛ ولی مردمان طبقه پایین، مخصوصاً یهودیان کشورهایی، نظیر «لتونی» و «لیتوانی» که سطح فرهنگ عمومی در بین ایشان پایین بود [بخوانید پیروی بیشتری از مرام سنتی کهنسال خویش داشتند]، از پذیرفتن این عقیده ابا می‌کردند؛ ولی چاره‌ای نبود. می‌بایست برای تحقق بخشیدن

۱. کریمیان، احمد، «یهود و صهیونیسم»، صص ۲۹۹-۳۰۰؛ به نقل از صبری، سناء عبداللطیف حسین، «الجیتو الیهودی»، ص ۳۴۶.

به عقیده آمدن ماشیح و خدمت به نبوغ و به عالم انسانیت تسلیم این نظریه شوند و بالأخره همین‌طور هم شد. افکار تجددخواهی به وسیله میتسکیه‌ویچ^۱ در «لهستان» و مازینی^۲ در «ایتالیا» در معتقدات و در قلوب یهودی‌های متعصب رسوخ داده شد و نتایج مساعد به دست آمد. بسیاری از متعصبان کم‌کم روش کهنه را کنار گذاشتند و تسلیم روش تازه شده و به تدریج پی‌بردند که این روش و طریق تازه جهت عقاید مسیحیایی و پیش‌برد نظریات ترقیات ملی بسیار مفید است.^۳

در واقع، پروژه پراکندگی یهود در سرتاسر جهان، شرط لازم ظهور مسیح (به روایت یهودیان) و بازگشت مسیح (به روایت مسیحیان) بود؛ واقعه‌ای که در پی هجوم بخت‌النصر به «اورشلیم» و ویرانی اول معبد و پس از آن، حمله رومی‌ها به اورشلیم و ویرانی دوم در سال ۷۰م. اتفاق افتاده بود. تبعیدیان یهودی بی‌ملاحظه آنچه رفته، با مراجعه به آیتی در کتاب مقدس و ارائه تفسیری صهیونیستی، به اعمال تجددخواهانه و مادی خود رنگ شرعی و دینی می‌زدند؛

و در آن روز، واقع خواهد گشت که خداوند بار دیگر دست خود را دراز کند تا بقیه قوم خویش را که از «آشور» و «مصر» و «فتروس» و «حبش» و «عیلام» و «شنعار» و «حمات» و از جزیره‌های دریا باقی‌مانده باشند، باز آورد.

و به جهت امت‌ها، علمی برافراشته، رانده شدگان اسرائیل را جمع خواهد کرد و پراکندگان «یهودا» را از چهار طرف جهان فراهم آورد...^۴

1. Adam Mickiewicz.
2. Giuseppe Mazzini.

۳. ابان، ابا، «قوم من»، ص ۴۲۲.

۴. «کتاب مقدس»، کتاب اشعیای نبی، باب ۱۱: ۱۱-۱۲.

وعدة اشعيا عليه السلام مربوط به ایام آخر (آخر الزمان و فصل ظهور موعود مقدس) بود و به صراحت اعلام می کرد که:

«صهیون» به انصاف، فدیة داده خواهد شد و انابت کنندگانش به عدالت و هلاکت عاصیان و وگناهکاران با هم خواهد شد و آنانی که خداوند را ترک نمایند، نابود خواهند گردید.^۱

صهیونیست‌های قرن نوزدهم میلادی نه منصف و عدالت‌خواه بودند و نه تواب از گناه دیرین و نه مأذون و مأمور به اتخاذ استراتژی اقدام برای رفتن به سوی «اورشلیم».

آنان که چنین بر طبل تأسیس دولت صهیونیستی می کوبیدند، جماعتی تمامیت‌خواه، رویگردان از حقایق دینی و مذهبی و جویای قدرت و ثروت بودند که اینک به مدد دولت‌های استعماری (انگلستان)، عزم خود را برای تصرف «فلسطین» و کشتار مسلمانان جزم کرده بودند.

در اواخر قرن نوزدهم میلادی، دو واقعه مهم که هر دو باعث «تغییر جریان سیر تاریخ ملت یهود» گردید، رخ داد و سبب شد تا افکار سیاسی رهبران یهود تغییر کند. در «اروپای غربی»، دعوای دریفوس سبب ظهور جنبش تازه‌ای در بین یهودی‌ها گردید و نهضت صهیونیست را پایه‌گذاری کرد و در «اروپای شرقی»، قتل عام یهودیان در «روسیه» در دوره تزار در سال ۱۸۸۱م. موجب شد تا نهضت (عشق به صهیون) به وجود بیاید.^۲

«ماجرای دریفوس»^۳ به رویدادی گفته می‌شود که آن را رسواکننده‌ترین وقایع قضایی محسوب می‌کنند که طی آن در سال ۱۸۹۴م.، آلفرد دریفوس،^۴

۱. همان، باب ۱: ۲۷-۲۸.

۲. ابان، ابا، «قوم من»، صص ۴۳۴-۴۳۵.

3. Dreyfus affair.

4. Alfred Dreyfus.

افسر یهودی ارتش «فرانسه» در دادگاه، به اتهام خیانت، به حبس محکوم گشت و از کار در ارتش برکنار شد. دریفوس متهم به جاسوسی برای «آلمان» شده و به «جزیره شیطان»، تبعید شد.^۱

عجاج نویهض،^۲ محقق و مبارز پرسابقه فلسطینی می‌نویسد:

تقدیر این بود که جهان در قرن نوزدهم میلادی، شاهد سه رسوایی بزرگ باشد. در دو رسوایی اول، یهودیان (بی‌دین) بیشترین سهم را داشتند و سومی تماماً از آن یهودیان بود:

۱. رسوایی پروژه احداث کانال «پاناما» توسط فرانسویان (که قریب به هزار و پانصد میلیون فرانک از دارایی مردم فرانسه برای آن، غارت شد)؛
۲. رسوایی کاپیتان یهودی ارتش فرانسه، دریفوس؛

۳. رسوایی «پروتکل‌های دانشوران صهیون» که نماینده اکسیر پلیدی و خبائتی بود که دو هزار سال از ریشه‌های تلمودی تغذیه کرده بود.^۳

تئودور هرتزل، بنیان‌گذار رژیم صهیونیستی که در آن سال‌ها خبرنگار بود و جریان محاکمه دریفوس را دنبال می‌کرد و در روزنامه‌ها مطلب می‌نوشت، شرایط را برای پیش‌برد مقاصد خود مهیا دید. تنها سه سال پس از آغاز ماجرای دریفوس، کنفرانسی در شهر «بال سوئیس» برگزار شد. در واقع، هرتزل از ماجرای یهودی‌ستیزی اتفاق افتاده پیرامون دریفوس، سوءاستفاده کرده و سعی در ماهی‌گیری از آب گل‌آلود اوضاع «فرانسه» آن زمان کرد؛ زیرا طرح برپایی یک دولت یهودی به دست خود یهودیان، به جای انتظار کشیدن برای آمدن مسیح یا همان صهیونیسم سیاسی، برای

۱. ویکی‌پدیا، دانش‌نامه آزاد، ذیل «ماجرای دریفوس»؛ به نقل از نوربخش، سیتید نادر، «رازی در پیدایش صهیونیسم»، همشهری آنلاین، ۴ مردادماه ۱۳۹۳ ه.ش.

2. Agag Noueihed.

۳. نویهض، عجاج، «پروتکل‌های دانشوران صهیون»، ص ۶۶.

اولین بار توسط تئودور هرتزل مطرح نگردید؛ بلکه این تئوری نیم قرن قبل از هرتزل، از سوی دو کابالیست مطرح شد. صهیونیستی که در اواخر قرن نوزدهم میلادی پدیدار شد، در عین حال که یک جنبش بزرگ سیاسی به حساب می‌آمد، اصولاً تفسیر جدید از «طرح مسیح» بود.

«دانش‌نامه یهود» در این باره، می‌نویسد:

صهیونیسم در سطح بسیار بزرگی بر طرح کهن مسیح تکیه داشت. وجه قالب صهیونیسم، ایدئولوژیک و از یک بار مسیحی ریشه گرفته است. ایمان به مسیح، به‌رغم روند لیبرالیسم و راسیونالیسم در میان یهودیان، اثر خود را از دست نداده بود.^۱

صهیونیست‌ها با سوء استفاده از ایده کهن مسیحیایی موجود و مطرح در میان یهودیان، ایده سکونت در «فلسطین»، بازگرداندن یهودیان به فلسطین، تصرف «اورشلیم» و چنگ انداختن بر «بیت‌المقدس» را پیش گرفتند و با استفاده از همه امکانات و نفوذ مادی و سیاسی خود، در موقعیتی که امپراتوری «عثمانی» روی به اضمحلال گذارده بود، به کمک دولت «انگلستان»، پای بر این سرزمین گذاردند و محقق ساختن پروژه «نیل تا فرات» را در دستور کار حکومت غاصب خود وارد کردند. بدین ترتیب، در سال ۱۹۴۸م. تأسیس رژیم صهیونیستی و تشکیل دولت یهودی اتفاق افتاد. در این واقعه شوم، یهودیان اشکنازی ساکن اروپا و کابالیست‌ها، پرچمدار و موتور پیش‌ران بودند.

۱. صاحب‌خلق، نصیر، «پروژه مسیح یهودی و نظم نوین ماسونی»، تهران، هلال، چاپ اول، ۱۳۹۸ ه.ش.، ص ۲۵۰؛ به نقل از

فصل ششم:

انگلستان، مسیحیان صهیونیست و پروژه سرزمین انجیلی

فرقه‌های مهم در مسیحیت

تا بدین جا به تفصیل از یهودیت صهیونیستی و سیر تطوّر آن جریان سخن به میان آمد. صفت صهیونیستی، ناظر بر تمایل و اراده بخشی از یهودیان برای بازگشت به «اورشلیم» و اِبتنای اسرائیل جدید و تجدید بنای معبد است.

پیش از گفت‌وگو درباره آنچه باعث شد فرقه‌ای از مسیحیان واجد رویکردی صهیونیستی و خیزش به سوی اورشلیم شوند، به اجمال باید از فرقه‌های موجود در مسیحیت سخن گفت تا موقعیت انگلستان و راز حمایت و سوگیری انگلیسی‌ها به نفع یهودیان صهیونیست معلوم شود. به طور کلی سه فرقه اصلی و مهم را در بین پیروان مسیحیت می‌توان شناسایی کرد:

کاتولیک، پروتستان و ارتدوکس.

الف) کاتولیک

این مذهب که به معنای «اصل» و «جامع» است، تاریخ آن به عصر حواریون [حضرت مسیح (علیه السلام)]، یعنی حدود ۲۰۰۰ سال پیش از میلاد، می‌رسد. به

این مذهب، کلیسای غرب هم گفته می‌شود.^۱
بیشترین ساکنان «اروپای غربی»، کاتولیک و مرکز آن «واتیکان» در کشور «ایتالیا» است.

ب) ارتدوکس

کلمه ارتدوکس که مرکب از دو کلمه Orthos یعنی درست و Doxa یعنی عقیده، ترکیب شده است، به معنای عقیده صحیح است. این مذهب اواخر قرن پنجم میلادی، به هنگام تجزیه «روم» به شرقی و غربی به وجود آمد و به کلیسای روم شرقی، ارتدوکس اطلاق می‌شود.^۲
ساکنان اروپای شرقی و از جمله «روسیه»، پیرو مذهب ارتدوکس هستند. این فرقه قریب یکهزار سال پیش پدید آمد.
آنها، همچون کاتولیک‌ها رهبری واحد را قبول ندارند و اسقف «رم» (پاپ) را تنها یکی از چند رهبر دینی می‌شناسند.

ج) پروتستان

واژه پروتستان، فرانسوی است که به زبان لاتین آمده و به معنای معترض است. خاستگاه این نهضت، کشور «آلمان» است که در قرن ۱۶م، در پی اعتراض مارتین لوتر (۱۴۸۳-۱۵۴۹م) علیه فروش آمرزش‌نامه‌ها و ادعای تفوق کلیسای رم بر جهان مسیحیت، متولد شد.^۳

۱. زیبایی نژاد، محمدرضا، «درآمدی بر تاریخ و کلام مسیحیت»، تهران، نشر اشراق، چاپ اول، ۱۳۷۵ هـ.ش، ص ۹۲.

۲. همان، صص ۸۸-۸۹.

۳. توفیقی، حسین، «آشنایی با ادیان بزرگ»، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، چاپ اول، ۱۳۸۹ هـ.ش، ص ۹۵.

جمعیت حداکثری ساکنان «انگلستان» و «آمریکای شمالی» پیرو مذهب پروتستان هستند.

به جز این، جریان مذهبی آرامنه هم در «ارمنستان»، جریان دارد. آرامنه، کوچکترین جریان مذهبی مسیحی هستند که در ارمنستان، «عراق»، «کردستان» و «ایران» ساکنند. مذهب آرامنه به ارتدوکس نزدیک و شباهت‌های زیادی بین این دو جریان مذهبی وجود دارد. ارمنستان^۱، اولین کشوری است که در اواخر قرن سوم میلادی، مسیحیت را رسماً پذیرفت. ارمنی‌ها از نظر دینی، به «کلیسای آپوستولیک ارمنی»^۲ وابسته هستند.

باید اذعان داشت که ارمنی، بیش از آنکه به عنوان مذهب و دین شناخته

۱. گریگور قدیس (روشنگر)، نخستین رهبر دینی ارمنیان بود و در نتیجه کوشش و جان‌فشانی‌های او، تیرداد، پادشاه اشکانی ارمنستان در سال ۳۰۱ م.، مسیحیت را دین رسمی کشور اعلام کرد و ارمنیان را به این آئین نو فراخواند. گریگور قدیس، پسر آنان از دودمان پارتیان ارمنی در سال ۲۳۹ م. به دنیا آمد. پس از بردن او به «سزاریا» وی با آئین مسیحیت آشنا شد و به آن گروید. سپس با دوشیزه‌ای مسیحی، به نام مریم، دختر داویت، یکی از سالاران آن دیار ازدواج کرد و دارای دو پسر شد.

تیرداد پسر خسرو، در سال ۲۸۷ م. بر تخت پادشاهی ارمنستان نشست. آنگاه گریگور پارتو، برای خدمت به او به دربار اشکانیان ارمنی رفت؛ اما به سبب گرایش‌هایی که به دین مسیح داشت، از تیرداد رنج و آزار بسیار دید و به فرمان او سیزده سال در سیاهچالی هراسناک، زندانی شد. سال‌ها پس از آن، تیرداد به سبب کفر خود، به دردی سخت جانکاه گرفتار آمد. روزی فرشته خداوند به خواب خواهر پادشاه آمد و او را پیام داد که تنها یک تن می‌تواند این درد را درمان کند، و او همانا گریگور زندانی است. پس، یکی از بزرگان ارمنی را به آن سیاهچال فرستادند تا چنانچه گریگور زنده مانده باشد، او را به دربار آورند. گریگور مقدس را که به حکم پروردگار زنده مانده بود، از سیاهچال بیرون آوردند و به همراه انبوه مردمان به «واغارشابات»، پایتخت «ارمنستان» بردند. پس از آزادی گریگور مقدس، پادشاه و بزرگان از وی به عجز خواستند تا از گناه ایشان درگذرد و از خدایی که وی باورش دارد، بهر ایشان طلب بخشایش کند. آنگاه گریگور مقدس، موعظه آغاز کرد و از رحمت پروردگار سخن راند و مردم را به شناخت خداوند خواند و بدین سان ارمنستان، در راه مسیحیت گام نهاد و در سال ۳۰۱ م. آن را به عنوان تنها دین رسمی خود پذیرفت. (سارکسیان، گارون، «دودمان گریگور مقدس و نخستین رهبران دینی ارمنستان»، فصل‌نامه فرهنگی پیمان (متعلق به آرامنه)، شماره ۲۷، سال هشتم، بهار ۱۳۸۳ ه.ش.، ص ۱۷).

شود، نامی برای زبان مردم ساکن ارمنستان است.

اگرچه جریان مسیحیت صهیونیستی برکشیده شده از میان آموزه‌های مذهبی پروتستان‌ها بود، اما به تدریج پروتستان‌تیسیم صدها گرایش پیدا کرد.

جنبش اصلاح‌طلبان پروتستان اگر چه از «آلمان» شروع و موجب تضعیف و سپس فروپاشی اقتدار کلیسای کاتولیک شد، اما منحصر در آلمان نماند و لرزان شدن پاهای قدرت کلیسا، استقلال کشورهای اروپایی و توسعه احساس ناسیونالیستی را نیز باعث گردید. سوگیری پروتستان‌ها درباره یهودیان، از شدت نفرت علیه آنان کاسته و بسیاری از ممنوعیت‌ها و انحصارات را برداشت و در نتیجه، مسیحیت یهودی شده، قدرت گرفت. «انگلستان» اولین کشوری بود که از کلیسای «روم» جدا شد و اصلاح‌طلبی پروتستانی را پذیرفت.

باربارا توخمن^۱ یهودی، در کتاب خویش با عنوان «کتاب مقدس و شمشیر»، می‌نویسد:

پادشاه انگلستان هنگامی که در سال ۱۵۳۸ م، دستور ترجمه «تورات» به زبان انگلیسی و چاپ و نشر آن را داد، در واقع، فرصت مطالعه تورات را به همه بخشید و بدین وسیله، تاریخ، آداب، رسوم و قوانین یهودیت را وارد انگلستان نمود تا بخشی از فرهنگ این کشور را تشکیل دهد و تأثیر بسیار زیادی طی سه قرن پس از آن، بر این فرهنگ بگذارد. پس از آن، بر تورات ترجمه شده، نام «تورات ملی انگلستان» نهاده شد و بیش از هر کتاب دیگری، بر روح زندگی انگلیسی‌ها تأثیر گذاشت. این باعث شد تا داستان‌های تاریخ یهود، ماده اصلی فرهنگ انگلستان و شناخت تاریخ

1. Barbara W. Tuchman.

این کشور شود.^۱

راز همراهی و مساعدت «انگلستان» و پس از آن، «ایالات متحده آمریکا» با یهودیان و اهتمام آنها برای حمایت از اشغالگران صهیونیستی را نمی‌توان در بده بستان‌های سیاسی و اقتصادی، بلکه در فرهنگ یهودی شده مردم انگلستان و آمریکا، پس از نهضت اصلاح مذهبی پروتستانی باید جست‌وجو کرد.

این شور یهودیانه با انقلاب پیوریتان‌ها^۲ در قرن هفدهم میلادی در انگلستان به اوج خودش رسید.

پیوریتن‌ها (پاک‌دینان) گروهی از پروتستان‌های افراطی انگلیسی بودند که بر زدودن کلیسای انگلستان از رسوم و سنت‌های کاتولیک رومی پافشاری داشتند.

یورش و حمله عبرانی به مسیحیت، در زمان انقلاب پیوریتان‌ها که در قرن هفدهم میلادی در انگلستان به وقوع پیوست، به اوج خود رسید.

پیوریتانیسم که خود را کالوینیسم به شمار می‌آورد، افراطی‌ترین و تندروترین شکل پروتستانتیسم بود. به همین دلیل، در بزرگداشت کتاب مقدس، مبالغه بسیار نمود و با توجه به تعالیم و آموزه‌های کالوین، «عهد قدیم» را در رأس کتاب‌های مقدس و مذهبی قرار داد.^۳

نهضت اصلاح مذهبی قرن شانزدهم میلادی و پس از آن، انقلاب پیوریتن‌های انگلیسی، دیگرگونی عظیمی در رویکرد مسیحیان اروپا درباره

۱. هلال، رضا، «مسیح یهودی و فرجام جهان»، ترجمه قیس زعفرانی، تهران، هلال، چاپ اول، ۱۳۸۳ ه.ش.، صص ۴۴-۴۵؛ به نقل از

Barbara Tuchman, «Bible and Sward», New York, Bellantine books, 1984.

2. Puritans.

۳. هلال، رضا، «مسیح یهودی و فرجام جهان»، ص ۴۵.

یهود و خاستگاه یهودیان ایجاد کرد. حجم بزرگی از کینه‌های مزمن علیه یهودیان را که از عصر بعثت حضرت عیسی (علیه السلام) و ماجرای تصلیب به وجود آمده بود، زدود و باعث شد تا مسیحیت و دستگاه مذهبی پروتستانی، به تمامی در خدمت یهود و آرمان مسیحیایی‌اش وارد شود. این واقعه جز از مسیر نفوذ تدریجی یهود در مسیحیت و تلاش یهودیان برای مضمحل ساختن مسیحیان در خاستگاه یهودیان، اتفاق نمی‌افتاد.^۱

مسیحیان با آگاهی از حقانیت ظهور و بعثت حضرت مسیح (علیه السلام) و جرم و جنایت و آلودگی‌های یهودیان درباره پیامبر مکرم و مسیحیان، بر این باور بودند که تاریخ یهود سرآمده و آنان، ناگزیر می‌بایست به آئین مسیح در آمده و مؤمن بدان شوند و نجات و رستگاری روحی را از این مسیر حاصل کرده و بازگشت دوباره عیسی مسیح (علیه السلام) را پاس بدارند؛ اما واسپس این نهضت‌های قرن ۱۶ و ۱۷م. همه چیز به نفع یهودیان مقلوب شد.

«انگلستان» تا پایان دوره ملکه ویکتوریا (۱۸۳۷-۱۹۰۰م.) شاهد بیداری و رشد مکتب ایوانجیلی پیوریتانیست (به یهودیت در آمدگان) بود و از جمله مهم‌ترین مسیحیان صهیونیست آن زمان می‌توان به [آنتونی اشلی کوپرا]، هفتمین لرد ارل «شافتسبری»،^۲ سرور بشارت‌دهندگان اشاره کرد. او یکی از برجسته‌ترین فیلسوفان عصر خویش به شمار می‌رفت و تأثیری عظیم بر سراسر قرون هجده و نوزدهم میلادی در «بریتانیا» و اروپا، درباره مباحث اخلاقی، زیباشناسی و دین بر جای گذاشت.^۳

۱. برای مطالعه دقیق‌تر این واقعه به کتاب «نقش آفرینی یهودیان مخفی در مسیحیت»، اثر یوسف رشاد، از مجموعه آثار منتشر شده توسط انتشارات هلال مراجعه شود.

2. Anthony Ashley Cooper, 7th Earl of Shaftesbury

۳. جیل، مایکل پیل، مقاله «لرد شافتسبری، جستاری در باب زیباشناسی، سیاسی و مذهب»، ترجمه بهزاد کورشیان.

در سال ۱۸۳۹م. لرد شافتسبری، تمام یهود را برای مهاجرت به «فلسطین»، تحریک و تشویق کرد... به یهود، به عنوان کسانی نگاه می‌کرد که نقش اساسی و مهم در برنامه الهی دومین ظهور مسیح ایفا می‌کنند. او متون عهد قدیم را به گونه‌ای تفسیر می‌کرد که بیان کند، دومین ظهور مسیح فقط زمانی محقق خواهد شد که یهود برای زندگی به اسرائیل بازپس گرفته شده، بازگشته باشند.^۱

اگر دخالت چند تن از سیاستمداران اشراف سالار و منتقد نبود که با دیدگاه‌های الهیاتی او، آیزوینگ^۲ و داربی^۳ هم عقیده بودند و آن را به واقعیت سیاسی تبدیل کردند، صهیونیسم یک آرمان مذهبی باقی می‌ماند. یکی از آن افراد به طور خاص، لرد شافتسبری (۱۸۰۱-۱۸۸۵م.) بود که اعتقاد داشت بازگشت یهودیان به «فلسطین»، در کتاب مقدس پیش‌بینی شده است؛ بلکه با منافع راهبردی سیاست خارجی بریتانیا نیز منطبق است. افراد دیگری که به درجات مختلف و به دلایل متفاوت دارای این دیدگاه بودند، عبارت بودند از: لرد «پالمرستون»،^۴ دیوید لوید جورج^۵ و لرد بالفور.^۶ عجیب آنکه اقدامات ناپلئون ملحد در بهار سال ۱۷۹۹م. به تحقق این اعتقاد راسخ کمک کرد.^۷

طرح شافتسبری، جهت انتقال یهود به کشوری یهودی در فلسطین، یار و یاور سیاسی خویش را پیدا کرد و آن کسی نبود، جز لرد پالمرستون

۱. هلال، رضا، «مسیح یهودی و فرجام جهان»، صص ۵۷-۵۸.

2. Irving Stone.

3. William Darby.

4. Lord Palmerston.

5. David Lloyd George.

6. Arthur Balfour.

۷. سائرز، استیون، «صهیونیسم مسیحی»، ترجمه حمید بخشنده و قدسیه جوانمرد، انتشارات طه، چاپ اول، ۱۳۸۶هـ.ش، ص ۱۱۲.

که در سال ۱۸۳۰م. عهده دار وزارت امور خارجه بود. پالمستون در طرح پسر برادرش، شافتسبری، تجسم طرح سیاسی را ملاحظه کرد که رؤیای مذهبی پروتستان‌ها بود. او با اصرار پسر برادرش با افتتاح اولین کنسولگری بریتانیا در «قدس»، در سال ۱۸۳۸م. موافقت کرد.^۱ بدین ترتیب با گسترش تدریجی آموزه‌های مسیحیت صهیونیستی، موضوع بازگرداندن یهودیان به «فلسطین» در میان مردان سیاسی قرن نوزدهم میلادی «انگلستان»، حامیان بسیاری پیدا کرد.

یکی از آنها چارلز هنری چرچیل^۲ [جدّ اعلاّی وینستون چرچیل، نخست وزیر اسبق انگلیس] بود که در سال ۱۸۴۱م. طی نامه‌ای به رئیس انجمن یهودی «لندن» اعلام داشت:

چنانچه دو عامل دست در دست هم دهند، بازگشت ملت یهود به فلسطین امکان‌پذیر خواهد بود. نخست آنکه، یهودیان جهان بالاتفاق، موضوع بازگشت به فلسطین را امری جدی بیانگارند و در صدد اجرای آن برآیند و دیگر آنکه قدرت‌های اروپایی در تحقق این امر همت گمارند...

این نخستین دعوت و ندایی بود که از سوی صهیونیسم مسیحی برای تأسیس صهیونیسم یهودی به عمل می‌آمد.^۳

در آن زمان چارلز هنری چرچیل، افسر ستاد ارتش «بریتانیا» در منطقه «خاورمیانه» و دریافت‌کننده نامه، موسی مونته‌فیوری^۴ بود که عنوان می‌کرد: او نمی‌تواند تمایل بی‌شائبه خویش را برای اینکه یهود یک بار دیگر به عنوان یک ملت و با کمک قدرت‌های اروپایی موجودیت خویش را

۱. هلال، رضا، «مسیح یهودی و فرجام جهان»، ص ۵۸.

2. Charles Henry Churchill.

۳. کریمیان، احمد، «یهود و صهیونیسم»، ص ۳۰۴.

4. Sir Moses Montefiore.

محقق نماید، مخفی کند.^۱

گویا آتش اشتیاق مسیحیان صهیونیست برآمده از پروتستانتیسم آلمانی و پیویتانیسم انگلیسی به مراتب تیزتر از یهودیان بود و تمایلشان برای مهاجرت دادن یهودیان به «فلسطین» بیشتر. به عبارت دیگر و به قول جناب رضا هلال:

مسیحیت صهیونیستی در «انگلستان» قرن نوزدهم میلادی، به عنوان قابله صهیونیسم یهودی بود که با تشکیل کنگره صهیونیسم در «بازل» [سوئیس] در سال ۱۸۹۷م. و سپس طرح صهیونیسم در فلسطین، بالفعل آن را به دنیا آورد.^۲

در میان آموزه‌های مسیحیت صهیونیستی، دو موضوع بازگشت و ظهور مجدد حضرت عیسی (علیه السلام) و علاقه زایدالوصف به «بنی اسرائیل» و اصالت بخشی به مندرجات «عهد عتیق»، در زمره ارکان مهم ایمانی شناخته می‌شود. آنان بی توجه به تحریف‌های اتفاق افتاده در «کتاب مقدس» و شأن نزول و موقعیت زمانی و مکانی نزول آیات و سرانجام، تغییرات و تحولات رخ داده در طول تاریخ و در بین یهودیان، کور و کر، همه هم و غم خود را متوجه یهود، بازگشت یهودیان به «فلسطین»، و ظهور مجدد عیسی مسیح کرده بودند.

تاویل و تفسیر خودبنیاد مکاشفات (به ویژه مکاشفات یوحنا) توسط مبلغان انجیلی، در انگلستان و «آمریکا»، هر لحظه خون را در رگ‌های مسیحیان صهیونیست به جوش آورده، آنها را مهبیای هرگونه حمایت از

۱. هلال، رضا، «مسیح یهودی و فرجام جهان»، ص ۵۸؛ به نقل از Israel Cohen, «The Zionist Movement», New York, 1946, p. 51.

۲. هلال، رضا، «مسیح یهودی و فرجام جهان»، ص ۵۹.

موضوع بازگشت یهودیان به فلسطین و تدارک مقدمات لازم ظهور می‌کرد.

پیوریتن‌ها در آمریکا

با کشف راز حمایت بی‌دریغ «انگلستان» از یهودیان و اشتیاق زایدالوصف انگلیسی‌ها در حمایت از تأسیس دولت یهودی در «فلسطین»، این سؤال پیش می‌آید که راز حمایت دولت‌های آمریکایی و ساکنان این سرزمین از یهودیان صهیونیست چیست؟

با کشف قاره «آمریکا» و شروع سیل مهاجرت از اروپا به قاره جدید از اوایل قرن هفدهم میلادی، مهاجران پیوریتان انگلیسی، بخش‌های وسیعی از این قاره را جزو مستعمرات خویش وارد ساختند و هم‌زمان، همه آداب، رسوم و معتقدات توراتی خویش را منتقل ساختند.

با فرا رسیدن قرن هجدهم میلادی، اعتقاد به برانگیختگی یهود در فلسطین، تبدیل به جزئی اساسی و مهم از اعتقادات پروتستان‌های آمریکایی شد؛ به گونه‌ای که اعتقاد به مسیح موعود و هزاره خوشبختی، جایگاه بارز و مهمی را در اعتقادات ایشان، اشغال کرد. به این ترتیب و همان‌گونه که سلیج آدلر^۱ می‌گوید:

از سپیده‌دم تاریخ آمریکا، تمایل بسیار زیادی جهت گرایش به این اعتقاد وجود داشت که ظهور مسیح موعود و البته به بازگشت و تأسیس دوباره دولت یهود است. این نظر تمام روحانیون مسیحی نبود؛ به عبارت دیگر در این زمینه، اتفاق نظری در میان روحانیان مسیحی وجود نداشت؛ اما بخشی از تاریخ تفکر و اندیشه آمریکا را تشکیل می‌داد و همیشه آثاری

1. Selig Adler.

از عصر هزاره خوشبختی در اندیشه مسیحیان آمریکا مشاهده می‌شود.^۱ ملاحظه می‌شود که یهودیت صهیونیستی، نه تنها یهودیان، بلکه بخش بزرگی از مسیحیان اروپا و آمریکا را نیز به اسم دین و مذهب و با تصرف احساس و عواطف آنها، به زیر یوغ خویش آورد؛ به زبان دیگر، ذهن و زبان و قلب آنان را مستعمره خویش ساخت تا با سواری گرفتن از آنها و آلت فعل قرار دادنشان، به اهداف پلید و تمامیت‌خواهانه خود برسد.

عصر پیوریتانیسم در «آمریکا»، با تأسیس اولین کلونی پیوریتانی در سال ۱۶۲۰م. در «ماساچوست» آغاز شد.

ایالات متحده آمریکا با رویکرد پیوریتانی به حیات فرهنگی خود ادامه داد. با باور به پاکی کتاب مقدس (عصمت)، برانگیختگی یهود و صحت پیش‌گویی‌های توراتی درباره فرجام جهان.

در واقع، این رویکرد، بسیاری از مناسبات فردی و جمعی ساکنان ایالات متحده را شکل داده بود.

با فرا رسیدن قرن هجدهم میلادی و تحولات فرهنگی اروپا، اعتقاد به ضرورت بازگشت یهود به «فلسطین»، به عنوان پیش‌نیاز بازگشت مسیح (علیه‌السلام) به بخش مهمی از عقاید کلامی پروتستان‌های آمریکا تبدیل شد و موضوع بازگشت مسیح و حکومت هزارساله بر جهان، در ذهن و زبان مردم آمریکا جایگاه ویژه‌ای یافت. آنچه که این واقعه را تشدید و اذهان مسیحیان یهودی‌شده را به خود مشغول می‌داشت و از آن، به عنوان نشانه‌ای برای فراهم آمدن مقدمات بازگشت مسیح یاد می‌شد، مهاجرت یهودیان به فلسطین و تأسیس دولت یهودی صهیونیست‌ها در آن سرزمین

۱. هلال، رضا، «مسیح یهودی و فرجام جهان»، صص ۷۴-۷۵؛ به نقل از Selig Adler, «American and The Holyland», American Jewish Historical Quarterly 62, September 1972.

بود.

در آغاز قرن بیستم میلادی، تفکر صهیونیستی و علاقه به تأسیس اسرائیل و حمایت از یهودیان، بخشی از سیاست مردان حاکم بر ایالات متحده آمریکا شد.

از وقتی ویلسون با وعده بالفور موافقت نمود، رؤسای جمهور پس از او همان مواضع صهیونیستی را اتخاذ کردند و یار و یاور و پشتیبان جنبش صهیونیسم و اهدافش در «فلسطین» شدند. جانشین ویلسون، وارن هاردینگ، آشکارا مواضع صهیونیستی خود را در ژوئن سال ۱۹۲۱ م. چنین اعلام کرد:

محال است کسی که خدمات ملت یهود را مطالعه می‌کند، این اعتقاد در او به وجود نیاید که آنها روزی به وطن قومی ایشان باز خواهند گشت و مرحله جدیدی را آغاز و حتی سهم بیشتری را در پیشرفت و تمدن بشری ایفا خواهند کرد.^۱

بدین ترتیب، می‌بینیم که این دو جریان در طول هم، در موضوع ضرورت بازگشت یهودیان به فلسطین و تأسیس دولت یهودی مشترکند.

مسیحیت صهیونیستی، مقدم و مقوم جریان یهودیت صهیونیستی پا گرفته به دست هر تزل، قابل شناسایی است.

گریس هالسل^۲، نویسنده کتاب «در تدارک جنگ بزرگ»، درباره صهیونیسم مسیحی و استفاده از سیاست در راستای منافع یهود و دولت اسرائیل می‌گوید:

از مطالعات و بررسی‌هایی که درباره صهیونیسم داشتم، آشکار شد که

۱. هلال، رضا، «مسیح یهودی و فرجام جهان»، ص ۱۰۴؛ به نقل از Reuben Fink, «The American War: Congress and Zionism», New York, 1919, p 87.
2. Grace Halsell.

تئودور هرتزل که به عنوان پدر سیاست صهیونیسم شناخته می‌شود، مبتکر جنبش ترغیب یهود به «فلسطین» نبوده؛ بلکه این اقدام توسط مسیحیان پروتستان انجیلی، سه قرن قبل از برپایی کنفرانس صهیونیستی اول، قبل از حرکت اصلاحی مارتین لوتر و پیروان او صورت پذیرفت.

تمامی مسیحیان غربی در آن زمان، کاتولیک بودند و هم‌زمان با قرن‌های ۱۶ و ۱۷م. مسیحیان اولیه، شروع به خرید «انجیل» و تفسیر متون آن، بر اساس آرای خود کردند و در خلال این مدت، شروع به بزرگداشت مفهوم اسرائیل و یهود، به عنوان کلید اصلی فهم «انجیل» نمودند.^۱

بدین ترتیب، اشرار یهود پس از فتح اروپا و در خدمت آوردن مسیحیان اروپایی، با فتح «آمریکا»، تمامی عده و عده این ایالت و مردان سیاسی‌اش را در خدمت اهداف خویش وارد ساختند؛ به عبارت دیگر، در خفا، آمریکا تبدیل به آلت فعل یهود شد.

جری فالول^۲ از بارزترین رهبران جنبش صهیونیسم مسیحی، بر این باور بود که:

خدا از چهار هزار سال پیش، با ابراهیم وعده کرد که برکت من شامل کسی خواهد شد که اسرائیل را برکت دهد و لعنت من به کسی خواهد رسید که اسرائیل را لعنت کند.

همچنین اظهار داشت:

ایالات متحده آمریکا باید بر اساس این موضع لاهوتی، هیچ‌گونه تردیدی

۱. رشاد، یوسف، «نقش آفرینی یهودیان مخفی در مسیحیت»، صص ۲۴۶-۲۴۷؛ به نقل از گریس، هالسل، «النبوءة و السياسة»، ترجمه محمد سماک، جمعية الدعوة الاسلامية العالمية، چاپ دوکع ۱۳۹۹ ه.ق.

2. Jerry Lamon Falwell.

در تقدیم کمک مالی و نظامی به اسرائیل، به خود راه ندهد.^۱

مبلغانی، همچون جری فالول، پت رابرتسون،^۲ جیم باکر^۳ و جیمی سواگارت^۴ را در زمره مشهورترین ایوانجلیست‌های^۵ «ایالات متحده آمریکا» باید شناخت که مسیحیت انجیلی را به مدد پرتوان‌ترین رسانه‌های مدرن منتشر کرده و با نفوذ کلام خود، در گوش مردان سیاسی برتر، آنان را برای حمایت همه جانبه از صهیونیست‌های یهودی تهییج می‌کردند.

واژه ایوانجلیسم،^۶ به معنی گروهش به «کتاب مقدس» است و منظور از این کتاب، «عهد عتیق» (تورات) و هم «انجیل» می‌باشد.

باور به برگزیده بودن «بنی اسرائیل»، یکی از بارزترین وجه تمایز مسیحیان صهیونیست انجیلی از سایر مسیحیان است.

تا پیش از جنگ جهانی دوم، این جماعت خود را بنیادگرا می‌شناختند؛ اما پس از آن، خود را با عنوان ایوانجلیست معرفی کردند.

بنیادگرایی مسیحی، بازگشت به انجیل را ضروری تغییرات در جامعه، تحول فرهنگی و اصلاح مناسبات و معاملات مردم می‌شناسند.

مواضع سیاسی ایوانجلیست‌ها در قبال صهیونیست‌ها و حمایت از اسرائیل، ریشه در الهیات آنان دارد. در گمان آنان، بازگشت یهودیان به «فلسطین» و تصرف «اورشلیم»، بازگشت مسیح را تسریع خواهد کرد.

ایوانجلیست‌ها در موضوع تصرف سرزمین، گامی فراتر از صهیونیست‌های

۱. رشاد، یوسف، «نقش‌آفرینی یهودیان مخفی در مسیحیت»، ص ۲۳۲؛ به نقل از «روزنامه واشینگتن پست»، ۲۳/۰۳/۱۹۸۱م، فالول، جری، مقاله «التطرف الانجیلی المعاصر».

2. Pat Robertson.

3. Jim Bakker.

4. Jimmy Swaggart.

5. Evangelist.

6. Evangelism.

یهودی برداشته، مرزهای اسرائیل را از جغرافیای «نیل» تا «فرات» و گسترده‌تر می‌شناسند و با مستند ساختن قول خود به «سفر تکوین تورات»، هر کجا ردی، نشانی، قبری باقی مانده از بنی اسرائیل بیابند، آنجا را هم بخشی از «سرزمین انجیل»^۱ تعریف می‌کنند.

جری فالول که مورد توجه و حمایت مالی صهیونیست‌ها نیز بود، خواستار گسترش مرزهای اسرائیل از نیل تا فرات شد:

«سفر تکوین تورات»، عنوان می‌کند، مرزهای اسرائیل از فرات تا نیل گسترش خواهد یافت و سرزمین موعود، شامل «عراق»، «سوریه»، «ترکیه»، «عربستان»، «مصر»، «سودان»، «لبنان»، «اردن» و «کویت» خواهد بود.^۲

پروژه آرمگدون^۳

نبرد آخرالزمان در «هارمجدون»، تپه‌ای واقع در شمال «فلسطین» اشغالی در کرانه غربی «رود اردن»، شناخته‌شده‌ترین واقعه مطلوب، نزد مسیحیان صهیونیست، به مثابه شرط ضروری و پیش‌نیاز بازگشت مسیح است؛ همه آنچه که ایوانجلیست‌ها بر آن پای فشرده و همه قوای مادی و فرهنگی «آمریکا» را برای تدارک آن فراهم می‌خواهند و هر از چندی، زمانی را برای وقوع آن اعلام و بر آن پای می‌فشارند.

اینان با ذکر مراحل، به عنوان پیش‌قراول و زمینه‌ساز واقعه آرمگدون، بر تسخیر «اورشلیم» و بنای معبد مجعول در «بیت‌المقدس»، اصرار ورزیده

1. Bible Land.

۲. هلال، رضا، «مسیح یهودی و فرجام جهان»، ص ۱۲۸؛ به نقل از: Sunday Telegraph, Feb 6.1983.

3. Armageddon.

و طی قریب به هفتاد سال، سعی در تخلیهٔ جمیع مسلمانان از این محدوده و تصرف کامل «بیت‌المقدس» داشته‌اند.

بازگردانیدن یهود به «فلسطین»، برپایی دولت یهودی، ساخت هیکل (معبد) و اجرای مراسم قربانی پس از تخریب «مسجدالاقصی»، در زمرهٔ مهم‌ترین اهداف پیش‌قراولان واقعهٔ آرمگدون معرفی شده است و در این باره، با یهودیان صهیونیست هم‌افق و همراه شناسایی می‌شوند.

با این رویکرد متعصبانه، مسیحیان صهیونیست، نه تنها برای برقراری صلح میان مسلمانان و یهودیان در فلسطین، وجهی قائل نیستند؛ به عکس، بر سرکوب مسلمانان و بیرون راندن آنان از «اورشلیم» اصرار دارند.

آگاهی از این رویکردها و میزان نفوذ انجیلی‌ها در ارکان کاخ سفید، پرده از بسیاری حوادث و وقایع منطقه‌ای برمی‌دارد؛ وقایعی که راز اصلی آنها بر عموم مردم جهان، پوشیده می‌ماند.

بسیج جماعتی عنان‌گسیخته و وحشی، به نام داعش و گسیل دادن آنها به صحرای فراخ «شامات» (سوریه) و «عراق»، براندازی نظام‌های سیاسی در «لیبی» و کین‌ورزی شدید علیه «ایران»، تنها از همین مسیر، قابل شناسایی است.

رضا هلال به استناد سخنان رونالد ریگان، رئیس‌جمهور اسبق «ایالات متحدهٔ آمریکا» می‌نویسد:

در سال ۱۹۸۶م. بود که لیبی دشمن اول ریگان شد و به آن کشور، به عنوان یکی از دشمنان اسرائیل که پیش‌گویی‌های «تورات» از آن نام برده است و در نهایت، به عنوان دشمن خداوند یاد کرد.

او در این زمینه، گفت:

سرزمین اسرائیل در معرض هجوم و حملاتی قرار می‌گیرد که ارتش‌های

ملل کافر آن را تدارک می‌بینند و لیبی یکی از این ملل است... روز
آرمگدون دور نیست...

به همین دلیل ریگان، رئیس جمهور آن دولت قدرتمند، سعی کرد قذافی،
رئیس جمهور آن دولت کوچک (لیبی) را طی توطئه‌ای به قتل برساند.^۱
این بنیادگرایان انجیلی، برای مشروعیت دادن به تفسیر خودبنیادانه
خود، تنها به یک فراز کوتاه در «مکاشفات یوحنا» اشاره می‌کنند:
آنگاه تمام لشکرهای جهان را در محلی گرد آوردند که به زبان عبری آن
را «هارمجدون» (یعنی کوه مجدو) می‌نامند.^۲

در معرفی واقعه، با آگاهی از آن، به عنوان یک «پروژه» یاد کردم. اینان
با نوعی احساس تکلیف و آزاد از تقدیرات کلی الهی و اراده ایشان در
زمینه‌سازی واقعه شریف ظهور منجی موعود، شرایط سیاسی، اقتصادی و
نظامی لازم برای این جنگ خانمان‌سوز را با طرحی از قبل فراهم آورده و
سعی در اجرای آن دارند.

از سال ۱۹۷۶م. که سال تفوق صهیونیسم مسیحی خوانده شده،
مجموعه‌ای از رویدادها، صهیونیسم مسیحی را در صف اول سیاست، جریان
اصلی «آمریکا» قرار داده است.

جیمی کارتر، رونالد ریگان، جورج دبلیو بوش پدر و پسر و سرانجام،
دونالد ترامپ و همراهانش در کاخ سفید، به نحو خاص، در زمره مردان
سیاسی طراز اول «ایالات متحده آمریکا» بودند که در پیش‌برد اهداف
شوالیه‌های عصر جدید - مسیحیان صهیونیست - از همه توان و مقدرات

۱. هلال، رضا، «مسیح یهودی و فرجام جهان»، صص ۱۴۸-۱۴۹؛ به نقل از:
SanDiego, August. 1985.

۲. «مکاشفات یوحنا رسول»، فصل ۱۶، جمله ۱۶.

سیاسی، اقتصادی و نظامی آمریکا بهره جستند.

امکانات وسیع تبلیغی و تبشیری ایوانجلیست‌ها، اعم از صدها ایستگاه رادیویی و تلویزیونی، کانال‌های ماهواره‌ای، سایت‌های اینترنتی و رسانه‌های مکتوب که ده‌ها میلیون آمریکایی را زیر پوشش خود گرفته است، پرده از عزم جدی و اتحاد یهودیت صهیونیستی و مسیحیت صهیونیستی برای سلطه تمام عیار بر سرزمین «فلسطین»، تصرف «بیت‌المقدس» و برپایی معبد و سرانجام جنگ خانمان‌سوز آرمجدون برمی‌دارد؛ واقعه‌ای که یهودیان و سران مجامع مخفی را مهیای تشکیل دولت جهانی بنی‌اسرائیلی با مرکزیت «اورشلیم» می‌سازد.

اسقف لیندسی،^۱ در کتاب «دنیای نوین آینده»^۲ که پس از «انجیل»، پرفروش‌ترین کتاب «ایالات متحده آمریکا» بود و تا سال ۱۹۹۴ م. حدود هجده میلیون نسخه از آن به فروش رسیده است، درباره جنگ هرمدون می‌گوید:

خداوند ما را مکلف ساخته است که در جنگ هسته‌ای هرمدون وارد شویم. دویست میلیون سرباز بلاد شرق را در نظر بگیرید که با میلیون‌ها جنگجوی دیگر، تحت فرماندهی دشمنان مسیح (?) به میدان آمده‌اند و عیسای مسیح، اولاکسانی را که شهر او (اورشلیم) را آلوده‌اند، از میان برمی‌دارد و سپس میلیون‌ها لشکر گردآمده در هرمدون را هلاک می‌سازد.

چه بسا در این کشتار، ارتفاع خون‌های جاری که ادوات جنگی و جثه حیوانات و اجساد کشته‌شدگان در آن شناور است، تا مسافت دویست

1. Hal Lindsey.

2. There's a New World Coming.

مایل از «قدس» به ارتفاع لگام اسبان بالا بیاید.

لیندسی می‌افزاید:

چون جنگ بزرگ هر مجدون به این مرحله رسید، دیگر تقریباً همه دشمنان کشته شده‌اند و آن لحظه عظیم و پرشکوه فرا می‌رسد و مسیح، انسانیت را از نابودی کامل نجات می‌دهد. در این هنگام، یهودیانی که از این مهلکه جان به در برده‌اند، مسیحیت را گردن خواهند نهاد.^۱

توصیف اسقف لیندسی مسیحی صهیونیست از معركة هارمجدون، خواننده مطلع را به یاد توصیفات نویسندگان مسیحی غرب از تصرف «اورشلیم» و کشتار مسلمانان و یهودیان در معركة جنگ‌های صلیبی می‌اندازد.

راز به بن بست کشیده‌شدن جمیع راه‌حل‌های صلح‌آمیز میان «ایران» و غرب - و به نحو خاص «آمریکا» - و ممانعت از هرگونه حرکت علمی و فنی در موضوعات هسته‌ای و ساخت و خرید تسلیحات نظامی از سوی ایران اسلامی، به زعم جنگاوران ایوانجلیست، به محقق ساختن این معركة آخرالزمانی برگشت می‌کند.

این استراتژی ترسیم شده، ضرورتاً باید مورد توجه و نظر سیاست‌مداران جهان اسلام واقع شود. مبادا که ناخواسته در زمین طراحی شده خصم، خود را و مسلمانان را گرفتار بیاورند.

ورود نابهنگام در این معركة شیطانی، قبل از واقعه شریف ظهور، باعث تخلیه و نابودی بخش بزرگی از پتانسیل و توانایی‌های مادی و معنوی جهان اسلام خواهد شد.

۱. کریمیان، احمد، «یهود و صهیونیسم»، ص ۵۲۸؛ به نقل از محمد الحسینی، اسماعیل، «المؤامرة معركة الارماجدون... و صراع الحضارات»، قاهره، مكتبة وهبه، ۲۰۰۴م، ص ۴۲.

یهودیزه شدن عالم

گریس هالسل،^۱ نویسنده کتاب «The Secret Alliance Between Israel and the U.S. Christian Right» که در «ایران»، با عنوان «در تدارک جنگ بزرگ» منتشر شده است، در پاسخ به این سؤال که چه واقعه‌ای باعث دگرگونی فکری و رویکرد مثبت مسیحیان به یهودیان و پیش‌گویی‌های مندرج در «کتاب مقدس» شده، می‌نویسد:

پس از جنبش اصلاح مذهبی بود که مسیحیان اروپایی، نسبت به یهودیان توجه و علاقه بیشتری نشان دادند. برخی از دانشمندان می‌گویند:

این دگرگونی بر اثر پیشرفت قوانین بین‌المللی بود که به بردباری و تحمل بیشتر انجامید. دانشمندان دیگری هستند که این دگرگونی را به نقش گسترده یهودیان در اقتصاد و بازرگانی جهانی نسبت می‌دهند. بعضی هم معتقدند که رنسانس و همین‌طور خداشناسی جنبش اصلاح مذهبی بود که با تأکیدش بر کتاب «عهد عتیق»، علاقه به مطالعات عبری را بالا برد و موجب تمرکز، توجه و دقت بر روی یهودیان گردید تا بدانجا که فرقه‌های یهودی - یا فرقه‌هایی که زیر نفوذ فراوان یهودیان بودند - از میان کلیساهای پروتستان انگلیسی بیرون آمدند...

برخی دانشمندان، اصولاً جنبش اصلاح مذهبی را یک نوزایی «عبری‌کننده» یا «یهودی‌کننده» تلقی می‌کنند؛ زیرا این نخستین پروتستان‌ها بودند که با پذیرش خطوط عمده سنت یهود، مانند اصل مسیحیایی (یا انتظار ظهور مسیح) و اصل هزارساله (حکومت هزار ساله صلح و عدل بر روی زمین) این جنبه را به دین مسیح دادند.

در طی همین دوران، جنبش اصلاح مذهبی بود که مسیحیان پروتستان،

1. Grace Halsell.

انجیل یا کتاب مقدس را به عنوان عالی‌ترین حجت اعتقادی و نیز سیر و سلوک خود پذیرفتند. پروتستان‌ها به جای اعتقاد به یک کلیسای مصون از خطا که نماینده آن پاپ «رم» بود، کتاب مقدس «انجیل» را به عنوان حجت مصون از خطا پذیرفتند که در آن سال‌ها دیگر به زبان مردم معمولی ترجمه شده بود.^۱

یهودیان زهر قتال را آرام به جسم و جان مسیحیان تزریق کردند تا با کمترین عکس‌العمل، منفعل، مطیع و برده شوند. آنان به جای اتخاذ استراتژی نبرد آشکار، به دلیل کثرت جمعیت مسیحیان و نفرت ریشه‌دار و اعتقادی آنان درباره یهودیان، استراتژی نفوذ و فروپاشی فکری و اعتقادی از درون را در پیش گرفتند. این استراتژی که مقدمات تحریف و دگرگونی در بنیادهای فکری و اعتقادی مسیحیان را فراهم می‌ساخت، به تدریج، ذهن و جسم و همه دارایی‌های مسیحیان را در خدمت یهودیان وارد می‌ساخت. بر همین پایه است که گریس هالسل از جنبش اصلاح مذهبی قرن شانزدهم میلادی، به عنوان یک نوزایی یهودی‌کننده مسیحیان یاد می‌کند.

بنابراین، فساد اعتقادی، در خود و با خود، فساد فرهنگی در اخلاق و آداب و فساد عملی را در سیاست و اقتصاد، پرورد و نیز همه شرایط فرهنگی و تمدنی را فراهم آورد تا در قرون هجدهم، نوزدهم و بیستم میلادی، در همه ساحات فرهنگی و تمدنی، ساکنان غرب و شرق، دانسته و ندانسته، مبدل به مجسمه یهودی سرگردان شدند. یهودیزه کردن فراگیر در ابعاد جهانی، از این مسیر اتفاق افتاد.

به روزگاری دراز، یهودیان، سرگردان در جغرافیای خاکی اقوام و ملل

۱. هالسل، گریس، «در تدارک جنگ بزرگ»، ترجمه خسرو اسدی، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ اول، ۱۳۷۷ ه.ش، صص ۲۱۴-۲۱۵.

بودند و اما طی قرون جدید و در تاریخ جدید غربی، ابتدا مسیحیان و به دنبال آنان، همه ساکنان جهان، به یهودیان سرگردان در جغرافیای فرهنگی و تمدنی تبدیل شدند؛ حاشیه‌نشینان منفعل خاستگاه یهود. به عبارتی، تمدن مدرن، ما به ازای خارجی و تجسم رویکرد یهود به عالم و آدم است. مگر جز این است که جمیع فرهنگ‌های سنتی و مذهبی غیریهودی، حاشیه‌نشین و فاقد اثر کلی در جمیع مناسبات فردی و اجتماعی، فرهنگی و تمدنی معاصر و مدیریت جهانی است؟

با این همه، باید اعلام داشت، به‌رغم همه سلطه یهودیان، ذیل فراماسونری جهانی و سازمان‌های بین‌المللی و دولت‌های دست‌نشانده، برای این اشرار، یک گام تا آخرین منزل باقی مانده است. «نظم نوین جهانی» و «جهان تک‌حکومتی» که بر استوانه آشوبی در ابعاد جهانی، در موقعیتی که راه فرار و خلاصی از بحران بر جمیع ملت‌ها و دولت‌ها بسته می‌نماید، برکشیده خواهد شد: «نظم از میان آشوب».^۱

و اما تقدیر کلی الهی

«بنی اسرائیل» یک معنا را خوب درک کرده و همواره میان اعمال خرد و جزئی و مقاصد کلی و دوردست، نسبت را کشف و حفظ کرده است. برای این امر، نیازمند دلایل و شواهد فراوان نیستیم. تفوق و برتری سیاسی، اقتصادی و فرهنگی یهود در حوزه بزرگ فرهنگی و تمدنی عصر حاضر و انزوای جمیع حوزه‌های فرهنگی سنتی شرقی و به حاشیه رانده شدن آنها، خود نشان از این ادعا دارند.

حصول چنین نتیجه و دستاوردی، قطعاً نیازمند برنامه‌ریزی، تلاش، همت و سخت‌کوشی در طول قرون بوده و این از سنت ثابت خداوندی است که هر قومی و هر فردی، در همین جهان مادی، نتیجه همت و تلاش خود را می‌تواند تجربه کند، حتی اگر کافر یا مشرک باشد.

خداوند به هیچ قومی تعهد نسپرده که از مسیر اعجاز، جبران‌کننده تنبلی‌ها، ندانم‌کاری‌ها، بی‌نظمی‌ها و غفلت‌های آنان باشد؛ حتی اگر مؤمن مسیحی یا شیعه اثناعشری باشد. مهلت برای عمل و اختیار عمل نعمت است و عقل و خرد، تا بشر با استعانت به دریافت‌های وحیانی (کلام آسمانی) بر قواعد جاری و سنت‌های منتشر در همه ساحات هستی، غالب

آید و بر دسیسه‌های شیاطین جنّی و انسی فائق آمده و سعادت دنیوی و اخروی حاصل نماید.

اراده‌ خداوند بر ارث بردن مستضعفان و امامت آنان بر زمین تعلق گرفته؛ چنان که فرموده است:

«وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»^۱

و ما اراده کرده‌ایم که بر کسانی که در زمین ضعیف داشته شده‌اند، منت گذارد و آنان را امام گردانیم و آنان را وارث قرار دهیم.»
و حکمت خلق عالم و آدم هم از روز اول همین بوده است؛ چنان که فرموده:

«إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»^۲

همانا من در زمین، جانشینی و خلیفه‌ای خواهم گماشت.»

ارائه نقشه‌ راه، انزال کتب و ارسال رسل را هم خداوند خودش عهده‌دار شده و یکصد و بیست و چهار رسول و نبی (علیهم‌السلام) را هم گسیل داشته است. مابقی ماجرا، سپرده شده به دست انسان بوده تا با جهاد و ایمان و عمل صالح، مقصود غایی از اراده‌ خداوند را حاصل کنند. از هیچ نعمتی هم فروگذاری نشده و خود نیز همواره مدد رسان و یار و یاور مؤمنان بوده است. شیطان، عامل ابتلا و امتحان و گاه موتور محرک انسان مؤمن و رهنر انسان غافل و مُذنب و البته مدد رسان کافر و مشرک شناسایی می‌شود. مابقی هرچه هست، میدان مسابقه است.

عبارت فاخر رفته بر زبان عموم انبیاء و مؤمنان؛ یعنی:

۱. سوره قصص، آیه ۵.

۲. سوره بقره، آیه ۳۰.

«فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ»^۱

آن گاه در آن ظلمت‌ها فریاد کرد که خدایی به جز ذات یکتای تو نیست. تو (از شریک و هر عیب و آرایش) پاک و منزهی و من از ستمکاران بودم (که بر نفس خود ستم کردم).

پرده برداری می‌کند از راز بزرگ زمینگیر شدن و ابتلای مؤمنان در دریای ظلمات و ناملايمات «إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ»، ظالم، اول به خود ظلم می‌کند، «ظالم بنفسه»، یعنی از جای حقیقی خارج شده، از مقامی که مرضی رضای الهی بوده، خارج شده و آنچه بر سرش آمده، در وجهی، نتیجه این ظلم است. خداوند به کسی ظلم نمی‌کند؛ مگر غیر از این است که در معنی ظلم می‌گوییم:

وضع شیء در غیر موضع خود.^۲

و در مقابل، عدل در معنی قرار گرفتن و قرار دادن هر چیز و هر امر در جایگاه حقیقی و مرضی رضای خداوند است.

طلوع خورشید صلح و عدالت و کرامت، به وقت ظهور مصلح کل، وعده قطعی داده شده است؛ اما فرزندان آدمی ضرورتاً می‌بایست به درجه‌ای از آگاهی و معرفت درباره آنچه که رفته و نمی‌بایست، می‌رفت. آنچه که باید باشد؛ اما نیست و سرانجام، آمادگی برای یاری دادن و همراهی با مصلح کل در دفع شرّ و شرارت برسد. قاعده این است.

در آخرین فرازهای برخی از ادعیه و زیارات مأثوره، از جمله «زیارت اربعین» و «آل یاسین» که از اتفاق، هر دو با مقام حضرت مصلح کل و منجی وعده داده شده، یعنی امام عصر علیه السلام نسبت نزدیک دارند، آمده است:

۱. سوره انبیاء، آیه ۸۷.

۲. سیاح، احمد، «فرهنگ جامع»، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۳۰ ه. ش.، ج ۳، ص ۵۵.

«و نُضْرَتِي لَكُمْ مُعَدَّةٌ وَ مَوَدَّتِي خَالِصَةٌ لَكُمْ؛

و قوایم برای یاری تو آماده است و موذتم برای تو خالص گردیده.»

زیارت‌کننده و دعاکننده از عمق جان باید اعلام کند به خداوند، به امام مصلح منتظر که: همواره آماده یاری شمایم و محبت خالصم فقط برای شماست. نه آنکه با الفاظ بازی کند و درباره امامش دغلی کند. این بازی و دغلی در حق امام خود، مصداق ظلم به امام و به خود است. در اثر آن، هم غیبت طولانی‌تر می‌شود و امام در اضطرار بیشتر غیبت می‌ماند و هم انسان در ظلم و ظلمت جاری.

آمادگی برای یاری امام و معطوف داشتن خالصانه همه محبت و موذت به امام؛ این دو عبارت شاه‌کلید، گشاینده راز طولانی شدن غیبت امام است. هر گاه یهود و اعوان و انصار شیطانی‌اش در لشکرگاهی جمع آمدند و ابلیس هم طرف آنها قرار گرفت، بر جمیع انسان‌های متشکته، سست ایمان، بی‌توکل، بی‌توجه به حضرت حق و مبتلای ظلم به خود و مشغول لهو و لعب فائق آمده‌اند و برای مسلمانان، جز شکایت و البته سختی و رنج باقی نمانده است.

دست قدرت، آن زمان از آستین بیرون می‌آید که تشکته به تجمع، بی‌ایمانی به ایمان، خودپرستی به خداپرستی و حیات پست به حیات عالی معطوف شود.

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) خوارج را مخاطب قرار داده و در حقیقت، انسان تاریخی را متوجه کلام خود کرده و می‌فرماید:

«همانا دست [قدرت] خداوند با جماعت است؛ از تفرقه و جدایی

بهره‌یازید که دور افتاده از جماعت، طعمه شیطان است؛ مانند گوسفندی

که از گله جدا می‌افتد و گرگ او را می‌درد.»^۱

در طول تاریخ کم نبودند مردانی مؤمن و صالح که به دست ظالمان و طاغیان یا در حبس و غل و زنجیر گرفتار آمدند یا به داغ و درفش و شمشیر سپرده شدند. ابتلای تنهایی مؤمن و جماعت کافران، باعث شهادت مؤمن تنها و تفوق کافر مجتمعه شده است.

به قول جناب حافظ:

عشق و شباب و رندی مجموعه مراد است

چون جمع شد معانی، گوی بیان توان زد

امام (علیه السلام) راز شکست و پیروزی را برملا ساخته و متذکر شده‌اند. دست قدرت خداوند، از آستین مؤمنان مجتمعه، لاجرم بیرون آمده و آنان را بر هر جمعیتی فائق می‌گرداند. جمیع آمادگی و تمهیدات ما انسان‌ها برای برخورداری‌ها و لذات هرچه بیشتر از زمین، در منتها الیه غفلت از خداوند، اراده‌اش و مقصودش از خلق عالم و آدم است و معطوف داشتن همه محبت‌ها و مودت‌های خالصانه به غیر امام و البته نتیجه هم معلوم است. طی هزاره‌ها، یهود جمیع تمهیدات لازم را برای محقق ساختن اراده شیطانی‌اش فراهم آورده و به موازات آن، همه مودت و محبت خود را در عمل و نظر، معطوف ابلیس و جنودش داشته است تا آنجا که در معامله‌ای، دو طرف هم را یاری داده‌اند.

یهود با ظلم و فسق و فجور و بسط مصادیق آنها در میان بندگان خداوند، بر تعداد شهروندان و رعایای ابلیس افزوده و ابلیس هم، همه قوای

۱. «فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ [عَلَى] مَعَ الْجَمَاعَةِ وَ إِيَّاكُمْ وَ الْفُرْقَةَ فَإِنَّ الشَّادَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ كَمَا أَنَّ الشَّادَّ مِنَ الْغَنَمِ لِلذَّبِّ...» (شریف الرضی، محمد بن حسین، «نهج البلاغه (للصّبحی صالح)»، ص ۱۸۴، خطبه ۱۲۲).

آشکار و نهان خود را در اختیارش گذارده است.

مگر جز این است که خداوند فرموده:

«ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»^۱

بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را!

خواندن بازی با الفاظ و کلمات نیست؛ خواندن، رفتن و خواستن است و اجابت، آوردن و دادن.

در «قرآن» آمده است:

«مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا»^۲

از خداوند راستگوتر، چه کسی است؟

و در جای دیگری فرمود:

«وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَ لِيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ»^۳

آن هنگام که ای پیامبر! بندگان من از تو درباره من بپرسند، بگو که من حتماً نزدیکم (به همه). دعای دعاکننده را هنگامی که مرا بخواند، اجابت می‌کنم. پس دعوت مرا بپذیرند و به من ایمان آورند؛ شاید که راه یابند.

خداوند متعال صمیمانه از طریق رسولش، به بندگانش می‌فرماید: «وَلِيُؤْمِنُوا بِي؛ مرا باور کنید»، به من اعتماد کنید؛ یعنی شک نکنید اگر بیایید و بخوانید، حتماً یاری‌اتان می‌کنم. امید داشته باشید که راه خلاصی را به شما می‌نمایم. حتی از جایی که فکر شما هم خطور نمی‌کند، شما را کمک می‌کنم و راه خروج از بن‌بست‌ها و بحران‌ها را به شما می‌نمایم.

۱. سوره غافر، آیه ۶۰.

۲. سوره نساء، آیه ۱۲۲.

۳. سوره بقره، آیه ۱۸۶.

«وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا؛ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا؛^۱ هر کس از خدا پروا کند، [خدا] برای او راه بیرون‌شدنی قرار می‌دهد و از جایی که حسابش را نمی‌کند، به او روزی می‌رساند و هر کس بر خدا اعتماد کند، او برای وی بس است. خدا فرمانش را به انجام می‌رساند. به راستی خدا برای هر چیزی اندازه‌ای مقرر کرده است!»

هر کس به او برگردد، هر کس به او توکل کند؛ برایش راه خروج و گزیر از بن‌بست‌ها و گرفتاری‌ها را می‌نماید و او را ارتزاق می‌کند؛ از جایی که هیچگاه حسابش را هم نمی‌کرد.

وقتی مؤمنان، توکل‌کنندگان و مراجعه‌کنندگان به حضرت حق، جمع شوند، لشکر بزرگی فراهم می‌آید که با قوه لایزال خداوندی بر هر لشکری پیروز شده و فائق می‌آیند:

«إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ؛^۲

به حقیقت و درستی! همانا ایشانند پیروز‌مندان و به درستی این سپاه ماست که پیروز است.»

وقتی خداوند در طرف و با سپاهی و لشکری همراه شود، ضرورتاً و حتماً آن سپاه غالب می‌آید.

۱. سوره طلاق، آیات ۲-۳.

۲. سوره صافات، آیات ۱۷۲-۱۷۳.

فصل هفتم:

سرانجام بیت المقدس

مقدّس و نامقدّس

جای پاک و پاکیزه از رجس و پلیدی را مقدّس می‌خوانند. محلّی شایستهٔ پرستش و احترام و دارای کیفیتی آسمانی.^۱

در جمیع فرهنگ‌های سنّتی، مقدّسات اعمّ از اماکن، اشیاء، ایام و اشخاص را واجد نسبتی آسمانی و پاکیزه از کثافات عالم ملکی می‌شناسند. محلّی برای تجلّی آسمانیان در ظرف زمانی و مکانی زمین، مانا به دلیل نسبتی که به عالم باقی پیدا می‌کند و آنها را مصون از هرگونه تعرّض و آلودگی به نامقدّسات معرفی می‌کنند.

در سرتاسر جغرافیای آسیای شرقی، مرکزی و غربی، نمونه‌های بسیاری از این تقدّس‌یافته‌ها را می‌توان مشاهده کرد، خارج از هر نوع رویکرد مذهبی ادیان توحیدی یا آموزه‌های شرک‌آلود هندی و چینی.

آنچه که تمدن‌های آسیایی را از سایر تمدن‌ها، به ویژه تمدن مدرن غربی ممتاز می‌نماید، فرهنگ است. خارج از همهٔ معادلات سیاسی و اقتصادی در میان آن تمدن‌ها؛

فرهنگ حکم کلّ فراگیرنده‌ای را داشت که همهٔ امور را در بر می‌گرفت

۱. معین، محمّد، «فرهنگ معین»، ذیل واژه.

و فقط در متن این کل سازنده و جامع بود که هم انسانیت انسان معنی پیدا می‌کرد و هم ارزش‌های معنوی و مادی. فرهنگ، در ضمن پرورش نیز بود: پرورش برای هم‌ساز شدن ذات آدمی با آرمان‌هایی که نظام جامعه، معتقدات دینی و آرای فلسفی بر آنها استوار بود و ممتازترین این آرمان‌ها، رستگاری به شمار می‌آمد و رستگاری غایتی بود که هم راز هستی را متعین می‌ساخت و هم جوهر انسانیت را. فرهنگ به عالی‌ترین معنای آن، پیوستگی این دو قطب به شمار می‌آمد که هماهنگی آن دو ضامن تعادل جامعه، نظام عالم و رسیدن به سعادت راستین بود.^۱

به عبارتی، مقدّسات باعث پیوند انسان مبتلا و گرفتار در زمان و مکان فانی، با زمان و مکان باقی قدسی می‌شد تا بسان نردبانی که محلّ صعود انسان فانی را فراهم می‌آورد و به او اجازه می‌داد که با ساکنان آن عوالم ماورائی نسبت برقرار کند، از آنها برخوردار شود... و حاجات خود را مطالبه کند. از این رو، در ازدحام زندگی مادی، در کسوتی پاکیزه، راهی این اماکن می‌شد تا در هوایش تنفس کند. آنچه که برای ساکنان تمدن‌های شرقی و آسیایی با فرهنگ مقدّس مهم بود، قبل از آنکه صورتی از تصرف و تملک داشته باشد یا آنکه باعث تقلیل شأن امر قدسی شود، وجهه‌ای از خدمت‌گزاری داشت.

به عبارتی، ساکن این حوزه فرهنگی، پاسداشت امر قدسی و خدمت به مقدّسات با همه توش و توان را در وظیفه و تکلیف خود می‌شناخت و درباره‌اش اهتمام خاص داشت. تصرف و تملک، تقلیل شأن جمیع موجودات به اشیایی قابل تصرف و سرانجام تقدّس‌زدایی از عالم و آدم از پیامدهای

۱. شایگان، داریوش، «آسیا در برابر غرب»، تهران، امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۵۶ ه.ش.، ص ۱۷۵.

تاریخ جدید غربی و عصر مدرنیته است.

در عصر جدید، باقی مانده‌های فرهنگ و تمدن سنتی شرقی در سایه فرهنگ و تمدن مدرن در محاق رفت و همه آنچه که از حوزه تمدنی آسیایی باقی مانده بود، به موزه‌ها سپرده شد؛ مدالی و آزینی کنار سینه مردمی که دیگر امر قدسی نزدشان بی‌معنی و به حاشیه حیات مادی آنان رانده شده بود؛ همه آنچه که دیگر گمان می‌رفت، محصول عصر بی‌خردی انسان بوده و در کار و بار انسان پیشرفته و مدرن شده، در ذهن و زبان از کارکرد افتاده است.

اگر بخواهیم جوهر مشترک تجربه معنوی تمدن‌های آسیایی را بشکافیم، می‌بینیم که این جوهر مشترک موجب شد که سه قطب نظام هستی که مبدأ، انسان و طبیعت باشد، با دیدی تقریباً همانند در این تمدن‌ها مطرح شود و این دید، اختلافی فاحش با آخرین مراحل تحولی تفکر غربی دارد؛ چه تفکر غربی به تدریج، رابطه ذاتی این سه قطب را دگرگون کرد و مبدأ را به قانون صرفاً اخلاقی تنزل داد. اشراق و رستگاری را به روش (متد) و بعد به روش‌شناسی متودولوژی و طبیعت را به عینیت اشیا، یعنی بُعد هندسی و تناسبات مکانیکی محدود کرد و جوهر انسانیت را در جنبه ابزاریش خلاصه کرد.^۱

بدین ترتیب، انسان جوینده راز هستی و مجاهد طریقت رستگاری، به حیوانی ابزارساز، سکولار، مصرف‌کننده و تقلیل‌یافته در همه شئون گشته و معادل شد با حیوانی سخنگو، شهوتران و لذت‌جو تا همه هستی را میدانی برای تاخت و تاز و تصرف بشناسد؛ بی‌آنکه شأنی آسمانی و الهی و مقدس برای زمین و آسمان و همه آنچه در آن آفریده شده بود، بشناسد.

۱. شایگان، داریوش، «آسیا در برابر غرب»، ص ۲۲۸.

با این مقدمه عرض می‌کنم:

در جغرافیای فرهنگ‌های دینی، اعم از یهودی، مسیحی و اسلامی، «سرزمین مقدس» نیز در نسبت با مبدأ هستی که منشأ امر قدسی بود و انسانی که می‌خواست در پیوند با مقدسات، مصون از نجاسات بماند، شناسایی می‌شد. از این‌رو، انسان دینی، مجال تعرض و هتک حرمت مقدسات را برای خود فراهم نمی‌دید و همواره آماده بود تا برای حراست از آن، از جان و مال بگذرد.

در عصر جدید که پیوند معنوی سه قطب، مبدأ هستی، انسان و طبیعت از هم گسسته شد و تصرف و تملک و خاستگاه این جهانی اصالت یافت، «بیت‌المقدس» هم وجه‌المصالحة اهداف صهیونیسم فاسد و مفسد و در معرض اغراض سیاسی، اقتصادی غیر الهی اشرار تمامیت‌خواه یهودی - و نه موسوی و کلیمی - قرار گرفت.

در بخش‌های قبلی، به تفصیل درباره نقش و تأثیر سه جریان هم‌راستا در تصرف «اورشلیم» و تملک «فلسطین»، یعنی یهودیان صهیونیست، مسیحیان صهیونیست و اعضای بلندپایه مجامع فراماسونری جهانی و ایلومیناتی، سخن به میان آمد. به‌رغم پاره‌ای اختلاف آراء و عملکردها، به‌طور کاملاً پوشیده و مرموز، این سه جریان، متأثر از کابالیست‌های شیطان‌پرست، ضمن پیشبرد اهداف مرحله‌ای خود، با جهان اسلام و مؤمنان این بخش از جهان در حال مبارزه و جدالند. نکته جالب اینکه، پنهانی‌ترین صحنه نبرد، میان اولیای طاغوت، یعنی کابالیست‌ها و اولیاءالله در جبهه مؤمنان عالی مقام در حال وقوع است. تظاهر بیرونی این نبرد باطنی در صحنه‌های میدانی بروز نموده و البته تا وقت معلوم نیز این نبرد ادامه پیدا می‌کند.

وقت معلوم، پایان مهلت داده شده به شیطان است. در صبحگاه آفرینش آن زمان که ابلیس از فرمان سجده بر آدم (علیه السلام) سر باز زد، خداوند متعال از وی پرسید:

«يا إبليس ما منعك أن تسجد لما خلقت بيدي أستكبرت أم كنت من العالين قال أنا خير منه خلقتني من نارٍ و خلقتَهُ من طين؛^۱

فرمود: ای ابلیس، چه چیز تو را مانع شد که برای چیزی که به دستان قدرت خویش خلق کردم سجده آوری؟ آیا تکبر نمودی یا از [جمله] برتری جویانسی؟ گفتم: من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل آفریده‌ای.»

ابلیس که از درگاه الهی رانده و رجیم خوانده شد، از خداوند درخواست مهلتی تا روز قیامت کرد؛ اما درخواست او رد و تا «وقت معلوم» به او مجال ماندن داده شد.

«قال فإنك من المنظرين إلى يوم الوقت المعلوم؛^۲

فرمود: تو از مهلت داده شدگانی؛ ولی تا روز وقت معلوم.»

برخی روایات «يوم الوقت المعلوم» را دوران ظهور حضرت مهدی (عجل الله فرجه) دانسته‌اند.

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که در تفسیر این آیه فرمودند:

«وقت معلوم روز قیام قائم آل محمد (علیهم السلام) است. هر گاه خداوند، سبحانه و تعالی او را برانگیزاند، آنگاه که در «مسجد کوفه» است، ابلیس نزد وی می‌آید؛ در حالی که بر زانوهایش راه می‌رود و می‌گوید: ای وای از این روز. آنگاه قائم موهای پیشانی او را می‌گیرد و گردنش را می‌زند. آن هنگام

۱. سوره ص، آیات ۷۵-۷۶.

۲. همان، آیات ۸۰-۸۱.

روز وقت معلوم است که مدت او به پایان می‌رسد.^۱

برخی روایات، هلاکت او را به دست خانم پیامبران علیهم‌السلام بر صخره‌ای در «بیت‌المقدس»، ذکر کرده‌اند. در حدیثی از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که فرمودند:

«منظور از روز وقت معلوم روزی است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم او را بر روی صخره در بیت المقدس می‌کشد.»^۲

۱. اسحاق بن عمار قال: سألته عن إنظار الله تعالى إبليس وقتاً معلوماً ذكره في كتابه فقال عليه‌السلام: «فإنك من المنظرين إلى يوم الوقت المعلوم» - قال الوقت المعلوم يوم قيسام القائم فإذا بعثه الله كان في مسجد الكوفة وجاء إبليس حتى يجثو على ركبتيه فيقول يا ويلاه من هذا اليوم فيأخذ بناصيته فيضرب عنقه فذلك يوم الوقت المعلوم منتهى أجله. (عياشي، محمد بن مسعود، «تفسير العياشي»، تهران، المطبعة العلمية، چاپ اول، ۱۳۸۰ هـ. ق.، ج ۲، ص ۲۴۲).

۲. عن أبي عبد الله عليه‌السلام في قول الله تبارك و تعالی: «فأنظرني إلى يوم ينعمون» - قال فإنك من المنظرين إلى يوم الوقت المعلوم» قال: «يوم الوقت المعلوم - يوم يذبحه رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم على الصخرة التي في بيت المقدس.» (قمی، علی بن ابراهیم، «تفسیر القمی»، قم، چاپ سوم، ۱۴۰۴ هـ. ق.، ج ۲، ص ۲۴۵).

بیت المقدّس، نقطه‌ای کانونی در آخرالزمان

خارج از تمامی داد و ستدهای سیاسی، اقتصادی ملّی، منطقه‌ای و بین‌المللی که برای همگان قابل شناسایی و ردیابی است، چنان که در بُعد باطنی دو جریان اصلی رحمانی و شیطانی، تحت زعامت اولیاءالله (حجّت حیّ خداوندی و یاری‌دهندگان) و اولیاء طاغوت (ابلیس و جنودش) همواره در حال نبردند، در بُعد ظاهری نیز دو جریان اصلی در گستره زمین، رقم‌زننده مهم‌ترین مجادلات در ابعاد بین‌المللی‌اند. نقطه کانونی این دو جریان باطنی و ظاهری نیز در دو سطح از جغرافیای «مثلث مقدّس»، مستقر است.

در کتاب «مثلث مقدّس» (راز کین‌جویی غرب علیه اسلام و مسلمین)، از جغرافیای خاکی مستقر میان سه مسجد عالی‌مقام، یعنی «مسجد الحرام»، «مسجد الاقصی» و «مسجد کوفه»، به عنوان مثلث مقدّس یاد کرده‌ام و سرزمینی که خارج از مرزبندی‌های سیاسی عصر جدید در برگیرنده مهم‌ترین منطقه کره خاکی، از حیث ویژگی‌های ژئوپولیتیک، ژئواستراتژیک، ژئواکونومیک ظاهری بوده و همچنین در برگیرنده مقدّس‌ترین اماکن نشان شده خداوند متعال و تأثیرگذارترین مناطق در جغرافیای فرهنگی و تمدنی

همه اعصار و ادوار است.

همان‌طور که در طول تاریخ، این منطقه در زمره نقش‌آفرین‌ترین‌ها در حوزه‌های تمدنی و آمد و شد امپراتوری‌های عظیم بوده است، در آینده و تاریخ آینده نیز در زمره اصلی‌ترین کانون تحولات قابل شناسایی است و تکلیف بشر برای همیشه و در آخرالزمان در این منطقه معلوم می‌شود. در «یوم الوقت المعلوم».

موقعیت فلسطین و جایگاه بیت‌المقدس

تاریخ «فلسطین» با نام انبیاء آغاز می‌شود. «بیت‌المقدس» در «اورشلیم»، حیثیت فرابشری، فرازمانی و فرامکانی به این سرزمین بخشیده است. به نقل «تورات»، داوود نبی (علیه السلام) طرح ساختن خانه خدا را در اورشلیم ریخت؛ اما کار ساختن خانه خدا را فرزندش، سلیمان نبی (علیه السلام) آغاز کرد. به تصریح تورات، داوود سی و سه سال بر اورشلیم حکومت کرد.^۱

حضرت داوود (علیه السلام) به فرمان خداوند به ساختن بنای «قدس»، یعنی خانه خدا اقدام نمود. ابتدا خرمنگاه ارنان یبوسی^۲ را از او به مبلغ ششصد مثقال طلا خریداری نمود و برای ساختمان بنای قدس اختصاص داد.^۳

«قرآن مجید» می‌فرماید:

«وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ؛^۴

سلیمان، وارث داوود شد...»

۱. «کتاب مقدس»، اول پادشاهان، ۱۶: ۳۸.

2. Ornan the Jebusite.

۳. حمیدی، سید جعفر، «تاریخ اورشلیم»، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۴ ه.ش.، ص ۷۶.

۴. سوره نمل، آیه ۱۶.

«وَوَهَبْنَا لِداوُدَ سُلَيْمَانَ»^۱

و به داوود، سلیمان را بخشیدیم.»

بنای معبد «بیت المقدس» در «اورشلیم» را او (داوود) آغاز کرد؛ اما در زمان سلیمان، به نام معبد یا هیکل سلیمان به پایان رسید... هیکل یا معبد «بت همیقداش»^۲ تقریباً در هزار تا هزار و یکصد سال بعد از بنای «کعبه» و نهمصد و هفتاد سال پیش از میلاد مسیح (علیه السلام) بنیان‌گذاری شده است. حضرت داوود (علیه السلام) با چهارده نسل، شجره‌اش به حضرت ابراهیم (علیه السلام) می‌رسد. حضرت عیسی مسیح (علیه السلام) نیز پس از ۲۸ نسل، شجره‌اش به حضرت داوود (علیه السلام) ختم می‌شود.^۳

بنابراین، براساس مستندات تاریخی، امروزه بیش از سه هزار سال از تاریخ بنای «بیت المقدس» می‌گذرد؛ اما به استناد منابع حدیثی، عمر این مساجد، یعنی «مسجد الحرام» و «مسجد الاقصی» عمری به درازای تاریخ بشر دارد.

مسجد الحرام و پس از آن، مسجد الاقصی در زمره اولین بنای احداث شده در زمینند. در صبحگاه آفرینش، هبوط آدم (علیه السلام) بر زمین و طلب جان آدمی برای پرستش، اقتضا می‌کرد که اولین عبادتگاه، یعنی مسجد نیز همپای مشی فرزندان آدمی بر زمین بنا شود.

به عبارت دیگر، حضرات ابراهیم خلیل الرحمن (علیه السلام) و داوود نبی (علیه السلام) را باید به عنوان تجدید کننده دو مسجد نامبرده شناخت و نه مؤسس. بنای «مسجد الحرام» در روایات به پیش از خلقت آدم (علیه السلام) بازمی‌گردد.

۱. سوره ص، آیه ۳۰.

2. Bēt HaMīqdāš.

۳. حمیدی، سید جعفر، «تاریخ اورشلیم»، صص ۷۸-۷۹.

محمد بن مروان می‌گوید:

از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می‌فرمودند: «با پدرم (علیه السلام) در «حجر اسماعیل» بودیم. پدرم نماز می‌گزارد، ناگاه مردی به نزد آن حضرت آمد و نشست. وقتی از نماز فارغ شد، بر حضرتش سلام نمود و عرض کرد: من از شما در مورد سه چیز می‌پرسم که کسی جز شما و فرد دیگری آنها را نمی‌داند. فرمودند: «پرسش تو چیست؟»

عرض کرد: مرا از سبب طواف در گرد این خانه آگاه کنید؟ فرمودند:

«وقتی که خداوند عز و جل به فرشتگان فرمان داد تا بر آدم سجده کنند، در پاسخ گفتند: «آیا کسی را در روی زمین قرار می‌دهی که در آن، فساد و خونریزی می‌کند با اینکه ما تو را ستایش و تسبیح می‌کنیم و تنزیه می‌نماییم؟»

خدای تبارک و تعالی فرمود: «من از چیزی آگاهم که شما آگاهی ندارید». پس خداوند بر آنان غضب فرمود. آنها از خداوند درخواست توبه نمودند. خداوند به آنان فرمان داد تا برگرد «ضراح» - که همان «بیت المعمور» است - طواف کنند و هفت سال در آنجا مانند آنکه همواره طواف می‌نمودند و از آنچه که گفته بودند، از خداوند عز و جل طلب بخشش می‌کردند. خداوند توبه آنها را پذیرفت و از آنان راضی شد. پس این اصل طواف بود. آنگاه خداوند بیت الحرام کعبه را در برابر ضراح (بیت المعمور) قرار داد تا جایگاهی برای توبه و بازگشت فرزندان آدم و باعث پاکی آنان از گناه باشد.»^۱

۱. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) يَقُولُ: «كُنْتُ مَعَ أَبِي فِي الْحَجْرِ فَبَيْنَمَا هُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي إِذْ أَتَاهُ رَجُلٌ فَجَلَسَ إِلَيْهِ فَلَمَّا انْصَرَفَ سَلَّمَ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ إِنِّي أَسْأَلُكَ عَنْ ثَلَاثَةِ أَشْيَاءَ لَا يَغْلِبُنَهَا

دومین مسجد ساخته شده در زمین، به فاصلهٔ چهل سال از بنای «مسجد الحرام»، «مسجد الاقصی» است.

از ابوذر غفاری نقل شده است که از رسول خدا ﷺ پرسید: ای رسول خدا! نخستین مسجدی که در زمین وضع شد، کدام است؟

حضرت فرمودند: «مسجد الحرام.»

پرسید: پس از آن کدام مسجد ساخته شد؟

فرمودند: «مسجد الاقصی.»

پرسید: بین ساخت این دو چقدر زمان بود؟

فرمودند: «چهل سال...»^۱

اهمیت «فلسطین» و «بیت المقدس» آن زمان به تمامی درک می‌شود

که دانسته شود:

۱. «بیت المقدس» و «مسجد الاقصی» - واقع در آن تنها مکان‌هایی

بر روی زمینند که محل توجه و احترام هر سه دین بزرگ توحیدی،

یعنی اسلام، مسیحیت و یهودیت می‌باشند. بسیاری از پیامبران الهی

در این مسجد مدفونند؛ چنان‌که به استناد روایات در کنار خانهٔ خدا در

إِلَّا أَنْتَ وَرَجُلٌ آخَرُ قَالَ مَا هِيَ قَالَ أَخْبَرَنِي أَيُّ شَيْءٍ كَانَ سَبَبُ الطَّوَّافِ بِهَذَا الْبَيْتِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمَّا أَمَرَ الْمَلَائِكَةَ أَنْ يَسْجُدُوا لِآدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَدُّوا عَلَيْهِ فَقَالُوا - أَوْ تَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدَّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - إِنَّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ فَغَضِبَ عَلَيْهِمْ ثُمَّ سَأَلُوهُ التَّوْبَةَ فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَطُوفُوا بِالضَّرَاحِ وَ هُوَ الْبَيْتُ الْمَعْمُورُ وَ مَكثُوا يَطُوفُونَ بِهِ سِتِّعَ سِنِينَ وَ يَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ مِمَّا قَالُوا ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ رَضِيَ عَنْهُمْ فَهَذَا كَانَ أَضَلَّ الطَّوَّافِ ثُمَّ جَعَلَ اللَّهُ الْبَيْتَ الْحَرَامَ حَذْوِ الضَّرَاحِ تَوْبَةً لِمَنْ أَذْنَبَ مِنْ بَنِي آدَمَ وَ طَهَّرَهُمْ لَهُمْ...» (كليني، محمد بن يعقوب، «الكافي»، ج ۴، ص ۲۸۸).

۱. سَمِعْتُ أَبَا ذَرٍّ قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيُّ مَسْجِدٍ وَضِعَ فِي الْأَرْضِ أَوَّلَ؟ قَالَ: «الْمَسْجِدُ الْحَرَامُ.» قَالَ: قُلْتُ: ثُمَّ أَيُّ؟ قَالَ: «الْمَسْجِدُ الْأَقْصَى.» قُلْتُ: كَمْ كَانَ بَيْنَهُمَا؟ قَالَ: «أَرْبَعُونَ سَنَةً...»

(بخاری، محمد بن اسماعیل، «صحيح البخاری»، محقق محمد زهير بن ناصر الناصر، دمشق، دار

طوق النجاة، چاپ اول، ۱۴۲۲ هـ. ق.، ج ۴، ص ۱۴۵).

«مسجد الحرام»، هفتاد پیامبر و نبی الهی مدفون هستند؛

۲. از جایگاه دینی والایی نزد پیروان سه دین بزرگ توحیدی برخوردار است؛

۳. در مرکز «اورشلیم» و در سه راهی‌ای، تقاطع قاره‌های «آسیا»، «اروپا» و «آفریقا» واقع شده و چونان لولایی این سه قاره را به هم متصل ساخته است؛

۴. «فلسطین» در میانه تمدن‌های متخاصم عصر باستانی قرار داشته است؛ در مسیر جنگ‌ها و راه‌های تجاری. بدین سبب، همواره امپراتوری‌های کهن بر سر آن، در جنگ و کشمکش بوده‌اند؛

۵. موضوع کهن‌ترین و طولانی‌ترین مناقشه میان شرق و غرب «دریای مدیترانه»، یعنی جنگ‌های دویست‌ساله صلیبی؛

۶. میقات (محل و زمان) بازگشت مسیح (علیه السلام) برای مسیحیان، ظهور ماشیح برای یهودیان و حضور امام مهدی (عج) در «بیت المقدس» پس از واقعه ظهور است؛

۷. پایگاه مهم غرب صلیبی و صهیونیستی برای کنترل «خاورمیانه»، از موقعیت فلسطین اشغالی است؛

۸. نقش آفرین در مهم‌ترین نقطه عطف‌های تاریخ گذشته بر بشر؛

۹. موقعیت ژئوپولیتیک و ژئواستراتژیک فلسطین در بخش شرقی «دریای مدیترانه» ممتاز و بی‌نظیر است؛

۱۰. قطب جاذب ملل و نحل از زمان‌های دور تا به امروز، بوده است.

یهود در طرح کلی خود برای آینده و در کشمکش با «بنی‌اسماعیل»، «اورشلیم» را به واسطه استقرار «بیت المقدس»، پایتخت دولت جهانی بنی‌اسرائیلی شناسایی کرده و بر آن است تا با گشودن میدان جنگی در

ابعاد جهانی و بحرانی کمرشکن در گسترهٔ بین‌المللی، زمامداری دولت جهانی را از آن خود ساخته و قبل از ظهور منجی موعود از سرزمین‌های اسلامی، گوی سبقت را ربوده و تاریخ فردا را به نام خود به ثبت برساند.

یهود از مکر خداوند غافل است و بی‌اعتنا به تقدیر کلی الهی گمان می‌ورزد در خودکامگی تمام این راه را به نفع خود به پایان خواهد رسانید. از اتفاق، ایشان و حامیان شیطانی‌اشان در وقت معلوم، از همین نقطه، پایان حیات مذبحخانهٔ خود را به تماشا خواهند نشست. خداوند متعال فرموده است: «الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» و فرموده العاقبة للفاسقين و المستکبرین!

از حضرات معصومان (علیهم‌السلام) دربارهٔ آخرالزمان، شرایط سخت سال‌های پیش از واقعهٔ شریف و حوادث و رخدادها، روایات بسیاری وارد شده است؛ به ویژه، فصل بزرگی از اخبار آخرالزمانی راجع به فتنه‌ها و آشوب‌های سیاسی، اجتماعی در آخرین سال‌های قبل از ظهور اختصاص داده شده است.

امام صادق (علیه‌السلام) مجموع اخبار را به دو دستهٔ کلی تقسیم کرده و ظهور را منوط به وقوع پنج نشانهٔ حتمی دانسته و فرموده‌اند:

«ندای آسمانی حتمی است. خروج سفیانی حتمی است. خروج یمانی حتمی است و قتل نفس زکیه و آشکار شدن دستی در آسمان، حتمی است.»^۱

جناب شیخ صدوق در کتاب «کمال‌الدین»، در روایتی دیگر، حادثهٔ خسف بیداء (فرو رفتن لشکر سفیانی در منطقهٔ «بیداء» بین «مکه» و «مدینه») را به عنوان نشانهٔ حتمی ذکر می‌کند. شیخ صدوق در حدیث

۱. قَالَ (علیه‌السلام) «النِّدَاءُ مِنَ الْمَخْتُومِ وَالسُّفْيَانِيُّ مِنَ الْمَخْتُومِ وَالْيَمَانِيُّ مِنَ الْمَخْتُومِ وَقَتْلُ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ مِنَ الْمَخْتُومِ وَكَفُّ يَطْلُعُ مِنَ السَّمَاءِ مِنَ الْمَخْتُومِ...» (ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم، «الغیبة نعمانی، ص ۲۵۲).

معتبری از قول امام صادق علیه السلام نقل کرده است:

«پیش از قیام قائم پنج علامت حتمی وجود دارد: یمانی، سفیانی، بانگ

آسمانی، قتل نفس زکیه و خسف بیداء»^۱

در میان مجموع نشانه‌های ذکر شده، این پنج نشانه حتمی ظهور به صورت خاص مورد توجه واقع شده است. ندای آسمانی شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان بر اثبات برگزیدگی امام مهدی علیه السلام از طرف خداوند متعال کفایت می‌کند. به واقع، این ندا (صیحه) که همه خلق عالم با هر زبان آن را می‌شنوند با پیش‌بینی زمان دقیق اعلام آن، قلب مؤمنان را شاد، آنها را مهیا و بر همگان اتمام حجت می‌نماید.

۱. اَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ: «قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ خَمْسُ عَلَامَاتٍ مَخْتُومَاتِ الْيَمَانِيِّ وَالسُّفْيَانِيِّ وَالصَّيْحَةِ وَقَتْلُ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ وَالْخَسْفُ بِالْبَيْدَاءِ.» (ابن بابویه، محمد بن علی، «کمال الدین و تمام النعمه»، ج ۲، ص ۶۵۰)

ضرورت آشنایی با اخبار آخرالزمانی

در منابع روایی شیعی، درباره ضرورت فراگیری اخبار آخرالزمانی و نشانه‌های ظهور بسیار تأکید شده است. این آگاهی در خودش، نوعی مصونیت‌سازی را پوشیده دارد؛ زیرا بنا بر برخی روایات، جمعیت بزرگی از مردم جهان در میان فتنه‌ها و بحران‌های سخت سال‌های قبل از ظهور، تلف می‌شوند و رخصت و فرصت طلایی دیدار امام، شرکت در مجاهدت‌های میدانی و تجربه زندگی در دولت کریمه‌اش را از دست می‌دهند.

محمد بن مسلم و ابوبصیر می‌گویند: امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«این امر [ظهور] محقق نمی‌شود؛ مگر آنکه دو سوم مردم از بین می‌روند.»

آن دو پرسیدند: اگر دو سوم از بین می‌روند، چه کسی باقی می‌ماند؟!

حضرت فرمودند:

«آیا راضی نمی‌شوید از آن یک سوم باقی مانده باشید؟»^۱

عده‌ای در کشاکش جنگ‌ها، گروهی به واسطه بیماری‌های مسری و

۱. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ أَبِي بَصِيرٍ قَالَا سَمِعْنَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ: «لَا يَكُونُ هَذَا الْأَمْرُ حَتَّى يَذْهَبَ ثُلُثَا النَّاسِ.» فَقُلْنَا: إِذَا ذَهَبَ ثُلُثَا النَّاسِ فَمَنْ يَبْقَى؟! فَقَالَ (عليه السلام): «أَمَّا تَرْضَوْنَ أَنْ تَكُونُوا فِي الثُّلُثِ الْبَاقِي.» (طوسی، محمد بن الحسن، «الغیبة طوسی»، ص ۳۳۹).

جماعتی نیز در میان فتنه‌ها و وقایع طبیعی، همچون سیل و زلزله از دنیا می‌روند.

اخبار آخرالزمانی به مثابه تابلوهای راهنمایی نصب شده در کنار جاده‌های بلند، مسافران را از خطرات و مخاطرات، آگاه و درباره نحوه رفتن و بودن به آنها متذکر می‌شود تا مبدا قبل از واقعه شریف ظهور تلف شوند.

آیت‌الله صافی گلپایگانی در کتاب «منتخب الاثر»، درباره ضرورت آگاه شدن از اخبار آخرالزمانی می‌فرماید:

آیا شناخت و معرفت نشانه‌های ظهور، واجب است؟ تا اینکه هنگام وقوع نشانه‌ها، علم و آگاهی به آن حاصل شود و بین حق و باطل، تمییز و تشخیص قائل شوند؟ آری. ظاهر بر وجوب یادگیری و تعلیم نشانه‌های ظهور است تا اینکه در ضلالت و گمراهی عصر غیبت، دچار نشویم. علاوه بر این، دفع ضرر احتمالی ناشی از عدم شناخت نشانه‌های ظهور، واجب است.^۱

خروج سفیانی مهم‌ترین حادثه و فتنه سیاسی، نظامی منطقه و فصل الخطاب در واقعه ظهور شناسایی می‌شود. کانون و مرکز این واقعه نیز سرزمین «شام» است.

بنا بر گفته یاقوت حموی در جلد سوم «معجم البلدان»، «شام» شامل سرزمین‌هایی از رود «فرات» تا سرزمین‌های همجوار «عریش» در «مصر»، است. پهنای آن از کوه‌های «طی» به سوی قبله تا دریای «مدیترانه» است. شهرهای مهم «منبج»، «حلب»، «حماه»، «حمص»، «دمشق»، «المعرة» و «بیت المقدس» در وسط آن منطقه قرار دارند و در ساحل دریا در آن منطقه نیز شهرهای «انطاکیه»، «طرابلس»، «عکا»، «صور»، «عسقلان»

۱. صافی گلپایگانی، لطف‌الله، «منتخب الاثر فی الإمام الثانی عشر علیه السلام»، ج ۳، ص ۳۰۳.

و... قرار دارند.^۱

به عبارتی، سرزمین فراخ «شامات» قدیم، همه کشورهای «سوریه»، «لبنان»، «فلسطین» اشغالی و «اردن» امروزی را شامل می‌شود و البته بنا بر روایات رسیده، اولین سرزمینی که پایمال حوادث در آن سال‌های سخت می‌شود، «شام» است. امام محمد باقر (علیه السلام) فرمودند:

«ای جابر! قائم ظهور نمی‌کند تا آنکه فتنه‌ای شام را فراگیرد و اهل شام به دنبال خلاصی از آنند؛ اما راهی برای آن نمی‌یابند.»^۲

برای فتنه شام، پایانی متصور نیست؛ مگر آنکه به واقعه شریف ظهور می‌انجامد:

«در شام، فتنه‌ای خواهد بود که آغازش، همچون بازی کودکان است. هر چه این فتنه از یک طرف آرام و خاموش می‌شود، از جانب دیگر سر برمی‌آورد و پایان نمی‌پذیرد تا آنکه منادی از آسمان ندا سر می‌دهد: آگاه باشید که تنها فلانی امیر است...»^۳

متذکر این نکته می‌گردم که به نوعی، هم‌زمانی میان وقایع سال‌های قبل از ظهور در «خاورمیانه» (آسیای غربی) وجود دارد.

فتنه‌های جاری در «یمن»، «شامات»، «عراق»، «حجاز» و «ایران». چنین نیست که فاصله زمانی درازی بین وقایع و پراکندگی تاریخی بین آنها وجود داشته باشد. شاید بتوان گفت که نوعی پیوند میان منشأ جمیع

۱. فقیه، محمد، «سفیانی و نشانه‌های ظهور»، ترجمه سید شاهیپور حسینی، تهران، موعود عصر، چاپ اول، ۱۳۹۰ ه.ش.، ص ۵۵.

۲. عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) أَنَّهُ قَالَ: «يَا جَابِرُ لَا يَظْهَرُ الْقَائِمُ حَتَّى يَشْمَلَ النَّاسَ بِالشَّامِ فِتْنَةٌ يَطْلُبُونَ المَخْرَجَ مِنْهَا فَلَا يَجِدُونَهُ...» (ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم، «الغیبة نعمانی»، ص ۲۷۹).

۳. قال: تكون فتنة بالشام، كأن أولها لعب الصبيان، كلما سكنت من جانب طمعت من جانب فلا تنهاى حتى ينادى مناد من السماء: ألا إن الأمير فلان... (ابن طاووس، علی بن موسی، «التشريف بالمنن في التعريف بالفتن»، ص ۱۳۰).

وقایع و فتنه‌ها در مناطق یادشده، قابل شناسایی است. نقش آفرینی یهودیت صهیونیستی در دست‌اندازی به این مناطق و ایجاد آشوب‌های سیاسی، نظامی برای همگان قابل قبول است. امروزه که نقش مجامع مخفی فراماسونری و دولت غاصب اسرائیل برملا شده است و پرده از ائتلاف «صلیبی، صهیونی و سلفی» برافتاده، بیش از هر زمان، تأیید می‌کند که اشرار یهود در مسیر دستیابی به جهان تک‌حکومتی، جغرافیای «خاورمیانه»، به نحو خاص، شامات را پایمال هواجس خویش می‌سازند.

در کتاب «الغیبه» شیخ طوسی، به نقل از سیف بن عمیر از بکر بن محمد ازدی از اباعبدالله (علیه السلام) آمده است که آن حضرت فرمودند:

«خروج سه نفر، یعنی خراسانی، یمانی و سفیانی در یک سال و یک ماه و یک روز واحد است و در میان آنها هم هیچ‌کدام هدایت‌گر تر از پرچم یمانی نیست؛ چون او به سوی حق هدایت می‌کند.»^۱

خروج سفیانی و قیام یمانی دو نشانه از نشانه‌های حتمی واقعه شریف ظهور شناسایی می‌شوند. جز این، هم‌زمان با این فتنه‌های سیاسی، اجتماعی که به جنگ‌ها و خونریزی‌های شدید می‌انجامد، حوادث تلخ دیگری، همچون بروز قحطی، گرسنگی، زلزله‌ها و حتی طاعون، مردم را مبتلا ساخته و به سختی می‌افکند.

امام محمد باقر (علیه السلام) فرمودند:

«حضرت قائم قیام نمی‌کند؛ مگر هنگامی که مردم را ترسی سخت فرا

۱. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ: «خُرُوجُ الثَّلَاثَةِ الْخُرَاسَانِي وَ السُّفْيَانِي وَ الْيَمَانِي فِي سَنَةٍ وَاحِدَةٍ فِي شَهْرٍ وَاحِدٍ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ وَ لَيْسَ فِيهَا رَأْيَةٌ بِأَهْدَى مِنْ رَأْيَةِ الْيَمَانِي يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ.» (طوسی، محمد بن الحسن، «الغیبه طوسی»، صص ۴۴۶-۴۴۷).

گرفته باشد و زمین لرزه‌ها و گرفتاری و بلا دامنگیر مردم شود و پیش از اینها، بیماری طاعون فرامی‌رسد و شمشیری بران در میان عرب باشد و اختلاف سختی به میان مردم می‌افتد؛ آن‌چنان که دینشان پاشیده گردد و حالشان دگرگون شود تا آنجا که از بس مردم آزار بینند و به جان یکدیگر می‌افتند، هر صبح و شام آرزوی مرگ می‌کنند.

خروج آن حضرت هنگامی است که مردم از اینکه فرجی ببینند، مأیوس و ناامید گردند.

ای خوشا به حال آنکه آن روزگار را درک کند و از یاران آن حضرت باشد و وای و تمام وای بر کسی که با او ستیزد و با او و با دستورش مخالفت ورزد و از دشمنانش شود.^۱

این همه سختی و آفت، از سویی، حاصل عمل مردم در طی سال‌ها و قرون است؛ در عادت به نافرمانی و فسق و فجور و از طرفی، ابتلائاتی است که صفوف اهل حق و اهل باطل را از هم جدا کرده و غربالگری می‌کند.

ابوبصیر از قول امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است:

«به ناچار پیش از قیام قائم (علیه السلام) فتنه‌ای پیش می‌آید که مردم در آن گرسنه می‌شوند و هراس شدیدی از کشتارها در دلشان می‌افتد و مبتلا به کاستی و کم‌شدن اموال و محصولات و جان‌هایشان می‌شوند. این مسئله در قرآن، مطلبی روشن و واضح است.»

۱. قَالَ (علیه السلام) «لَا يَقُومُ الْقَائِمُ (علیه السلام) إِلَّا عَلَى خَوْفٍ شَدِيدٍ [شَدِيدٍ] مِنَ النَّاسِ وَ زَلَّازِلٍ وَ فِتْنَةٍ وَ بَلَاءٍ يُصِيبُ النَّاسَ وَ طَاعُونَ قَبْلَ ذَلِكَ وَ سَيْفٌ قَاطِعٌ بَيْنَ الْعَرَبِ وَ اِخْتِلَافٌ شَدِيدٌ فِي النَّاسِ وَ تَشْتَتُ فِي دِينِهِمْ وَ تَغْيِرُ مِنْ خَالِهِمْ حَتَّى يَتَمَنَّيَ الْمُتَمَنَّيُ الْمَوْتَ صَبَاحاً وَ مَسَاءً مِنْ عَظَمِ مَا يَرَى مِنْ كَلْبِ النَّاسِ وَ أَكَلَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً فَخَرُوجُهُ إِذَا خَرَجَ عِنْدَ الْيَأْسِ وَ الْقَنُوطِ مِنْ أَنْ يَرَوْا فَرَجاً قَبِيحاً طَوْبَى لِمَنْ أَدْرَكَهُ وَ كَانَ مِنْ أَنْصَارِهِ وَ الْوَيْلُ كُلُّ الْوَيْلِ لِمَنْ نَاوَاهُ وَ خَالَفَهُ وَ خَالَفَ أَمْرَهُ وَ كَانَ مِنْ أَغْدَانِهِ...» (ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم، «الغیبة نعمانی»، ص ۲۵۴).

سپس حضرت این آیه را تلاوت فرمودند:

«وَلَنْبَلُونَكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ
وَالشَّمَرَاتِ وَبَشْرِ الصَّابِرِينَ»^۱

و قطعاً شما را به چیزی از [قبیل] ترس و گرسنگی و کاهش در اموال و
جان‌ها و محصولات می‌آزماییم و مژده ده به شکیبایان!^۲

حسب روایات، سلسله حوادث و رخداد‌های مهم در سال ظهور، از ماه
رجب شروع و تا به ماه محرم سال بعدی، یعنی شش ماه قمری ادامه می‌یابد.
به‌رغم تصور عمومی، میان واقعه ظهور و قیام حضرت، فاصله‌ای شش ماهه
وجود دارد. آنچه مردم در شاعرانه‌ها از سال و وقت ظهور می‌شناسند و روز
جمعه را مبدأ آن اعلام می‌دارند، در واقع، متعلق به «محرم الحرام» و خروج
(قیام) حضرت از «مکه» می‌باشد و نه واقعه ظهور.

در آن سال که به قول شاعر باید گفت:

آب زنید راه را هین که نگار می‌رسد

مژده دهید باغ را هین که نگار می‌رسد^۳

در آن سال، باران‌های شدید ماه رجب پیش‌قراول است. به استناد
برخی منابع و تقویم زمانی قابل رسم، میان روزهای بیستم جمادی‌الاولی و
جمادی‌الآخر تا رجب‌المرجب، مردم شاهد آن باران‌ها خواهند بود.

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

۱. سوره بقره، آیه ۱۵۵.
۲. عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) «لَا بُدَّ أَنْ يَكُونَ قُدَّامَ الْقَائِمِ (عليه السلام) سَنَةٌ يَجُوعُ فِيهَا النَّاسُ وَ
يُصِيبُهُمْ خَوْفٌ شَدِيدٌ مِنَ الْقَتْلِ وَ نَقْصٌ مِنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الشَّمَرَاتِ فَإِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابِ اللَّهِ لَبِيْنٌ
ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ وَ لَنْبَلُونَكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الشَّمَرَاتِ وَ
بَشْرِ الصَّابِرِينَ.» (ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم، «الغیبة نعمانی»، ص ۲۵۱).
۳. حافظ

«وقتی قیام قائم ﷺ نزدیک شود، در ماه جمادی‌الثانی و ده روز از رجب، بر مردم بارانی می‌بارد که خلائق همانند آن را ندیده باشند.»^۱
 شیخ مفید در «الارشاد»، آورده است:

«... سپس به بیست و چهار باران ختم می‌شود که زمین را پس از مرگش زنده می‌کند و برکاتش نمایان می‌گردد.»^۲

این باران حیات‌بخش، امیدوارکننده و اعلام‌کننده است برای دل مؤمنان و ایجاد آمادگی در آنها، برای استقبال از واقعه شریف. در همین ماه (رجب) در دهمین روز، شورش سفیانی از «شام» (سوریه) آغاز می‌شود. پیش از آنکه اوضاع شام به خروج سفیانی بیانجامد، شورشگران متعددی (گروه‌های سه‌گانه و مسلح ابقع، اصهب و سفیانی)، اوضاع امنیتی و سیاسی سوریه را مبتلای آشوب و ویرانی کرده و بر سر تصاحب قدرت بلامنازه با هم در کشاکش و نبردند. تقریباً چیزی شبیه همین وضعیتی که امروزه در «سوریه» شاهد آن هستیم. بی‌تردید در میان فتنه‌های فراگیر منطقه، بسیاری جان و مال خود را از دست می‌دهند. با آگاهی دقیق از نشانه‌ها و اخبار آخرالزمانی، مؤمنان در هر هیئتی می‌توانند برای خودشان تعیین وضع و تدوین استراتژی و برنامه‌های اقدامی کنند تا در میان آن حوادث، کمترین آسیب را متحمل شده و خودشان را به صاحب اصلی‌اشان برسانند. در این باره، تکلیف صاحب منصبان دولتی در کشورهای اسلامی، به نحو عام و شیعه‌خانه امام زمان ﷺ - ایران - به نحو خاص سخت‌تر است؛ زیرا اتخاذ هر استراتژی و اقدام میدانی غلط، می‌تواند باعث تلف شدن جان و

۱. «إِذَا أَنْ قِيَامُهُ مُطِرَ النَّاسُ جُمَادَى الْآخِرَةَ وَ عَشْرَةَ أَيَّامٍ مِنْ رَجَبٍ مَطْرًا لَمْ يَرَ الْخَلَائِقُ مِثْلَهُ...» (مفید، محمد بن محمد، «الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد»، ج ۲، ص ۳۸۱).
 ۲. «... ثُمَّ يُخْتَمُ ذَلِكَ بِأَرْبَعٍ وَ عِشْرِينَ مَطْرَةً تَنْصِلُ فَتُخَيَّا بِهَا الْأَرْضُ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا وَ تُعْرَفُ بِرَكَاتِهَا...» (مفید، محمد بن محمد، «الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد»، ج ۲، ص ۳۷۰).

مال مؤمنان، به خطر افتادن جغرافیای خاکی آن سرزمین و محروم ماندن آنان از فرصت همراهی با حضرت مصلح کل شود.

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«سفیانی از نشانه‌های حتمی است و [آغاز] شورش او در ماه رجب

خواهد بود. بر نواحی و شهرهای پنجگانه، نه ماه حکومت می‌کند و

[حکومتش] حتی یک روز هم بیش از نه ماه طول نخواهد کشید.»^۱

سفیانی (عثمان بن عنبسه)^۲ از نوادگان معاویه و یزید، پس از جدال

با سایر گروه‌های شورش‌ی، بر مناطق پنجگانه «دمشق»، «حمص»،

«فلسطین»، «اردن» و «قنسرین» مسلط شده و حکومت می‌کند. پس

از آن، دو سپاه بزرگ فراهم آورده، یکی را به سمت «عراق» و سرزمین

«کوفه» گسیل می‌دارد و سپاه دومی را به قصد «مدینه» و «مکه»، راهی

«حجاز» می‌سازد. گویا سفیانی برای جنگ با سپاه خراسانی به سوی

«کوفه» لشکر گسیل می‌دارد.

خراسانی که گاه از آن با نام سید خراسانی یاد می‌کنند (و در سیادت

ایشان نیز تردید وجود دارد) در طلب امام مهدی (علیه السلام) از سرزمین وسیع

«خراسان» قدیم راهی کوفه شده است. از گروه خراسانی، به عنوان

«صاحبان پرچم‌های سیاه» نیز یاد می‌شود. دلیل این امر آن است که

سپاهیان خراسانی پرچم سیاه‌رنگی را در دست گرفته و به سوی کوفه

راهی شده‌اند.

۱. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) أَنَّهُ قَالَ: «السُّفْيَانِيُّ مِنَ الْمَخْتُومِ وَ خُرُوجُهُ فِي رَجَبٍ وَ مِنْ أَوَّلِ خُرُوجِهِ إِلَى آخِرِهِ خَمْسَةَ عَشَرَ شَهْرًا سِتَّةَ أَشْهُرٍ يُقَاتِلُ فِيهَا فَإِذَا مَلَكَ الْكُورَ الْخَمْسَ مَلَكَ تِسْعَةَ أَشْهُرٍ وَ لَمْ يَزِدْ عَلَيْهَا يَوْمًا.» (ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم، «الغیبة نعمانی»، ص ۳۰۰).

۲. در برخی روایات، سفیانی را با این نام خوانده‌اند. ن. ک: مجلسی، محمدباقر، «بحار الأنوار»،

امام باقر (علیه السلام) می فرمایند:

«خروج سفیانی و قائم (علیه السلام) هر دو در یک سال واقع است.»^۱

سفیانی وارد «عراق» شده و دست به کشتار، اعدام و اسیر کردن مردم می زند.

«جارچی او در کوفه ندا می دهد که هر کس سر یکی از شیعیان علی (علیه السلام) را بیاورد، هزار درهم (مزدگانی) می گیرد. لذا همسایه به همسایه اش به این بهانه که در اسلام هم مذهب نیستند، حمله کرده و می گوید: این هم از آنهاست. گردنش را می زند و سر او را به حکومت سفیانی تحویل داده و از آنها هزار درهم می گیرد.»^۲

مدت حکومت سفیانی بسیار کوتاه است.

محمد بن مسلم از قول امام جعفر صادق (علیه السلام) نقل می کند که:

«سفیانی پس از ظهورش، به اندازه زمان بارداری یک زن (نه ماه) بر مناطق پنج گانه حکومت می کند...»

سپس فرمودند:

«استغفر الله! به اندازه زمان بارداری یک شتر و این از امور حتمی است که گریزی از آن نیست.»^۳

در شرح واقعه خروج سفیانی، حدیثی طولانی آمده است:

۱. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ (عليه السلام) أَنَّهُ قَالَ: «السُّفْيَانِيُّ وَالْقَائِمُ فِي سَنَةٍ وَاحِدَةٍ.» (ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم، «الغیبة نعمانی»، ص ۲۶۷).

۲. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «كَأَنِّي بِالسُّفْيَانِيِّ أَوْ لِصَاحِبِ السُّفْيَانِيِّ قَدْ طَرَحَ رَحْلَهُ فِي رَحْبَتِكُمْ بِالْكُوفَةِ فَنَادَى مُنَادِيَهُ مَنْ جَاءَ بِرَأْسِ [رَجُلٍ مِنْ] شِيعَةِ عَلِيٍّ فَلَهُ أَلْفُ دِرْهَمٍ فَيَثْبُ الْجَارُ عَلَيَّ جَارِهِ وَ يَقُولُ هَذَا مِنْهُمْ فَيَضْرِبُ عُنُقَهُ وَيَأْخُذُ أَلْفَ دِرْهَمٍ...» (طوسی، محمد بن الحسن، «الغیبة طوسی»، ص ۴۵۰).

۳. عَنْ عُمَرَ بْنِ أَدِينَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ: «إِنَّ السُّفْيَانِيَّ يَمْلِكُ بَعْدَ ظُهُورِهِ عَلَيَّ الْكُورَ الْخَمْسَ حَتَّى امْرَأَةٍ.» ثُمَّ قَالَ (عليه السلام): «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ، حَتَّى جَمَلٌ وَ هُوَ مِنَ الْأَمْرِ الْمُخْتَوِّمِ الَّذِي لَا بُدَّ مِنْهُ.» (طوسی، محمد بن الحسن، «الغیبة طوسی»، صص ۴۴۹-۴۵۰).

«اولین سرزمینی که ویران می‌شود، سرزمین «شام» است. شامیان در آن زمان، زیر سه پرچم مختلف و متنازع با هم به جنگ و درگیری می‌پردازند. پرچم اصهب، ابقع و پرچم سفیانی. سفیانی و ابقع به هم می‌رسند و به نبرد می‌پردازند. سفیانی او و پیروانش و همراهانش را به قتل می‌رساند. سفیانی، اصهب را نیز به قتل می‌رساند. آنگاه قصد و هدفی جز روی آوردن به سوی «عراق» ندارد. سپاهیان او از «قرقیسیا» می‌گذرند و در آن نقطه، به جنگ می‌پردازند. در آن مکان، صدهزار نفر از سرکشان و ستمگران کشته می‌شوند و سفیانی، سپاهی را هم به کوفه گسیل می‌دارد...»^۱

سفیانی پس از سلطه بر «کوفه»، به «ایران» طمع می‌کند؛ اما در جنگی با خراسانی شکست خورده و عقب می‌نشیند و این مهم‌ترین واقعه‌ای است که سفیانی را دچار ضربه و لطمه‌ای شدید در میدان نبرد می‌کند. آن ملعون سپاهی را نیز به سوی «حجاز» اعزام می‌کند.

سپاه او با تمام نیروها و امکاناتش به سمت «مدینه» حرکت می‌کند و این در حالی است که در این ایام، حضرت مهدی علیه السلام در آغازین روزهای ظهور خویش در «مکه» به سر می‌برند و پیگیر اخبار سفیانی هستند. سفیانی سپاهی مجهز به سمت مکه گسیل می‌دارد تا به قتل و کشتار بی‌رحمانه آن حضرت و سپاهش اقدام کنند. آن‌گونه که از سیاق روایات برمی‌آید، این سپاه همان سپاهی است که سه روز به غارت و کشتار مردم مدینه و

۱. «ثُمَّ يَخْتَلِفُونَ عِنْدَ ذَلِكَ عَلَى ثَلَاثَ رَايَاتٍ رَايَةَ الْأَصْهَبِ وَ رَايَةَ الْأَبْقَعِ وَ رَايَةَ السُّفْيَانِيِّ فَيَلْتَقِي السُّفْيَانِيُّ بِالْأَبْقَعِ فَيَقْتُلُونَ فَيَقْتُلُهُ السُّفْيَانِيُّ وَ مَنْ تَبِعَهُ ثُمَّ يَقْتُلُ الْأَصْهَبَ ثُمَّ لَا يَكُونُ لَهُ هِمَّةٌ إِلَّا الْإِقْبَالَ نَحْوَ الْعِرَاقِ يَمُرُّ جَيْشُهُ بِقَرْقِيسِيَاءَ فَيَقْتُلُونَ بِهَا فَيَقْتُلُ بِهَا مِنَ الْجَبَّارِينَ مِائَةَ أَلْفٍ وَ يَبْعَثُ السُّفْيَانِيُّ جَيْشًا إِلَى الْكُوفَةِ» ((ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم، «الغیبة نعمانی»، ص ۲۸۰).

تخریب «مسجد النبی ﷺ» مشغول بوده است.^۱

در شش ماهه اول پس از ظهور، امام (علیه السلام) مشغول به زمینه‌سازی برای خروج، هدایت نهضت‌های شکل گرفته، از جمله نهضت سید یمانی، یارگیری و اخذ پیمان‌ها به صورت مخفی از یاران و یاری‌دهندگان و سرانجام، ظاهر ساختن کرامات و انتشار خبر ظهور به جمع مؤمنان و منتظرانند.

امام محمد باقر (علیه السلام) می‌فرماید:

«سفیانی سپاهی را به سوی «مدینه» می‌فرستد، امام مهدی (علیه السلام) از مدینه به سمت «مکه» هجرت می‌کنند. به فرمانده لشکر سفیانی خبر می‌رسانند که مهدی (علیه السلام) به سوی مکه خارج شده است. پس لشکری را به تعقیب حضرت می‌فرستد؛ ولی او را نمی‌یابند (امام) مانند موسی (علیه السلام) ترسان و نگران وارد مکه می‌شود و فرمانده لشکر سفیانی به سرزمین «بیداء» می‌رسد.»^۲

«خسف بیداء» یکی از علائم حتمی ظهور حضرت اعلام شده است. واژه خسف به معنای فرو رفتن و پنهان شدن است^۳ و «بیداء»، نام سرزمینی بیابانی و خالی از آب و گیاه میان «مکه» و «مدینه»^۴. برخی منابع این مکان را در حدود دو کیلومتری «مسجد شجره» به سوی مکه

۱. التّساده، مجتبی، «شش ماه پایانی»، ترجمه محمود مطهری‌نیا، تهران، موعود عصر، ۱۳۸۸ ه. ش.، ص ۷۹.

۲. «وَ يَبْعَثُ السُّفْيَانِيُّ بَعْثًا إِلَى الْمَدِينَةِ فَيَنْفِرُ الْمَهْدِيُّ مِنْهَا إِلَى مَكَّةَ فَيَبْلُغُ أَمِيرَ جَيْشِ السُّفْيَانِيِّ أَنَّ الْمَهْدِيَّ قَدْ خَرَجَ إِلَى مَكَّةَ فَيَبْعَثُ جَيْشًا عَلَى أَثَرِهِ فَلَا يُدْرِكُهُ حَتَّى يَدْخُلَ مَكَّةَ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ عَلَى سُنَّةِ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ (علیه السلام) قَالَ فَيَنْزِلُ أَمِيرُ جَيْشِ السُّفْيَانِيِّ الْبَيْدَاءَ...» (ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم، «الغیبة نعمانی»، ص ۲۸۰).

۳. ابن منظور، «لسان العرب»، ذیل واژه خسف، ج ۲، ص ۲۵۴.

۴. ویکی‌شیعه، دانش‌نامه مجازی اهل بیت (علیهم السلام)؛ به نقل از یاقوت حموی، «معجم البلدان»، ۱۹۹۵ م.، ج ۱، ص ۵۲۳.

دانسته‌اند.^۱

پس از استقرار فرمانده سپاه سفیانی در «بیداء»، ندایی از آسمان می‌آید: ای صحرا! این قوم را در کام خود فرو ببر! دشت هم آنها را می‌بلعد و به جز سه (و در برخی روایات دو) نفر که چهره ایشان به پشتشان برگشته، نجات پیدا نمی‌کنند. آنها از قبیله «کلب» هستند و درباره آنها، این آیه نازل شده است که می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آوْتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَىٰ أَدْبَارِهَا؛^۲

ای کسانی که به شما کتاب داده شده، در عین حال که آنچه را در میان شماست، تصدیق می‌کند، به چیزی که آن را نازل کردیم، ایمان بیاورید؛ قبل از آنکه، چهره‌هایی را محو کرده و آنها را به پشت برگردانیم.»^۳

پس از واقعه خسف بیداء، آخرین نشانه پیش از خروج حضرت امام علیه السلام، قتل نفس زکیه است.

آن دو نفر جان سالم به در برده، یکی به سمت «دمشق» راهی شده و خبر خسف لشکریان را به سفیانی می‌رساند و البته به فرمان او به قتل می‌رسد و دومی به سمت «مکه» راهی شده و خبر را به امام می‌رساند و نجات می‌یابد. صدور بیانیه امام علیه السلام به اهالی «مکه» و فرماندهان حاکم، فصل الخطاب است:

۱. ویکی شیعه، دانش‌نامه مجازی اهل بیت علیهم السلام؛ به نقل از «فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام»، ۱۳۹۲ ه. ش.، ج ۲، صص ۱۶۰-۱۶۱.

۲. سوره نساء، آیه ۴۷.

۳. «فَيَنْزِلُ أَمِيرُ جَيْشِ السُّفْيَانِيِّ الْبَيْدَاءَ فَيُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ يَا بَيْدَاءُ أَبْيَدِي الْقَوْمَ فَيُخَسِفُ بِهِمْ فَلَا يُفْلِتُ مِنْهُمْ إِلَّا ثَلَاثَةٌ نَفَرٌ يُحَوِّلُ اللَّهُ وُجُوهُهُمْ إِلَىٰ أَفْوَيْتِهِمْ وَهُمْ مِنْ كَلْبٍ وَ فِيهِمْ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آوْتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَىٰ أَدْبَارِهَا الْآيَةُ» (ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم، «الغیبة نعمانی»، صص ۲۸۰-۲۸۱).

«امام یکی از کسان خود را فرا می خواند و به او می فرماید: به سوی مکه برو و به اهل مکه بگو: ای اهل مکه! من فرستاده فلانی هستم. ما اهل بیت رحمت و معدن رسالت و خلافت هستیم. ما از عترت پیامبر ﷺ و سلالة پیامبرانیم. ما مظلوم شدیم. به ما ستم کردند و از روزی که پیامبر ﷺ رحلت فرمود، حق ما را غصب نمودند و تا به امروز، [این حق] در دست غاصبان است. ما از شما یاری می طلبیم. ما را یاری کنید.»^۱

آن جوان برگزیده از خاندان اهل بیت (علیهم السلام) و از نسل امام حسین (علیه السلام)، محمد بن الحسن است که به دلیل زهد و عبادت، در روایات به او لقب نفس زکیه داده شده است.

آن جوان زیباروی و زیباخوی در این روز (پانزده روز پیش از قیام)، به شهادت می رسد.

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«هنگامی که روز بیست و پنجم ذی حجه فرارسد، نفس زکیه در میان رکن و مقام، به ستم کشته می شود و در روز دهم محرم، حضرت حجت (علیه السلام) قیام می کند...»^۲

همچنین امیرمؤمنان (علیه السلام) در روایتی فرمودند:

۱. روی اَبی بصیر عن اَبی جعفر (علیه السلام) فی حدیث طویل اِلی اَن قَالَ: «یَقُولُ الْقَائِمُ ﷺ لِأَصْحَابِهِ يَا قَوْمِ إِنَّ أَهْلَ مَكَّةَ لَا یُریدُونَنی وَ لَکِنِّی مُرْسَلٌ إِلَیْهِمْ لِأَخْتِجَ عَلَیْهِمْ بِمَا یَنْبَغِی لِمِثْلِی اَن یَخْتِجَ عَلَیْهِمْ فِیَدْعُو رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِهِ فِیَقُولُ لَهُ اَمضْ اِلی أَهْلِ مَكَّةَ فَقُلْ يَا أَهْلَ مَكَّةَ اَنَا رَسُولُ فُلَانٍ إِلَیْکُمْ وَ هُوَ یَقُولُ لَکُمْ اِنَّا أَهْلُ بَیْتِ الرَّحْمَةِ وَ مَعْدِنِ الرَّسَالَةِ وَ الْخَلَافَةِ وَ نَحْنُ ذُرِّیَةُ مُحَمَّدٍ وَ سَلَالَةُ النَّبِیِّنَ وَ اِنَّا قَدْ ظَلَمْنَا وَ اضْطَهَدْنَا وَ قَهَرْنَا وَ اِثْرًا مِنَّا حَقُّنَا مُنْذُ قَبْضِ نَبِیِّنَا اِلی یَوْمِنَا هَذَا فَتَحْنُ نَسْتَنْصِرُکُمْ فَاَنْصُرُونَا...» (مجلسی، محمد باقر، «بحار الأنوار»، ج ۵۲، ص ۳۰۷).

۲. «فَإِذَا كَانَ یَوْمَ الْخَامِسِ وَ الْعِشْرُونَ مِنْ ذِی الْحِجَّةِ یَقْتُلُ النَّفْسَ الزَّکِیَّةَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بَیْنَ الرَّکْنِ وَ الْمَقَامِ ظَلْمًا، وَ فِی الْیَوْمِ الْعَاشِرِ مِنَ الْمُحَرَّمِ یُخْرِجُ الْحِجَّةَ...» (یزدی حایری، علی، «إلزام الناصب فی إثبات الحجة الغائب ﷺ»، بیروت، مؤسسه الأعلمی، چاپ اول، ۱۴۲۲ هـ.ق.، ج ۲، ص ۱۳۸).

«آیا به شما از پایان حکومت بنی‌فلان (بنی‌امیه) خبر بدهم؟»

گفتند: آری.

فرمودند:

«ریختن خون حرام، در روز حرام، در شهر حرام از تیره‌های قریش. سوگند به خداوندی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، بعد از آن، بیش از ۱۵ روز حکومت نخواهند کرد.»^۱

امام صادق (علیه السلام) هم درباره شهادت نفس زکیه فرمودند:

«در میان ما و عرب، جز ذبح فاصله‌ای نمانده است.»^۲

«آخرین پنج‌شنبه قبل از خروج، امام مهدی (علیه السلام) به تنهایی به سوی خانه خدا روانه و وارد کعبه می‌شوند و آن روز را به تنهایی به شب می‌رسانند. وقتی چشم‌ها به خواب رفتند و شب همه جا را فرا گرفته، جبرائیل و میکائیل و فرشتگان، گروه‌گروه نازل می‌شوند. جبرئیل عرض می‌کند: «ای مولای من! سخت پذیرفته شد و فرمانت مطاع است.»

پس حضرت دست بر صورت می‌کشد و می‌فرماید:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَّهُ وَ أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَّبِعُ مِنْ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ»^۳

سپاس خدایی را که وعده‌اش را بر ما راست گردانید و سرزمین [بهشت] را به ما میراث داد، از هر جای آن باغ [پهناور] که بخواهیم جای می‌گزینیم.»

۱. «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَخْرِ مُلْكِ بَنِي فُلَانٍ؟» قُلْنَا: بَلَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! قَالَ (عليه السلام) «قَتَلُ نَفْسَ حَرَامٍ فِي يَوْمٍ حَرَامٍ فِي بَلَدٍ حَرَامٍ عَنْ قَوْمٍ مِنْ قُرَيْشٍ وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ مَا لَهُمْ مُلْكٌ بَعْدَهُ غَيْرُ خَمْسَ عَشْرَةَ لَيْلَةً.» (ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم، «الغیبة نعمانی»، ص ۲۵۸).

۲. «مَا بَقِيَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ الْعَرَبِ إِلَّا الذَّبْحُ وَ أَوْ مَا يَبْدُوهُ إِلَى حَلْقِهِ...» (ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم، «الغیبة نعمانی»، ص ۲۳۶).

۳. سورة زمر، آیه ۷۴.

چه نیک است پاداش عمل کنندگان»^۱

امام در آن خلوت خاص، دست به آسمان برده و آیه شریفه «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ»^۲ را بر زبان می‌آورند.

حضرت به مقام ابراهیم علیه السلام وارد شده و دو رکعت نماز به جا می‌آورند و خداوند را آن گونه که باید یاد و ستایش می‌کنند.

امام باقر علیه السلام فرمودند:

«به خداوند سوگوند! او همان مضطری است که در کتاب خدا، از او سخن گفته شده است؛ آنجا که می‌فرماید: کیست آن کسی که در مانده مضطراً را، هنگامی که وی را بخواند، اجابت می‌کند و گرفتاری او را برطرف می‌کند و شما را جانشین این زمین قرار می‌دهد.» این آیه برای او و درباره او نازل شده است»^۳

تحقق اراده خلیفه‌اللهی بر زمین

در روایتی از امام محمد باقر علیه السلام آمده است:

«نخستین عبارتی که آن حضرت بر زبان جاری می‌کنند، آیه شریفه «بَقِيَّةُ

۱. قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام: «... يَظْهَرُ وَخَدَهُ، وَ يَأْتِي الْبَيْتَ وَخَدَهُ، وَ يَلِجُ الْكَفَّةَ وَخَدَهُ، وَ يَجُنُّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ وَخَدَهُ، فَإِذَا نَامَتِ الْعُيُونُ، وَ غَسَقَ اللَّيْلُ، نَزَلَ إِلَيْهِ جِبْرَائِيلُ وَ مِيكَائِيلُ علیه السلام وَ الْمَلَائِكَةُ صُفُوفًا، فَيَقُولُ لَهُ جِبْرَائِيلُ علیه السلام: يَا سَيِّدِي قَوْلِكَ مَقْبُولٌ، وَ أَمْرُكَ جَائِزٌ. فَيَمْسَعُ علیه السلام يَدَهُ عَلَيَّ وَجْهَهُ وَ يَقُولُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَّقَنَا وَغَدَهُ وَ أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَّبِعُ مِنْ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ.» (حلی، حسن بن سلیمان بن محمد، «مختصر البصائر»، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، چاپ اول، ۱۴۲۱ هـ. ق.، ص ۴۴۰).

۲. سوره نمل، آیه ۶۲

۳. قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام: «وَ هُوَ وَ اللَّهُ الْمُضْطَرُّ الَّذِي يَقُولُ اللَّهُ فِيهِ - أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ فِيهِ نَزَلَتْ وَ لَهُ.» (ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم، «الغيبة نعمانی»، ص ۱۸۲).

الله خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ^۱ است.

سپس می‌فرمایند: «من هستم بقیة الله. جحت خدا و جانشین او در میان شما.»

هیچ مسلمانی در روی کره زمین نمی‌ماند، جز اینکه عرضه می‌دارد: سلام بر تو ای یکتا! بازمانده خدا بر روی زمین.

آنگاه اهل حل و عقد که ده‌هزار نفر هستند، در اطراف او حلقه می‌زنند و روی زمین، جز خدای تبارک و تعالی، هیچ معبودی از بت و غیر آن نمی‌ماند؛ جز اینکه آتشی بر آن افتاده، آن را می‌سوزاند.^۲

پس از خلقت عالم و آدم، مهم‌ترین نقطه عطف تاریخ هستی، همین موقعیت است. تحقق اراده خداوند متعال در جعل خلیفه و وعده ایشان برای ظاهر ساختن میراث بر خلافت بر زمین و امامت برگزیده‌ای از «بنی اسماعیل» بر مستضعفان.

تردیدی نیست که این واقعه از چشم کابالیست‌های یهودی که طی همه هزاره‌ها، سعی در به تعویق انداختن واقعه و منحرف کردن جریان خلافت و دولت جهانی بر بستر اشرار یهود داشتند، پنهان نمی‌ماند. بدین سبب، آنان با جمع کردن همه قوای خود، مذبوحانه سعی در مقابله و مقاتله خواهند داشت.

خلاف تصور عمومی، تعداد یاران و یاری‌دهندگان حضرت منحصر به

۱. سوره هود، آیه ۸۶

۲. امام باقر (علیه السلام) می‌فرمایند: «أَوَّلُ مَا يَنْطِقُ بِهِ هَذِهِ الْآيَةُ بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ثُمَّ يَقُولُ أَنَا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ خَلِيفَتُهُ وَ حُجَّتُهُ عَلَيْكُمْ فَلَا يُسَلِّمُ عَلَيْهِ مُسَلِّمٌ إِلَّا قَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ فَإِذَا اجْتَمَعَ إِلَيْهِ الْعَقْدُ وَ هُوَ عَشْرَةُ آلَافٍ رَجُلٍ خَرَجَ فَلَا يَبْقَى فِي الْأَرْضِ مَعْبُودٌ دُونَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ صَنَمٍ وَ وَثْنٍ وَ غَيْرِهِ إِلَّا وَقَعَتْ فِيهِ نَارٌ فَأَخْتَرَقَ...» (ابن بابویه، محمد بن علی، «کمال‌الدین و تمام النعمه»، ج ۱، ص ۳۳۱).

۳۱۳ نفر یار خاص نیست. اینان برگزیدگانی هستند برای اجرای مأموریت خاص و احتمالاً استانداری و فرمانداری در اقصا نقاط عالم، تحت فرمان حضرت ولی عصر علیه السلام.

بنا بر روایات رسیده، قبل از خروج، قریب به ده هزار نفر از واقعه ظهور مطلع شده، خودشان را به «مکه» رسانده یا به نحو خارق‌العاده به مکه رسانده شده‌اند و در مراسم خاص بیعت، شرف حضور می‌یابند. امام جواد علیه السلام درباره یاران امام و نحوه شناختن آنها فرمودند:

«همراه قائم علیه السلام صحیفه مهرشده‌ای است که اسامی یارانش همراه با ویژگی‌ها، شهر، زینت و کنیه هایشان در آن، نوشته شده است. آنها سلحشورانی هستند که در فرمانبری از او سخت‌کوشند.»^۱

ساختمان و سازمان دولت کریمه مهدوی با آجرها و مصالح فاسد و مفسد برکشیده نمی‌شود.

جمله یاران و یاری‌دهندگان برگزیده شده‌اند. امام علیه السلام دست در دل تاریخ و هزاره‌های قبلی کرده و یارانی را برمی‌گزیند. مردانی که در ادوار پیشین، در محضر انبیاء، رسولان و اوصیاء، آزموده و پرورده شده‌اند و به عنوان ذخیره برای این روز و واقعه مبارک به ودیعه نهاده شده‌اند.

«آنان که از بسترهای خود ناپدید می‌شوند و بامدادان در «مکه» معظمه پدیدار می‌گردند، به تعداد اهل بدر (سیصد و سیزده تن) هستند که خداوند در حق آنان فرموده است: «هر کجا باشید، خداوند همه شما را یکجا گرد می‌آورد» آنها اصحاب حضرت قائم علیه السلام هستند.»^۲

۱. «مَعَهُ صَحِيفَةٌ مَخْتُومَةٌ فِيهَا عَدَدُ أَصْحَابِهِ بِأَسْمَائِهِمْ وَ أُنْسَابِهِمْ وَ بُلْدَانِهِمْ وَ صَنَائِعِهِمْ وَ كَلَامِهِمْ وَ كُنَاهُمْ كَرَارُونَ مُجِدُّونَ نَفْسِي طَاعَتِهِ...» (ابن بابویه، محمد بن علی، «کمال‌الدین و تمام‌النعمة»، ج ۱، ص ۲۶۸).

۲. عَنْ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیه السلام قَالَ: «الْمَقْفُودُونَ عَنْ فُرُشِهِمْ ثَلَاثِمِائَةٍ وَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ

شاید آنان که از بسترها ربوده می‌شوند، «اصحاب کهف»، مالک اشتر نخعی، سلمان محمدی و... باشند که سال‌ها و قرن‌ها پیش از واقعه شریف ظهور، بر بستر خاک خفته و در انتظار مانده‌اند.

برای همه یاران امام، شمشیرهایی آسمانی تدارک دیده شده است که به هنگام قیام، پای در رکاب، در پی امام علیه السلام راهی می‌شوند. امام صادق علیه السلام فرمودند:

«وقتی که قائم علیه السلام قیام کند، شمشیرهایی از آسمان فرود می‌آید که روی هر کدام، اسم یک نفر و پدرش نوشته شده است.»^۱

جز اینها، یاری‌دهندگان امام در سال‌های سخت غیبت کبرا، یعنی نام‌آورانی موسوم به «اوتاد»، «ابدال»، «نجبا»، «صلحا»، «رجال الغیب»، از جمله جناب خضر نبی علیه السلام، حضرت الیاس نبی علیه السلام و حضرت عیسی مسیح علیه السلام در زمره یاری‌دهندگان خاص و همراهان امامند. ایشان در همه سال‌های غیبت، تحت فرمان حضرت و از مسیر ناحیه مقدسه، عهده‌دار وظایفی در همه عوالم بوده‌اند.

یاری مؤمنان، دفع آفات و اشرار از زمین و از سر مؤمنان، هدایت و حمایت از مستضعفان، مراقبت از شرایط در حال گذر، نظارت بر اعمال و اقوال مردم، مقابله با شیاطین نابه‌کار و... در یک کلام، مدیریت در ابعاد جهانی و در همه عوالم در عهده ایشان بوده است؛ و البته تحت امر امام علیه السلام. به این جمع، فرشتگان عالی مقام و هزار مؤمن گوش به فرمان از طوایف جنیان مؤمن و امدادهای غیبی را اضافه کنید.

رَجُلًا عِدَّةُ أَهْلِ بَدْرٍ فَيُضْبِحُونَ بِمَكَّةَ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَيَّنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا وَ هُمْ أَصْحَابُ الْقَائِمِ علیه السلام.» (ابن بابویه، محمد بن علی، «کمال‌الدین و تمام النعمه»، ج ۲، ص ۶۵۴)
 ۱. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: «إِذَا قَامَ الْقَائِمُ نَزَلَتْ سُيُوفُ الْقِتَالِ عَلَى كُلِّ سَيْفٍ اسْمُ الرَّجُلِ وَ اسْمُ أَبِيهِ.» (ابن زینب، محمد بن ابراهیم، «الغیبة نعمانی»، ص ۲۴۴).

«امر ما، امر خدای عز و جل است و بر آن شتاب نمی‌ورزیم تا زمانی که

خداوند ما را با سه لشکر یاری رساند: ملائکه، مؤمنان و ترس...»^۱

روز جمعه، قبل از خروج از «مکه» در کنار خانه خدا، مراسم بیعت با امام اتفاق می‌افتد. به عبارت دیگر، پس از صدها سال و برای اولین بار، بیعت با حضرت ولی الله الاعظم علیه السلام، صورت حقیقی خارجی پیدا می‌کند. تا پیش از آن، مسلمانان و معتقدان در مراسم حج و عمره، با دست راست و به نشانه بیعت با حجت خداوند متعال، روی دل را متوجه «حجرالاسود» می‌ساختند؛ اما اینک بیعت حقیقی و به قصد همراهی در امر خروج و برکشیدن بیرق «دولت کریمه مهدوی» اتفاق می‌افتد.

حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند:

«نخستین کسی که با او بیعت می‌کند، جبرائیل است. آنگاه یاران بیعت می‌کنند...»^۲

پس از آن، بیعت‌نامه‌ای میان امام و یاری‌دهندگان بیعت‌کننده منعقد می‌شود. امیرمؤمنان علیه السلام ضمن یک حدیث طولانی مفاد بیعت یاران حضرت مهدی علیه السلام را بیان فرموده‌اند:

۱. هرگز از اطاعت من سرپیچی نکنید و از هیچیک از اصول توافقات عقب نشینی ننمایید؛
۲. هرگز دست به دزدی نزنید؛
۳. هرگز به زناکاری آلوده نگردید؛
۴. هرگز فعل حرام انجام ندهید؛

۱. «هُوَ أَمْرُنَا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ لَا تَسْتَعْجَلَ بِهِ حَتَّى يُؤَيِّدَهُ اللَّهُ بِثَلَاثَةِ أَجْنَادِ الْمَلَائِكَةِ وَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الرَّغَبِ.» (ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم، «الغیبة نعمانی»، ص ۱۹۸).

۲. «أَوَّلُ مَنْ يُبَايِعُهُ جَبْرَائِيلُ ثُمَّ الثَّلَاثُمِائَةِ وَ الثَّلَاثَةَ عَشَرَ...» (مجلسی، محمدباقر، «بحار الأنوار»، ج ۵۲، ص ۳۱۶).

۵. هرگز به فحشا و فساد گرایش نداشته باشید؛
۶. به ناحق هیچ کس را نزنید؛
۷. به زراندوزی و جمع کردن طلا مبادرت نکنید؛
۸. به جمع کردن نقره مشغول نشوید؛
۹. گندم را احتکار نکنید؛
۱۰. هرگز جو را احتکار نکنید؛
۱۱. هیچ مسجدی را خراب نکنید؛
۱۲. هرگز شهادت باطل ندهید؛
۱۳. هرگز از مؤمنان بدگویی نکنید؛
۱۴. هرگز ربا نخورید؛
۱۵. در سختی‌ها، بردبار باشید؛
۱۶. بر هیچ خداپرستی لعنت نفرستید؛
۱۷. هرگز شراب نخورید؛
۱۸. هرگز لباس زربافت بافته شده از تار و پود طلا نپوشید؛
۱۹. هرگز پارچه ابریشمی را به روی خود نیندازید؛
۲۰. لباسی که از دیباج، پارچه ابریشمی رنگ شده دوخته شده است، نپوشید؛
۲۱. دشمن شکست خورده در حال فرار را تعقیب نکنید و نکشید؛
۲۲. هیچ خون ناحقی را نریزید؛
۲۳. با هیچ مسلمانی به حيله و نیرنگ برخورد نکنید؛
۲۴. حتی بر کفار هم تجاوز و ستم نکنید؛
۲۵. با منافقان به تجاوز و ستم برخورد نکنید؛
۲۶. هرگز لباس دوخته شده از ابریشم بر تن نکنید؛

۲۷. در زندگی ساده زیست باشید و خاک، فرش زندگی شما باشد؛

۲۸. از فساد و فحشا همواره بیزاری بجوئید؛

۲۹. امر به معروف را سرلوحه زندگی خویش قرار دهید؛

۳۰. همواره نهی از منکر کنید.

حضرت امام نیز در برابر یاران و بیعت‌کنندگان بدیشان تعهد می‌سپارند

که:

«هرگاه شما نسبت به این ۳۰ مورد، با من پیمان بستید، این حق را خواهید

داشت که من هم در مورد هشت چیز به شما پیمان بسپارم:

۱. متعهد می‌شوم شما دوستان خاص من باشید و دیگران را بر شما

ترجیح ندهم؛

۲. لباس‌هایی را که می‌پوشم، مانند لباس‌های شما باشد؛

۳. غذا و خوراکم، مانند غذای شما باشد؛

۴. مرکب سواری من هم طراز مرکب شما باشد؛

۵. در همه حال و هر زمان با شما باشم؛

۶. همواره همراه با شما حرکت کنم؛

۷. در زندگی به مقدار کم راضی باشم؛

۸. زمین پر از ظلم و جور شده را پر از عدل و داد کنم.

پس همگان خدا را آن‌گونه که شایسته است، عبادت می‌کنیم. من به عهدم

با شما وفا می‌کنم و شما هم به عهدتان با من وفادار بمانید.»^۱

۱. «أبایعکم علی أن لا تولّوا دبرا و لا تسرقوا و لا تزنوا و لا تفعلوا محرما و لا تأتوا فاحشة و لا تضربوا أحدا إلا بحق و لا تکنزوا ذهبا و لا فضة و لا بزّا و لا شعیرا و لا تخربوا مسجدا و لا تشهدوا زورا و لا تقبحوا علی مؤمن و لا تأکلوا ربا و أن تصبروا علی الضراء و لا تلعنون موخدا و لا تشربون مسکرا و لا تلبسون الذهب و لا الحریر و لا الدیباج و لا تتبعون هزیما و لا تسفکون دما حراما و لا تغدرون بمسلم و لا تبغون علی کافر و لا منافق و لا تلبسون الخز من الثیاب و

سر آغاز قیام

«حضرت مهدی علیه السلام دست انتقام الهی به واسطه خشم خداوند بر این خلق، خشمگین و غضبناک ظهور می‌کند و پیراهنی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنگ احد بر تن کرده بود، می‌پوشد و عمامهٔ سحاب را بر سر می‌گذارد. زره پیامبر صلی الله علیه و آله را که فراخ است، می‌پوشد و شمشیر حضرت رسول صلی الله علیه و آله را که دودم است، در دست می‌گیرد. شمشیر را برهنه کرده، بر دوش می‌گذارد و هشت ماه دشمنان خدا را بی‌پروا می‌کشد.»^۱

«از مکه خارج می‌شود؛ در حالی که یاران او که ده هزار نفرند، او را حلقه‌وار در میان گرفته‌اند. جبرائیل علیه السلام سمت راست و میکائیل علیه السلام سمت چپ او قرار دارند. سپس پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله را به اهتزاز درمی‌آورد؛ در حالی که زره آن حضرت را بر تن و شمشیر ذوالفقار آن حضرت در دست اوست.»^۲

امام پس از سلطهٔ سریع بر «مکه»، راهی «مدینهٔ منوره» شده و در کنار ضریح مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به جد بزرگوارشان می‌فرمایند:

تتوسدون التراب و تکرهون الفاحشة و تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر فإذا فعلتم ذلك فلکم علی أن لا أتخذ صاحباً سواکم و لا ألبس إلا مثل ما تلبسون و لا أکل إلا مثل ما تأکلون و لا أركب إلا کما ترکبون و لا أکون إلا حیث تكونون و أمشی حیث ما تمشون و أرضی بالقلیل و أملاً الأرض قسطاً و عدلاً کما ملئت ظلماً و جوراً و نعبد الله حقَّ عبادته و أوفی لکم اوفوا إلی فقالوا: رضینا و بایعناک علی ذلك فیصافحهم رجلاً رجلاً...» (یزدی حایری، علی، «إلزام الناصب فی إثبات الحجة الغائب علیه السلام»، ج ۲، ص ۱۶۸).

۱. «إنه ینخرج مؤثوراً غضباناً أسفاً لغضب الله علی هذا الخلق یكون علیه قمیص رسول الله صلی الله علیه و آله الذی علیه یوم أحد و عمامته السحاب و درعه درع رسول الله صلی الله علیه و آله السابغة و سیفه سیف رسول الله صلی الله علیه و آله ذو الفقار یجره السیف علی عاتقه ثمانية أشهر یقتل هرّجا...» (ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم، «الغیبة نعمانی»، ص ۳۰۸).

۲. «ینخرج من مکه حتی یكون فی مثل الخلق قلت و ما الخلق قال عشرة آلاف رجل جبرئیل عن یمینیه و میکائیل عن شمالیه ثم یهز الراية الجلیة - و ینشرها و هی رایة رسول الله صلی الله علیه و آله السحابة و درع رسول الله ص السابغة و یتقلد بسیف رسول الله صلی الله علیه و آله ذی الفقار...» (مجلسی، محمدباقر، «بحار الأنوار»، ج ۵۲، ص ۳۰۸).

«ای جد بزرگوار! مرا با نام و نشان معرفی کردی، اسم و کنیه‌ام را بیان فرمودی، همه را به سوی من رهنمون شدی؛ ولی امت مرا انکار کرد و گفت: متولد نشده، وجود نداشته، کجاست؟ کی و کجا بوده؟ پدرش در گذشته و فرزندی نداشته! اگر صحت داشت، تاکنون دیر نمی‌کرد! من در برابر همه اینها صبر کردم و شکیبایی نمودم و اینک خداوند به من اذن داده است.»^۱

امام سجاد (علیه السلام) فرمودند:

«... هنگامی که قائم ما قیام کند، خداوند آفت را از شیعیان ما برمی‌دارد و قلب‌های آنان را مانند پاره‌های آهن قرار می‌دهد و نیروی یک مرد را مساوی با چهل نفر قرار می‌دهد و اینها حاکمان روی زمین هستند...»^۲

امام (علیه السلام) با زورمندان مستکبر، با منطق شمشیر سخن می‌گوید و از آنان مطالبه توبه نمی‌کند. پس از آن، حضرت با یاران و یاری‌دهندگان راهی «کوفه» می‌شود و لشکر سفیانی را در هر کجا، رویا روی او باشد، از «حجاز» تا «عراق» و «شام» در هم می‌شکند.

هنگامی که امام مهدی (عج) از «مدینه منوره» به «عراق» عزیمت می‌فرماید، نخست در «بیضا» استخر فرود می‌آید و ایرانی‌ها با آن حضرت بیعت می‌نمایند و به فرماندهی امام مهدی (عج) در آنجا، وارد کارزاری سخت

۱. «فَيَقُولُ يَا جَدَّاهُ وَصَفْتَنِي وَ دَلَلْتَ عَلَيَّ وَ نَسَبْتَنِي وَ سَمَّيْتَنِي وَ كُنَيْتَنِي فَجَحَدْتَنِي الْأُمَّةُ وَ تَمَرَّدَتْ وَ قَالَتْ مَا وُلِدَ وَ لَا كَانَ وَ أَيْنَ هُوَ وَ مَتَى كَانَ وَ أَيْنَ يَكُونُ وَ قَدْ مَاتَ وَ لَمْ يُغَقَّبْ وَ لَوْ كَانَ صَحِيحاً مَا أَخَّرَهُ اللَّهُ تَعَالَى إِلَى هَذَا الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ فَصَبَرْتُ مُحْتَسِباً وَ قَدْ أُذِنَ لِلَّهِ لِي فِيهَا بِإِذْنِهِ...» (مجلسی، محمدباقر، «بحار الأنوار»، ج ۵۳، ص ۳۰۸).

۲. عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ: «إِذَا قَامَ قَائِمُنَا أَذْهَبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْ شِيعَتِنَا الْعَاهَةَ وَ جَعَلَ قُلُوبَهُمْ كَزُبْرِ الْحَدِيدِ وَ جَعَلَ قُوَّةَ الرَّجُلِ مِنْهُمْ قُوَّةَ أَرْبَعِينَ رَجُلًا وَ يَكُونُونَ حُكَّامَ الْأَرْضِ وَ سَنَامَهَا.» (ابن بابویه، محمد بن علی، «الخصال»، قم، جامعه مدرسین، چاپ اول، ۱۳۶۲ ه. ش.، ج ۲، ص

با لشکریان سفیانی شده و او را شکست می‌دهند. در پس این نبرد، حضرت مهدی علیه السلام با هفت کجاوه از نور وارد «عراق» می‌گردند؛ در حالی که مردم نمی‌دانند وی در کدامیک از آنهاست.

«یاران درفش‌های سیاه که از «خراسان» به سوی کوفه می‌آیند، در آنجا فرود می‌آیند و چون مهدی علیه السلام ظهور کند، گروهی را جهت بیعت به سوی او می‌فرستند.»^۱

آشوب‌های «عراق» توسط امام خاموش می‌شود، امام مقرر حکومتی خود را در «مسجد کوفه» و محلّ زندگی و رسیدگی به امور مالی را در «مسجد سهله»، قرار می‌دهند. از اقصا نقاط عالم، منتظران راهی کوفه می‌شوند و بنا به درخواست مردم، «مسجد کوفه» وسعت یافته و امکان نمازگزاردن جمع بی‌شمار مؤمنان در آن، فراهم می‌آید.

برخی احادیث روز خروج و سرآغاز قیام حضرت را روز شنبه‌ای مصادف با دهم عاشورا دانسته‌اند.

از ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند:

«حضرت قائم علیه السلام در روز عاشورا که روز شهادت سید الشهداء علیه السلام است، قیام می‌کنند. گویا در آن شنبه‌ای که عاشورا در آن واقع شود، همراه او هستم؛ در حالی که بین رکن و مقام ایستاده، جبرئیل در مقابل ایشان برای بیعت ندا در دهد و شیعیان حضرت، زمین را با طی الارض زیر پا می‌نهند و از اطراف و اکناف عالم جمع شده و با ایشان بیعت می‌کنند و خداوند هم به وسیله او جهان را مملوّ از عدالت می‌کند؛ آن‌گونه که آکنده

۱. عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «تَنْزِلُ الرِّايَاتُ السُّودُ الَّتِي تَخْرُجُ مِنْ خُرَاسَانَ إِلَى الْكُوفَةِ فَإِذَا ظَهَرَ الْمَهْدِيُّ بُعِثَ إِلَيْهِ بِالْبَيْعَةِ.» (مجلسی، محمدباقر، «بحار الأنوار»، ج ۵۲، ص ۲۱۷).

از ظلم و جور گشته است...»^۱

اگر چه برخی نویسندگان در روز جمعه یا شنبه بودن آغاز قیام به بحث و نقد و نظر پرداخته‌اند؛ اما همگی بر تصادف روز قیام و عاشورای حسینی اتفاق نظر دارند.

گویا از همان روزی که پرچم اباعبدالله الحسین (علیه السلام) بر زمین افتاد، قیام ناتمام رها مانده، پرچم قیام امام مهدی (علیه السلام) به اهتزاز درمی‌آید. از این رو، قیام امام مهدی (علیه السلام) در ادامه و تکمیل کننده قیام جد بزرگوارشان شناسایی می‌شود.

شعار و نغمه همه یاری دهندگان حضرت در آن روز مبارک «یا لثارات الحسین (علیه السلام)»، خونخواهی سید الشهداء (علیه السلام) است. هم‌راستایی و وحدت هدف آن دو امام بزرگوار در نقش پرچمی که از آسمان فرود می‌آید، معلوم است.

محدث شریف، شیخ علی یزدی حائری نقل کرده است:

آن هنگام که حضرت امام مهدی (علیه السلام) در بین رکن و مقام قیام می‌کنند می‌فرمایند:

«آگاه باشید ای جهانیان که منم امام قائم (علیه السلام)!

آگاه باشید ای جهانیان که منم شمشیر انتقام گیرنده!

آگاه باشید ای جهانیان که جد من حسین (علیه السلام) را تشنه به شهادت رساندند!

آگاه باشید ای جهانیان که جد من حسین (علیه السلام) را عریان بر خاک افکندند!

۱. قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) «يُنَادِي بِاسْمِ الْقَائِمِ (علیه السلام) فِي لَيْلَةِ ثَلَاثٍ وَ عَشْرِينَ وَ يَقُومُ فِي يَوْمِ عَاشُورَاءَ وَ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ (علیه السلام) لَكَأَنِّي بِهِ فِي يَوْمِ السَّبْتِ الْعَاشِرِ مِنَ الْمُحَرَّمِ قَائِمًا بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ جَبْرَائِيلَ (علیه السلام) عَنْ يَدِهِ الْيَمْنَى يُنَادِي الْبَيْعَةَ لِلَّهِ فَتَصِيرُ إِلَيْهِ شِيعَتُهُ مِنْ أَطْرَافِ الْأَرْضِ تُطَسُّوهُ لَهْمًا طَيِّبًا حَتَّى يُبَايِعُوهُ فَيَمْلَأُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا.» (مفيد، محمد بن محمد، «الإرشاد»، ج ۲، ص ۳۷۹).

آگاه باشید ای جهانیان که جد من حسین علیه السلام را از روی کینه، پایمال کردند!»^۱

جمله این قرائن و شواهد، پیوند دو قیام و تداوم قیام را تا پاکسازی عرصه زمین از ظلم ظالمان و برکشیدن پرچم دولت حق اعلام می‌کند؛ چنان که حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام اولین رجعت‌کننده‌اند و پس از صاحب‌الزمان علیه السلام جانشین ایشان و عهده دار امر خلافت و امامت خواهند بود؛ ان شاء الله.

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«حسین علیه السلام با اصحابش می‌آیند و هفتاد پیامبر آنان را همراهی می‌کنند؛ چنان که همراه موسی علیه السلام هفتاد نفر فرستاده شدند؛ آنگاه حضرت قائم علیه السلام انگشتر را به وی می‌سپارد و امام حسین علیه السلام غسل و کفن، حنوط و دفن قائم علیه السلام را بر عهده می‌گیرد.»^۲

«در هفته دوم از ورود قائم علیه السلام به «کوفه»، مردم می‌گویند: ای فرزند رسول خدا! نماز پشت سر شما با نماز پشت سر رسول اکرم صلی الله علیه و آله مساوی است و مسجد جوابگوی این جمعیت نیست. حضرت به سوی «نجف اشرف» حرکت می‌کند و در آنجا، نماز می‌خواند و دستور می‌دهد که مسجدی با عظمت که هزار در دارد، بسازند تا گنجایش مردم را داشته باشد. آنگاه

۱. إذا ظهر القائم علیه السلام قام بين الركن و المقام و ينادى بنداوات خمسة: الأول: ألا يا أهل العالم أنسا الإمام القائم، الثاني: ألا يا أهل العالم أنا الصمصام المنتقم، الثالث: ألا يا أهل العالم إن جدى الحسين قتلوه عطشان، الرابع: ألا يا أهل العالم إن جدى الحسين علیه السلام طرحوه عريانا، الخامس: ألا يا أهل العالم إن جدى الحسين علیه السلام سحقوه عدوانا. (يزدى حایری، علی، «إلزام الناصب فى إثبات الحجة الغائب علیه السلام»، ج ۲، ص ۲۳۳).

۲. عَنْهُ علیه السلام «و يُقْبَلُ الْحُسَيْنُ علیه السلام فِي أَصْحَابِهِ الَّذِينَ قُتِلُوا مَعَهُ، وَ مَعَهُ سَبْعُونَ نَبِيًّا كَمَا بُعِثُوا مَعَ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ علیه السلام، فَيُدْفَعُ إِلَيْهِ الْقَائِمُ علیه السلام الْخَاتَمَ، فَيَكُونُ الْحُسَيْنُ علیه السلام هُوَ الَّذِي يَلِي غُسْلَهُ وَ كَفْنَهُ وَ حَنْوَطَهُ (وَ يُوَارَى بِهِ فِي كَفْرَتِهِ).» (حلى، حسن بن سليمان، «مختصر البصائر»، ص ۱۶۵).

دستور می‌دهد که از پشت حرم امام حسین علیه السلام نهری حفر شود که «کربلا» را به نجف وصل کند...»^۱

امام باقر علیه السلام نیز فرمودند:

«گویی او را می‌بینم که در نزدیکی نجف، از «وادی السلام» عبور کرده، به سوی «مسجد سهله» پیش می‌رود؛ در حالی که زره رسول اکرم صلی الله علیه و آله را به تن دارد و بر اسب سبزرنگی سوار است که رنگش متمایل به مشکی است و در پاهای آن، سفیدی درخشنده‌ای است که برق می‌زند و پیشانی سفیدی دارد که همگان برق آن را می‌بینند و مردمان هر شهری خیال می‌کنند که او - حضرت قائم علیه السلام - در شهر آنان و در میان آنان است و همراه آنها دعا می‌خواند و عرضه می‌دارد:

«خدایی جز او که حقاً آفریننده همه عالم هستی است، وجود ندارد. آری، او بر حق است.

از روی ایمان و صادقانه به خداوندی او اعتراف می‌کنم. در کمال عبودیت و بندگی او را می‌ستایم.

خداوندا! تو عزت دهنده هر مؤمن بی یار و تنهایی و خوارکننده هر ستمگر و سرکش.

بار خدایا! تنها پشت و پناه من هنگام هجوم اجانب و حمله ستمگران، تویی.

آری در وقتی که کره زمین با این وسعت بر من تنگ می‌شود، یار منحصر به فرد من تو هستی.

۱. امام باقر علیه السلام می‌فرمایند: «فَإِذَا كَانَتِ الْجُمُعَةُ الثَّانِيَةَ سَأَلَهُ النَّاسُ أَنْ يُصَلِّيَ بِهِمُ الْجُمُعَةَ فَيَأْمُرُ أَنْ يُحْتَطَّ لَهُ مَسْجِدٌ عَلَى الْغَرِيِّ وَ يُصَلِّيَ بِهِمْ هُنَاكَ ثُمَّ يَأْمُرُ مَنْ يَخْفِرُ مِنْ ظَهْرِ مَشْهَدِ الْحُسَيْنِ علیه السلام نَهْرًا يَجْرِي إِلَى الْغَرِيِّ حَتَّى يَنْزِلَ الْمَاءُ فِي النَّجْفِ.» (مفید، محمد بن محمد، «الإرشاد»، ج ۲، ص ۳۸۰).

خداوندا! تو مرا آفریدی در حالتی که نیازی به آفرینش من نداشتی و اگر نصرت و یاری‌های ذات مقدس تو نبود، مغلوب حوادث می‌شدم. ای کسی که رحمت بی نهایت خود را از مرکز آن به تمام عالم وجود منتشر می‌سازی و برکت خود را از مرکز آن خارج می‌کنی و در اختیار بندگانت قرار می‌دهی!

ای خداوندی که عظمت را مخصوص به ذات پاک خود قرار داده‌ای، بنابراین عزت اولیای الهی از عزت تو سرچشمه می‌گیرد! ای آفریننده‌ای که پادشاهان در مقابل قدرت تو خود را خوار و ذلیل می‌بینند و از توانایی و قدرت زوال ناپذیرت هراسناکند! تو را بدان اسمی که همه مخلوقات و موجودات عالم هستی را به وسیله آن آفریدی، می‌خوانم و همه آنها در مقابل ذات پاک تو اعتراف و اقرار دارند. از پیشگاه مقدس تو استدعا می‌کنم که به روان تابناک جدم و خاندان عزیزش سلام و درود فرستی و مر قیام مرا منجز فرمایی، در ظهورم تعجیل فرمایی، امورم را خود کفایت کنی، در تمام ابعاد، عافیت نصیب فرمایی، خواسته‌های مرا برآورده فرمایی و البته در همین ساعت، آری، در همین ساعت، آری همین شب.

می‌دانم که ذات پاک تو بر هر کاری تواناست.»^۱

۱. أمير المؤمنين (عليه السلام) في صفة القائم (عليه السلام): «كَأَنِّي بِهِ قَدْ عَبَّرَ مِنْ وَادِي السَّلَامِ إِلَى مَسْجِدِ الشُّهَدَاءِ، عَلَى فَرَسٍ مُجَجَّلٍ، لَهُ شَفْرَاخٌ، يَزْهُو، وَيَدْعُو، وَيَقُولُ فِي دُعَائِهِ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقًّا حَقًّا، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِيْمَانًا وَصِدْقًا، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَعْبُدًا وَرِقًّا. اللَّهُمَّ يَا مُعِينِ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَحَيِّدٍ، وَمُذِلِّ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ، أَنْتَ كَهْفِي حِينَ تُغَيِّبُنِي الْمَذَاهِبُ، وَتَضِيقُ عَلَيَّ الْأَرْضَ بِمَا رَحَبَتْ. اللَّهُمَّ خَلَقْتَنِي وَكُنْتُ عَنْ خَلْقِي غَنِيًّا، وَ لَوْ لَا نَصْرُكَ إِثْبَاتِي لَكُنْتُ مِنَ الْمَغْلُوبِينَ. يَا مُنْشِرَ الرَّحْمَةِ مِنْ مَوَاضِعِهَا، وَمُخْرِجَ الْبَرَكَاتِ مِنْ مَعَادِنِهَا، وَ يَا مَنْ خَصَّ نَفْسَهُ بِشُمُوحِ الرَّفْعَةِ، فَأَوْلِيَاؤُهُ بِعِزِّهِ يَتَعَزَّزُونَ، يَا مَنْ وَضَعْتَ لَهُ الْمُلُوكَ نَيْرَ الْمَدْلَةِ عَلَيَّ أَغْنَاقِهَا، فَهَيْمٌ مِنْ سَطْوَتِهِ خَائِفُونَ. أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي قَصَرَ عَنْهُ خَلْقُكَ، فَكُلِّ لَكَ مُذْعِنُونَ، أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَعَلَيَّ

عاقبت سفیانی و یهود

شکست سفیانی در دو جبهه، یکی در اطراف «کوفه» و دیگری در ماجرای «خسف بیداء»، خواهد بود؛ در حالی که غربیان و یهودیان سفیانی را مورد حمایت قرار داده‌اند و به این ترتیب، او به عقب رانده می‌شود؛ در حین واقعه قیام حضرت،

«سفیانی با یکصد و هفتاد هزار جنگجو حرکت می‌کند و در کنار دریاچه «طبریّه» فرود می‌آید و حضرت بقیة الله علیه السلام به سوی او حرکت می‌کند و در کنار دریاچه طبریّه بر او می‌تازد و در کمتر از یک ساعت همه سپاهیان هلاک می‌شوند و فقط شخص سفیانی باقی می‌ماند. آنگاه حضرت مهدی علیه السلام او را دستگیر می‌کند و در کنار دریاچه طبریّه در زیر درختی که شاخه‌هایش به روی دریاچه بال گشوده است، سر می‌برد و سپس «شام» را تحت تصرف خود درمی‌آورد.»^۱

آل مُحَمَّد، وَ أَنْ تُنْجِزَ لِي أَمْرِي، وَ تُعَجِّلَ لِي الْفَرَجَ، وَ تُكَفِّبِنِي، وَ تُعَافِيَنِي، وَ تَقْضِيَ حَوَائِجِي، السَّاعَةَ السَّاعَةَ، اللَّيْلَةَ اللَّيْلَةَ، إِنَّكَ عَلَي كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. (طبری آملی صغیر، محمد بن جریر، «دلائل الإمامة»، قم، چاپ اول، ۱۴۱۳ ه. ق.، ص ۴۵۸).

۱. سلیمان، کامل، «روزگار رهایی»، ترجمه علی اکبر مهدی‌پور، ج ۲، ص ۱۱۳۵.

سرانجام قدس

امیرالمؤمنین (علیه السلام) مسیر جنگ‌های امام مهدی (عجل الله فرجه) را چنین ترسیم می‌کنند:

«آنگاه مهدی (عجل الله فرجه) با هزار مرکب به سوی «قدس شریف» حرکت می‌کند. در «شام»، «فلسطین»، «صور»، «عکا»، «غزه» و «عسقلان» منزل می‌کند، آنگاه وارد «بیت المقدس» می‌شود.»^۱

«... چند روزی با مردم نماز می‌خواند؛ چون روز جمعه فرارسد و نماز برپا گردد، عیسی بن مریم (علیه السلام) در آن ساعت از آسمان فرود آید [در گردنه‌ای، به نام افیق] و در حالی که لباس سرخ بر تن دارد و از سر او قطره‌های عرق، چون روغن می‌ریزد. او مردی زیبا و خوش اندام و شسبیه‌ترین مردم به حضرت ابراهیم (علیه السلام) است. به سوی مهدی (عجل الله فرجه) می‌آید و با او مصافحه می‌کند و به او نوید پیروزی می‌دهد. مهدی به او می‌فرماید: ای روح‌الله! جلو بایست و با مردم نماز بخوان! عیسی (علیه السلام) عرضه می‌دارد: ای فرزند پیامبر! نماز برای تو برقرار شده است. عیسی (علیه السلام) اذان می‌گوید و پشت سر مهدی (عجل الله فرجه) نماز می‌گزارد.»^۲

محمد بن حنفیه می‌گوید:

«... آنگاه مردی از بنی هاشم، لباس خلافت می‌پوشد و شکست آن قوم

۱. «ثم يتوجه إلى القدس الشريف بألف مركب فينزل شام فلسطين بين مكة و صورة و غزة و عسقلان.» (عاملی نباطی، علی من محمد، «الصراط المستقیم إلى مستحقى التقديم»، نجف، چاپ اول، ۱۳۸۴ هـ. ق.، ج ۲، ص ۲۵۷).

۲. «ثم إنَّ المهدى يرجع إلى بیت المقدس فيصلی بالناس أیاما فإذا كان يوم الجمعة و قد أقيمت الصلاة فينزل عیسی ابن مریم فی تلك الساعة من السماء علیه ثوبان أحمران و كأنما یقطر من رأسه الدهن و هو رجل صبیح المنظر و الوجه أشبه الخلق بأبيکم إبراهیم فیأتی إلى المهدى و یصافحه و یشّره بالنصر فعند ذلك یقول له المهدى: تقدّم یا روح الله و صل بالناس، فیقول عیسی: سل الصلاة لك یا ابن بنت رسول الله، فعند ذلك یؤذن عیسی و یصلی خلف المهدى (عجل الله فرجه)» (یزدی حایری، علی، «إلزام الناصب»، ج ۲، ص ۱۷۱).

و فتح «قسطنطنیه» به دست او انجام خواهد گرفت. بعد از آن، به سوی «روم» حرکت کرده، آن را فتح می‌نماید و گنج‌های آن را با اطاق یا سفره غذا خوری حضرت سلیمان بن داود (علیه السلام) استخراج می‌کند. پس به طرف «بیت المقدس» مراجعت خواهد نمود و دجال در زمان او خروج می‌کند و عیسی بن مریم (علیه السلام) از آسمان نزول کرده، پشت سر آن حضرت نماز می‌خواند.^۱

از مجموع شواهد چنین برمی‌آید که حضرت مهدی (عج) در عصر ظهور، در دو مرحله با یهودیان برخورد دارند:

«در مرحله اول و پس از خارج کردن «تورات» از غاری در «انطاکیه» با اقامه دلایل مورد قبول یهودیان، آنان را به اسلام دعوت می‌نماید. برخی ایمان می‌آورند؛ اما نژادپرستان عنود و کین‌جو با اسلام، اسلام نیاورده و با امام رو در رو می‌شوند. در آن زمان میان یهود، سفیانی و دجال در سرزمین «شام»، رابطه خاصی وجود دارد و امام با در هم شکستن جمیع معاندان و رفع موانع، وارد «مسجد الاقصی» می‌شوند.

امام مهدی (عج) با گسیل سپاهی برای نبرد با رومیان [غربیان] ده هزار نفر از فرماندهان خود را با آنان می‌فرستد تا تابوت سکینه را از غار انطاکیه (در جنوب شرقی ترکیه) بیرون می‌آورد. توراتی که بر موسی (علیه السلام) فرود آمده و انجیلی که بر عیسی (علیه السلام) فرود آمده، در همان غار است. در میان یهودیان، با تورات خودشان داوری می‌کند و در میان مسیحیان، با

۱. عن محمد بن الحنفیة، قال: «... یلی بعده رجل من بنی هاشم، ثم تکون هزیمتهم و فتح القسطنطنیة علی یدیه، ثم یسیر إلی رومیة فیفتحها و یتخرج کنوزها و مائدة سلیمان بن داود، ثم یرجع إلی بیت المقدس فینزلها، و یشرف الدجال فی زمانه، و ینزل عیسی بن مریم فیصلی خلفه» (ابن طاووس، علی بن موسی، «التشریف بالمنن فی التعریف بالفتن»، ص ۱۶۹).

«انجیل» آنها حکم می‌کند. پس اسلام می‌آورند.^۱
 «تابوت سکینه^۲ به دست ایشان از دریاچه طبریه (در «فلسطین») بیرون آورده می‌شود و همراه آن حضرت حمل می‌گردد. در «بیت المقدس» در برابرش، گذاشته می‌شود. هنگامی که یهودیان آن را ببینند، همگی به شرف اسلام مشرف می‌شوند؛ به جز تعداد اندکی.^۳
 در روایات اهل سنت، تصریح شده است که اگر یهودی‌ای در دل سنگی مخفی شود، آن سنگ به سخن می‌آید و می‌گوید:

«ای بنده خدا در دل من، یک یهودی است؛ مرا بشکاف و او را در بیاور. چیزی از آفریده‌های خدا پیدا نمی‌شود که یهودیان در زیر آن مخفی شوند؛ جز اینکه به اذن خدا به سخن در آمده و می‌گوید: ای مسلمان! اینجا یک نفر یهودی است! او را بکش! هر سنگی و هر جنبنده‌ای مخفیگاه آنها را اعلام می‌کند؛ جز «غرقد» که از درختان آنهاست و لذا به حرف نمی‌آید.»^۴

پس از فتح «قدس» و شکست غربیان، امام با نیروی صد هزار نفری

۱. عن عبد الله بن بسر الحمصي عن كعب، قال: المهدى يبعث بعثا لقتال الروم، يعطى فقه عشرة، يستخرج تابوت السكينة من غار أنطاكية، فيه التوراة التي أنزل الله على موسى، و الإنجيل الذي أنزل الله على عيسى، يحكم بين أهل التوراة بتوراتهم و بين أهل الإنجيل بإنجيلهم (ابن طاووس، على بن موسى، «التشريف بالمنن في التعريف بالفتن»، ص ۱۴۲).

۲. تابوت عهد، صندوق عهد یا تابوت سکینه، نام صندوقی است که موسی (علیه السلام) به امر خداوند ساخت و دو لوح محتوای ده فرمان و عصای هارون و... را در آن قرار داد. تابوت عهد در میان «بنی اسرائیل» نماینده خدا بود. (خاتمی، احمد، «فرهنگ علم کلام»، تهران، انتشارات صبا، چاپ اول، ص ۸۱)

۳. عن سليمان بن عيسى، قال: بلغني أنه على يدي المهدى يظهر تابوت السكينة من بحيرة طبرية حتى يحمل فيوضع بين يديه ببیت المقدس، فإذا نظرت إليه اليهود أسلمت إلا قليلا منهم. (ابن طاووس، على بن موسى، «التشريف بالمنن في التعريف بالفتن»، ص ۱۵۰)

۴. «... لا يبقى شيء مما خلق الله يتواري به يهودي إلا أنطلق الله ذلك الشيء لا شجر و لا حجر و لا دابة إلا قال: يا عبد الله المسلم هذا كافر فاقتله، إلا الغرقدة فإنها من شجرهم و لا تنطق...» (ابن طاووس، على بن موسى، «التشريف بالمنن في التعريف بالفتن»، ص ۲۹۹)

به سوی کشورهای غربی حرکت می‌کند. حاکم روم را به اسلام دعوت می‌کند و او نمی‌پذیرد. پس از جنگ دو ماهه، آن حضرت با نصرت الهی پیروز شده و با تکبیر داخل «قسطنطنیه» می‌شود و عده زیادی از رومیان (ششصد هزار نفر) کشته و خلق کثیری نیز اسلام می‌آورند.^۱

در حدیث دیگری، امام محمد باقر (علیه السلام) فرمودند:

«آنگاه مهدی با یارانش به سوی اقیانوس حرکت می‌کند.»^۲

«آنگاه متوجه اقطار و اکناف جهان می‌شود. هیچ شهری نمی‌ماند از شهرهایی که «ذوالقرنین» وارد شده بود؛ جز اینکه در آن گام نهاده، آن را اصلاح می‌کند و هیچ کافری بر کفر خود باقی نمی‌ماند؛ جز اینکه به دست او هلاک می‌شود. خداوند به دست او، دل‌های مسلمانان را تسکین می‌بخشد.»^۳

۱. «معجم احادیث امام المهدی (علیه السلام)»، ج ۱، ص ۳۴۷.

۲. من رسول الله ﷺ قال: «ليستخرجن المهدي ذلك من البحر حتى يؤديه الى بيت المقدس ثم يسير المهدي و من معه الى البحر المحيط.» (قندوزی، سلیمان بن ابراهیم، «ینابیع المودة لذو القربى»، نشر اسوه، ج ۳، ص ۲۶۷).

۳. علی بن ابی طالب (علیه السلام) فی قصة المهدي (علیه السلام) قال: «و يتوجه إلى الآفاق فلا تبقى مدينة ووطنها ذو القرنين إلا دخلها و أصلحها و لا يبقى كافر إلا هلك على يديه و يشفى الله قلوب أهل الإسلام...» (یزدی حایری، علی، «إلزام الناصب»، ج ۲، ص ۲۴۷).

فهرست منابع

* قرآن کریم؛

* اِبّان، ابا، «قوم من؛ تاریخ بنی اسرائیل»، تهران، کتابفروشی یهودا بروخیم و پسران، ۱۹۷۹ م. / ۱۳۵۸ ه. ش.

* ابن ابی الحدید، عبد الحمید، «شرح نهج البلاغه»، قم، مکتبه آیت الله المرعشی النجفی، چاپ اول، ۱۴۰۴ ه. ق.

* ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم، «الغیبة نعمانی»، تهران، نشر صدوق، چاپ اول، ۱۳۹۷ ه. ق.

* ابن ابی اصیبعه، موفق الدین ابوالعبّاس احمد بن قاسم، «عیون الانباء فی طبقات الاطباء» ترجمه جعفر غضبان، تهران، دانشگاه علوم پزشکی ایران، ۱۳۸۶ ه. ش.

* ابن بابویه، محمد بن علی، «الخصال»، قم، جامعه مدرسین، چاپ اول، ۱۳۶۲ ه. ش.

* _____، «عیون اخبار الرضا (علیه السلام)»، تهران، نشر جهان، چاپ اول، ۱۳۷۸ ه. ق.

* _____، «کمال الدین و تمام النعمه»، تهران،

اسلامیہ، چاپ دوم، ۱۳۹۵ھ.ق.

* _____، «من لا يحضره الفقيه»، قم، دفتر انتشارات

اسلامی وابستہ بہ جامعہ مدرسین حوزہ علمیہ قم، چاپ دوم، ۱۴۱۳ھ.ق.

* ابن سعد، «الطبقات الكبرى»، بیروت، دار صادر.

* ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، «مناقب آل أبي طالب (عليه السلام)»،

قم، علامہ، چاپ اول، ۱۳۷۹ھ.ق.

* ابن طاووس، علی بن موسی، «الإقبال بالأعمال الحسنة»، قم، دفتر

تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۶ھ.ش.

* _____، «التشريف بالمنن في التعريف بالفتن»، قم،

مؤسسہ صاحب الأمر علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۱۶ھ.ق.

* _____، «طرف الانباء و المناقب»، مشهد، نشر تاسوعا،

چاپ اول، ۱۴۲۰ھ.ق.

* ابن جلجل، سلیمان بن حسان، «طبقات الاطباء و الحكماء»، ترجمہ

سید محمد کاظم امام، تہران، دانشگاه تہران، ۱۳۴۹ھ.ش.

* ابن خلدون، «تاریخ ابن خلدون»، ترجمہ عبدالمحمد آیتی، تہران،

مؤسسہ مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۸ھ.ش.

* ابوریہ، محمود، «أضواء على السنة المحمدية»، قم، مؤسسہ انصاریان،

چاپ اول، ۱۴۲۰ھ.ق.

* احمد بن حنبل، «مسند»، با تحقیق شعیب الأرئووط، عادل مرشد و

دیگران، مؤسسہ الرسالہ، چاپ اول، ۱۴۲۱ھ.ق.

* احمدی میانجی، علی، «مکاتیب الرسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم»، قم، دار الحدیث، چاپ

اول، ۱۴۱۹ھ.ق.

* ادوارد سعید، «اسلامیان و غربیان»، مترجم: حمید پشتوان، باشگاہ

اندیشه.

- * اردبیلی، محمدعلی، «جامع الرواة و ازاحة الاشتباهات عن الطرق و الأسناد»، بیروت، دارالاضواء، چاپ اول، ۱۴۰۳ هـ.ق.
- * اسمیت، لیندا، «استعمار زدایی از روش: تحقیق علمی و مردمان بومی»، ترجمه احمد نادری و الهام اکبری، تهران، ترجمان علوم انسانی، چاپ دوم، ۱۳۹۴ هـ.ش.
- * اشپولر، برتولد، «تاریخ مغول در ایران» ترجمه محمود میرآفتاب، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۶۵ هـ.ش.
- * آشتیانی، اقبال، «تاریخ مغول»، تهران، امیرکبیر، چاپ ششم، ۱۳۶۵ هـ.ش.
- * امین، احمد، «ظهر الاسلام»، بیروت، دارالکتب العربی.
- * امینی گلستانی، محمد، «آیا و چرا»، قم، سپر آذین، ۱۳۹۲ هـ.ش.
- * آیتی، عبدالمحمد، «تحریر تاریخ و صاف»، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲ هـ.ش.
- * بخاری، محمد بن اسماعیل، «صحیح البخاری»، محقق محمد زهیر بن ناصر الناصر، دمشق، دار طوق النجاة، چاپ اول، ۱۴۲۲ هـ.ق.
- * برقی، احمد بن محمد «المحاسن»، قم، دارالکتب الإسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۷۱ هـ.ق.
- * بکری، احمد بن عبد الله، «الأنوار فی مولد النبی ﷺ»، قم، دار الشریف الرضی، چاپ اول، ۱۴۱۱ هـ.ق.
- * بلاذری، ابوالحسن، «فتوح البلدان»، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- * پاینده، ابو القاسم، «نهج الفصاحه (مجموعه کلمات قصار حضرت رسول ﷺ)»، تهران، دنیای دانش، چاپ چهارم، ۱۳۸۲ هـ.ش.
- * پطروشفسکی، کارل یان و جان ماسون، اسمیت، «تاریخ اجتماعی،

اقتصادی ایران در دوره مغول»، ترجمه یعقوب آژند، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۲ ه.ش.

* پیشوایی، مهدی، «مقتل جامع سیدالشهداء»، تهران، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، چاپ شانزدهم، ۱۳۹۷ ه.ش.

* پیگولوسکایا، نینا و دیگران، «تاریخ ایران از دوره باستان تا پایان سده هیجدهم»، ترجمه کریم کشاورز، تهران؛ مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۹ ه.ش.

* توفیقی، حسین، «آشنایی با ادیان بزرگ»، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، چاپ اول، ۱۳۸۹ ه.ش.

* جابویل (ویراستار)، «تاریخ ایران کمبریج»، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶ ه.ش.

* جوهری بصری، احمد بن عبد العزیز، «السقیفة و فدک»، تهران، مکتبه نینوی الحدیثه.

* جیل، مایکل بیل، مقاله «لرد شافسبری، جستاری در باب زیباشناسی، سیاسی و مذهب»، ترجمه بهزاد کورشیان.

* حسن بن علی، امام یازدهم (علیه السلام)، «التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسکری (علیه السلام)»، قم، چاپ اول، ۱۴۰۹ ه.ق.

* حلی، حسن بن سلیمان بن محمد، «مختصر البصائر»، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، چاپ اول، ۱۴۲۱ ه.ق.

* حمیدی، سید جعفر، «تاریخ اورشلیم»، تهران، امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۶۴ ه.ش.

* الحمیری، ابن هشام، «سیره ابن هشام»، تحقیق طه عبدالرؤوف سعد.
* خاتمی، احمد، «فرهنگ علم کلام»، تهران، انتشارات صبا، چاپ اول.

- * خواص، امیر، «یهود در جزیره العرب پیش از اسلام: تحلیلی بر تأثیر و تأثرات یهودیت و عرب جاهلی»، معرفت ادیان، سال پنجم، پاییز، ۱۳۹۳ ه.ش.
- * خوانین زاده، محمدحسین، «دلایل کوچ یهودیان به جزیره العرب»، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۹ ه.ش.
- * دانش‌نامه جهان اسلام»، بنیاد دائرةالمعارف اسلامی، برگرفته از مقاله جنبش ترک‌های جوان، شماره ۳۴۸۰.
- * «دائرةالمعارف بزرگ اسلامی»، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۰.
- * دقیقیان، شیرین دخت، «نردبانی به آسمان، نیایشگاه در تاریخ و فلسفه یهود»، تهران، نشر ویدا.
- * دورانت، ویل، «تاریخ تمدن»، ترجمه پرویز مرزبان، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، ۱۳۷۳ ه.ش.
- * دویت، ویلیام، «حوادث بزرگ تاریخ»، ترجمه رضا امینی، تهران، حافظ، ۱۳۴۱ ه.ش.
- * دیلمی، حسن بن محمد، «إرشاد القلوب إلى الصواب»، قم، الشریف الرضی، چاپ اول، ۱۴۱۲ ه.ق.
- * دینانی، ابراهیم، «همایش بزرگداشت روز شیخ اشراق»، جام جم، ۵ مرداد ۱۳۹۵ ه.ش.
- * راغب اصفهانی، حسین بن محمد، «مفردات الفاظ القرآن»، بیروت، دمشق، دارالقلم، دارالشامیه، چاپ اول، ۱۴۱۲ ه.ق.
- * رامسائور، ارنست ادموندسن، «ترکان جوان، پیش‌درآمد انقلاب»، ترجمه رحیم رئیس‌نیا، ۱۹۰۸ م.
- * رشاد، یوسف، «نقش‌آفرینی یهودیان مخفی در دین اسلام»، ترجمه

عبّاس کسکنی، تهران، هلال، ۱۳۹۳ ه.ش.

* رضوی، رسول، «نژادپرستی و تحریف در تنخ (عهد عتیق)»، مقاله علمی - پژوهشی، فصلنامه علمی، پژوهشی کلام اسلامی، دوره ۲۱، شماره ۸۲، تابستان ۱۳۹۱ ه.ش

* روزنامه واشینگتن پست، «۱۹۸۱/۰۳/۲۳ م.، فالول، جری، مقاله «التطرف الانجیلی المعاصر».

* رئیس‌نیا، رحیم، «ایران و عثمانی در آستانه قرن بیستم»، تبریز، ۱۳۷۴ ه.ش.

* زیبایی نژاد، محمدرضا، «درآمدی بر تاریخ و کلام مسیحیت»، تهران، نشر اشراق، چاپ اول، ۱۳۷۵ ه.ش

* السّاده، مجتبی، «شش ماه پایانی»، ترجمه محمود مطهری‌نیا، تهران، موعود عصر بیت، ۱۳۸۸ ه.ش.

* سارکسیان، گارون، «دودمان گریگور مقدّس و نخستین رهبران دینی ارمنستان»، فصلنامه فرهنگی پیمان (متعلق به ارامنه)، شماره ۲۷، سال هشتم، بهار ۱۳۸۳ ه.ش

* سائرز، استیون، «صهیونیسم مسیحی»، ترجمه حمید بخشنده و قدسیه جوانمرد، انتشارات طه، چاپ اول، ۱۳۸۶ ه.ش.

* سعفان، کامل، «الیهود، تاریخاً و عقیده»، قاهره، دارالاعتصام، ۱۹۸۸ م.

* سلیم بن قیس، «اسرار آل محمد علیهم‌السلام»، قم، نشر الهادی، چاپ اول،

۱۴۱۶ ه.ق.

* سلیمان، کامل، «روزگار رهایی»، ترجمه علی اکبر مهدی‌پور.

* سیاح، احمد، «فرهنگ جامع»، کتابفروشی اسلامیّه، ۱۳۳۰ ه.ش.

* شایگان، داریوش، «آسیا در برابر غرب»، تهران، امیرکبیر، چاپ اول،

۱۳۵۶ ه. ش.

* شرابی، نظام، «آمریکا و اعراب»، ترجمه عباس عرب، تهران،

۱۳۷۵ ه. ش.

* شریف الرضی، محمد بن حسین، «نهج البلاغه»، تصحیح صبحی

صالح، قم، هجرت، چاپ اول، ۱۴۱۴ ه. ق.

* شهبازی، عبدالله، «زرسالاران یهودی و پارسی استعمار بریتانیا و

ایران»، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۷۹ ه. ش.

* _____، «علل انحطاط و فروپاشی عثمانی»، مجله تخصصی

تاریخ معاصر، سال ۱۳۸۱ ه. ش.

* شهروزی، «نزهة الارواح و روضة الافراح فی تاریخ الحکما و فلاسفه»،

ترجمه ضیاءالدین درّی، تهران، چاپخانه دانش، ۱۳۱۶ ه. ش.

* شورجه، بهروز و پنجه، معصوم علی، «پزشکان غیرمسلمان در دربارهای

اسلامی دوره میانه»، کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران.

* شیخ حرّ عاملی، محمد بن حسن، «إثبات الهداة بالنصوص و

المعجزات»، بیروت، اعلمی، چاپ اول، ۱۴۲۵ ه. ق.

* صاحب‌خلق، نصیر، «پروژه مسیح یهودی و نظم نوین ماسونی»،

تهران، هلال، چاپ اول، ۱۳۹۸ ه. ش.

* صافی گلپایگانی، لطف‌الله، «منتخب الأثر فی الإمام الثانی عشر علیه السلام»،

قم، مؤسسه السیّدة المعصومة علیها السلام، ۱۴۱۹ ه. ق.

* صفار، محمد بن حسن، «بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم السلام»،

قم، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، چاپ دوم، ۱۴۰۴ ه. ق.

* صفوت، فتحی نجده، «فراماسونری در جهان عرب»، ترجمه یوسف

عزیزی بنی طرف، تهران، نشر البرز، ۱۳۶۹ ه. ش.

- * طبرسی، احمد بن علی، «الإحتجاج علی أهل اللّجاج»، مشهد، نشر مرتضی، چاپ اول، ۱۴۰۳ ه.ق.
- * طبرسی، حسن بن فضل، «مکارم الأخلاق»، قم، الشریف الرضی، چاپ چهارم، ۱۴۱۲ ه.ق. / ۱۳۷۰ ش.
- * طبری آملی صغیر، محمد بن جریر، «دلائل الإمامة»، قم، چاپ اول، ۱۴۱۳ ه.ق.
- * طبری آملی کبیر، محمد بن جریر بن رستم، «المسترشد فی إمامة علی بن أبی طالب»، قم، کوشانیپور، چاپ اول، ۱۴۱۵ ه.ق.
- * طبری، محمد بن جریر، «تاریخ الرسل و الامم و الملوک»، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دارالسویدان.
- * طوسی، محمد بن الحسن، «الأمالی»، قم، دار الثقافة، چاپ اول، ۱۴۱۴ ه.ق.
- * طوسی، محمد بن الحسن، «تهذیب الأحکام»، تحقیق خراسان، تهران، دارالکتب الإسلامیه، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ه.ق.
- * طوسی، محمد بن حسن، «التبیان فی تفسیر القرآن»، مقدمه شیخ آقا بزرگ تهرانی، تحقیق احمد قصیر عاملی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- * طولابی، توران، «مکتوبی از پاریس: مصطفی فاضل پاشا و نقد ساختار قدرت در عثمانی»، پژوهش‌نامه تاریخ تمدن اسلامی، سال چهل و نهم، ۱۳۹۸ ه.ش.
- * عاملی نباطی، علی من محمد، «الصراط المستقیم إلی مستحقی التقدیم»، نجف، چاپ اول، ۱۳۸۴ ه.ق.
- * عسقلانی، ابن حجر، «فتح الباری فی شرح صحیح البخاری»، بیروت، دارالمعرفه، ۱۳۷۹ ه.ق.

- * علی احمد، صالح، «محاضرات فی تاریخ العرب، الدول العربیه قبل الاسلام»، بغداد، مکتبه المثنی، ۱۹۶۰ م.
- * علی، جواد، «تاریخ مفصل عرب قبل از اسلام»، بغداد، دارلعلم، مکتبه النهضه، ۱۹۷۶ م.
- * عیاشی، محمد بن مسعود، «تفسیر العیاشی»، تهران، المطبعة العلمية، چاپ اول، ۱۳۸۰ هـ.ق.
- * فرسایى، محسن، «براندازی صهیونیستی امپراتوری عثمانی»، تهران، هلال، چاپ اول، ۱۳۸۸ هـ.ش.
- * فقیه، محمد، «سفیانی و نشانه‌های ظهور»، ترجمه سید شاهپور حسینی، تهران، موعود عصر ع.س.ا.، چاپ اول، ۱۳۹۰ هـ.ش.
- * قاسمی، حمید محمد، «اسرائیلیات و تأثیر آن بر داستان‌های انبیاء در تفاسیر قرآن»، تهران، سروش، ۱۳۸۰ هـ.ش.
- * قمی، عباس، «سفینه البحار»، قم، نشر اسوه، چاپ اول، ۱۴۱۴ هـ.ق.
- * قمی، علی بن ابراهیم، «تفسیر القمی»، قم، دارالکتاب، چاپ سوم، ۱۴۰۴ هـ.ق.
- * قندوزی، سلیمان بن ابراهیم، «ینابیع المودة لذو القربى»، نشر اسوه.
- * القوصی، عطیه، «اليهود في ظل المضارة الاسلامیة»، قاهره، مرکز الدراسات الشرقیة، ۲۰۰۱ م.
- * کراجکی، محمد بن علی، «کنز الفوائد»، قم، دارالذخائر، چاپ اول، ۱۴۱۰ هـ.ق.
- * کلینی، محمد بن یعقوب، «الکافی»، تهران، اسلامیه، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ هـ.ق.
- * گروسه، رنه، «امپراتوری صحرانوردان»، ترجمه عبدالحسین میکده،

- تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۶۵ ه.ش.
- * گروه تحقیقات علمی ترکیه، «مبانی فراماسونری»، ترجمه جعفر سعیدی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۹۴ ه.ش.
- * گریس، هالسل، «النبوة و السياسة»، ترجمه محمد سماک، جمعية الدعوة الاسلامية العالمية، چاپ دوم، ۱۳۹۹ ه.ق.
- * لوی، حبیب، «تاریخ یهود در ایران»، تهران، کتابفروشی بروخیم، ۱۳۳۹ ه.ش.
- * متز، آدام، «تاریخ تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری یا رنسانس اسلامی»، ترجمه علیرضا ذکاوتی قرگزلو، تهران، امیرکبیر.
- * _____، «الحضارة الإسلامية في القرن الرابع الهجري»، تقریب محمد عبدالهادی ابوریده، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۹۶۷ م.
- * مجلسی، محمد باقر، «بحار الأنوار»، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ه.ق.
- * _____، «مرآة العقول»، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوم، ۱۴۰۴ ه.ق.
- * محمد الحسینی، اسماعیل، «المؤامرة معركة الارماجدون... و صراع الحضارات»، قاهره، مكتبة وهبه، ۲۰۰۴ م.
- * مرادی، مسعود، «بودائیان و یهودیان در ایران عصر ایلخانی»، نشریه علوم انسانی دانشگاه سیستان و بلوچستان، سال ۱۳۸۰، شماره ۱۵.
- * مفید، محمد بن محمد، «الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد»، قم، کنگره شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ ه.ق.
- * مقلد، دیانا، مقاله «یهودیان ترکیه»، نشریه افق بینا، انجمن کلیمیان تهران، زمستان ۱۳۸۲ ه.ش.، شماره ۲۲.

- * ناصری، عبدالله، «فاطمیان در مصر»، قم پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۹ ه.ش.
- * النمیری البصری، عمر بن شیبه، «تاریخ مدینه»، قم، دارالفکر، چاپ اول، ۱۳۶۸ ه.ش.
- * نوربخش، سید نادر، «رازی در پیدایش صهیونیسم»، همشهری آنلاین، ۴ مردادماه ۱۳۹۳ ه.ش.
- * هالسل، گریس، «در تدارک جنگ بزرگ»، ترجمه خسرو اسدی، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ اول، ۱۳۷۷ ه.ش.
- * هلال، رضا، «مسیح یهودی و فرجام جهان»، ترجمه قیس زعفرانی، تهران، هلال، چاپ اول، ۱۳۸۳ ه.ش.
- * ولفنسون، اسرائیل، «تاریخ اليهود فی بلاد العرب»، دارالقطر الندی للنشر و التوزیع.
- * ووسینیچ، وین، «تاریخ امپراتوری عثمانی»، ترجمه سهیل آذری، کتابفروشی تهران، ۱۳۴۶ ه.ش.
- * یزدی حایری، علی، «إلزام الناصب فی إثبات الحجّة الغائب علیه السلام»، بیروت، مؤسسه الأعلمی، چاپ اول، ۱۴۲۲ ه.ق.
- * یعقوبی، ابن واضح، «تاریخ یعقوبی»، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۷۱ ه.ش.